

یہ سن اطمحی

پاسخ بر مشکلات جوانان



پاسخ به مشکلات جوانان

نوشتہ:

سید حسن ابٹھی

نام کتاب: پاسخ به مشکلات جوانان

مؤلف: سید حسن ابطحی

ناشر: انتشارات بطحاء

نوبت چاپ: هفدهم

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۷۵

قطع: وزیری

تعداد: ۵۰۰۰

تعداد صفحات: ۳۸۴

مرکز پخش: ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله وأجمعين

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْمُبْتَلَى الْأَعْيُنَ الْمُنْتَظَرِ الْمُهَذَّبِ



فهرست

۱۰	مقدمه چاپ دهم.....
۱۳	بخش اول - پاسخ به سؤالات.....
۱۴	دین حضرت عیسی (علیه السلام).....
۱۷	مستشرقین و اسلام.....
۱۹	اسلام و مراکز آلوده.....
۲۳	تبلیغ اسلام.....
۲۷	تفسیر آیاتی از قرآن.....
۳۱	بخشش گناه باگریه بر حضرت سید الشهداء (علیه السلام).....
۳۳	گریستن کفار بر حضرت حسین بن علی (علیه السلام).....
۳۴	اثرات حرام در روح و بدن انسان.....
۳۷	آیا چشم زخم صحیح است؟.....
۴۱	معنی خلیفه الله چیست؟.....
۴۴	فرزندان کفار.....
۵۰	هدایت و ضلالت.....
۵۴	علم غیب.....



- ۵۸ قصه حضرت عیسی (علیه السلام).
- ۶۲ توحید یعنی چه؟
- ۶۸ نجاست سگ
- ۷۱ معنی امر به معروف و نهی از منکر.
- ۷۴ شیطان چیست؟
- ۸۴ تقدیر و سرنوشت
- ۸۸ زن و علم
- ۹۱ مارکسیسم و کمونیسم
- ۹۸ نجاست کفار
- ۱۰۳ درس‌هایی که در دانشگاه حسینی آموختیم
- ۱۱۷ بحثی دربارهٔ مسلک علی‌اللهی‌ها معروف به اهل حق
- ۱۱۹ سرگذشت عجیب
- ۱۲۳ خلاصهٔ بیانیهِ علویّین
- ۱۴۰ بحثی در مکه
- ۱۴۱ فلسفهٔ حج
- ۱۴۷ یک نمونهٔ تاریخی
- ۱۵۲ چرا نام ائمه (علیهم السلام) در قرآن صریحاً ذکر نشده
- ۱۵۶ اسامی خلفاء



- بخش دوم - پاسخ نامه ها ۱۶۱
- چرا دعاها مستجاب نمی شود؟ ۱۶۲
- وفای به عهد و پیمان ۱۶۵
- یکتاپرستی و توحید ۱۶۶
- توحید ایده اصلی رسالت ۱۷۰
- اجابت دعا بر اساس مصلحت و سعادت ۱۷۲
- معجزه، کرامت، سحر ۱۷۴
- چرا خدا معجزه را خودش انجام نمی دهد؟ ۱۸۰
- ذکر مصیبت و ضعف ائمه (علیهم السلام) ۱۸۲
- اسلام و آزادی ۱۸۷
- اسلام بشر را آزاد کرد ۱۹۱
- آزادی مذهب ۱۹۲
- آزادی فکری ۱۹۵
- دین اسلام و فطرت ۱۹۷
- چرا اسلام جنگ کرد؟ ۲۰۰
- تاریخ اسلام گواه است ۲۰۱
- آزادی اجتماعی ۲۰۳
- «جنگ جهانی اول» ۲۰۴



- نتیجه گفتار..... ۲۰۵
- چند نمونه از قوانین عالیه اسلام..... ۲۰۶
- فرمان آزادی عمومی..... ۲۱۰
- عدالت و احسان..... ۲۱۱
- گفتاری از خواجه نصیر طوسی (رحمة الله علیه)..... ۲۱۲
- جلوگیری از ظلم و ستم..... ۲۱۳
- این نامه را هم بخوانید..... ۲۱۴
- روح و جسم..... ۲۱۶
- روح چیست؟..... ۲۱۷
- تکامل روح..... ۲۱۸
- ارزش انسان..... ۲۱۹
- ارزش دانشمندان روحی..... ۲۲۵
- نظم جهان..... ۲۲۵
- شریف ترین شغلها..... ۲۲۶
- روحانی واقعی کیست؟..... ۲۲۸
- مذهب مسیحیت..... ۲۲۸
- شرائط اسقف..... ۲۲۹
- پاپ کیست؟..... ۲۳۰



- ۲۳۱ هشت چیز است که چهرهٔ پاپ اعظم را مشخص می‌کند
- ۲۳۳ کاردینال کیست؟
- ۲۳۴ دین اسلام
- ۲۳۵ شخص اوّل روحانیت
- ۲۳۶ اهل سنت و روحانیت
- ۲۳۸ شیعه و روحانیت
- ۲۳۹ وظیفهٔ روحانیین شیعه
- ۲۴۱ مرجع تقلید کیست؟
- ۲۴۵ آیا مشروبات الکلی برای انسان مضر است؟!
- ۲۴۸ اسلام و مسکرات
- ۲۴۹ قوانین بشری و مملکتی و مسکرات
- ۲۵۳ زیانهای مشروبات الکلی
- ۲۶۱ زیانهای اخلاقی
- ۲۶۱ زیانهای اجتماعی
- ۲۶۲ زیانهای مالی
- ۲۶۳ آیا معاد جسمانی را می‌توان ثابت کرد؟
- ۲۶۴ دلیل عقلی
- ۲۶۶ معاد جسمانی



- دلیل نقلی..... ۲۶۶
- چرا حسین (علیه السلام) کشته شد..... ۲۶۹
- خباثت بنی امیه..... ۲۷۵
- عثمان کیست؟..... ۲۷۷
- باید چه کرد؟..... ۲۸۰
- علّت عقب افتادگی مسلمانان چیست؟..... ۲۹۶
- الغاء بردگی در اسلام..... ۳۰۳
- برخورد با دیوانه‌ای که دیگر او را ندیدم..... ۳۱۴
- مسیحیت چگونه خدا را معرفی می‌کند؟..... ۳۲۶
- اسرار خواب..... ۳۳۷
- خواب و استراحت..... ۳۴۰
- ما به چه مقدار خواب احتیاج داریم؟..... ۳۴۸
- چرا خواب می‌بینیم..... ۳۵۷
- بالاخره خواب چیست؟..... ۳۶۰
- ادیان جهان و رؤیا..... ۳۶۵
- خوابهای عجیب..... ۳۶۷
- رؤیای عجیب..... ۳۶۹
- آیه‌ای درباره حقیقت خواب..... ۳۷۴

مقدمهٔ چاپ دهم

بدون تردید امروز لازمترین مشکلی که باید در جامعهٔ ما حل شود مسألهٔ لزوم دین برای زندگی بشریت در جهان است آیا دین می‌تواند قوانین سعادتمندانه‌ای را در زندگی انسانهای امروز به مردم ارائه دهد که مردم از سائر قوانین مستغنی باشند و همه در رفاه و آسایش زندگی کنند و به حقوق حقّهٔ خود برسند.

«کانون بحث و انتقاد دینی» که سی و یک سال در

این راه تجربه دارد ثابت کرده که دین مقدّس اسلام





عهده‌دار پاسخ این سؤال است.

کتاب حاضر که جلد سوّم کتاب «پاسخ‌ها» است نمونه‌ای از پاسخ سؤالات مختلفی است که در مسائل گوناگون پرسش شده و در طی سالهای طولانی پاسخ داده است.

«**کانون بحث و انتقاد دینی**» تا توانسته بدون اعمال تعصّب در مدّت سی و یک سال که از عمرش می‌گذرد همه روزه جلساتی برای ارائه حقایق اسلام و فلسفه احکام و معارف دین و قوانین سعادتمندانه بشری تشکیل داده و دهها هزار سؤال مردم مسلمان و غیر مسلمان را جواب گفته و اثبات کرده که دین مقدّس اسلام می‌تواند رهبر جوامع بشری چه در مسائل اقتصادی و چه در مسائل سیاست و چه در مسائل اجتماعی و عبادی باشد.

در یکی از جلسات «**کانون بحث و انتقاد دینی**» در سال ۱۳۴۹ شمسی که دانشمند بزرگ آقای «**م — ه**» شرکت کرده بود می‌گفت: به قدری از این جلسه لذّت بردم که به وصف نمی‌آید زیرا نه

شعار مذهب خاصی و نه تعصّب نسبت به دینی مخصوص و نه کلمه‌ای برخلاف حقّ و دور از عقل و منطق در مجلس شما اظهار می‌شد، همه افراد حتّی طرفداران مذاهب غیر اسلامی نیز می‌توانستند در مجلس حضور داشته و در آن جز سؤال و جواب و قضاوت عقل و منطق چیز دیگر دیده نمی‌شد.

آقای «سید حسین حبشی» که یکی از دانشمندان بزرگ شیعه در «اندونزی» بود و در سال ۱۳۵۴ از طرف «کانون بحث و انتقاد دینی» پذیرائی می‌شد می‌گفت: من برای پیشرفت افکار اجتماع تصمیم گرفته‌ام برنامه‌ای مانند برنامه شما در «اندونزی» تشکیل دهم و افکار را آزاد بگذارم تا شبهات و اشکالات مردم بخصوص جوانان حل شود.

لذا «کانون بحث و انتقاد دینی» طبق آنچه در گذشته نشان داده است جز تحری حقیقت و اثبات حقّانیت و بیان مطالب علمی مقصود دیگری نداشته و در لابلای این کتاب گمشده‌های علمی و مذهبی جوانان را قرار داده شاید توشه آخرت و سبب آرامش وجدان ما گردد.



پاسخ سوالات

دین حضرت عیسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل

سؤال شده: آیا حضرت «عیسی» (علیه السلام)

مخصوص بنی اسرائیل مبعوث شده یا برای همه؟

پاسخ ما:

پیامبران دو نوعند: اولوالعزم و غیر اولوالعزم.

دین پیامبران اولوالعزم جهانی بوده و به جمعیت خاص و منطقه مخصوصی وابسته نبوده بلکه برای همه مردم مبعوث شده‌اند. ولی پیامبران دیگر برای خویشان یا خانواده و یا قریه‌ای و یا احیاناً شهر و ناحیه مخصوصی برانگیخته می‌شده و دینشان محدود به مکان معینی بوده



است و چون وسیله ارتباط بسیار مشکل یا محال بوده و پیامبر غیر اولوالعزم قدرت بسط دین خود را به تمام جاها نداشته دین این پیامبران تحت الشعاع دین پیامبر اولوالعزم بوده و خداوند احکامی که بر آنها نازل می کرده مطابق همانهایی بوده که به پیامبر اولوالعزم فرو می فرستاده است. مثلاً حضرت «عیسی» (علیه السلام) از پیامبران اولوالعزم است که دین آن حضرت همه جایی بوده و به بنی اسرائیل یا قوم خاص دیگری وابستگی نداشته است.

ولی جهانی بودن و همگانی بودن آن تا زمانی بوده که پرتو فروزان اسلام طالع نشده و چهره درخشان آن آشکار نگشته بود؛ با آمدن اسلام که کاملترین و جامعترین ادیان آسمانی است؛ تمام دینهای گذشته نسخ شده و فروغشان به تاریکی گراییده است.

بنابراین اگر حضرت «عیسی» (علیه السلام) برای همه جهان در همه زمانها مبعوث شده باشد می بایست دین آن حضرت هم برای همیشه باقی باشد و راهنمای تمام جوامع گردد. در حالیکه ما می بینیم کتاب آن حضرت دستخوش تحریف و دگرگونی شده و تناقض فراوانی در آن دیده می شود و احکامی در آن است که حتی با عقل و وجدان نیز مخالف است. دین مسیحیت تا زنده بودن حضرت «عیسی» (علیه السلام) دارای بهترین و عالی ترین دستوراتی بود که مردم آن روز را به صلح و صفا و محبت و کناره گیری از اشتغالات زیاده از حد به دنیا؛ و امثال اینها دعوت می کرد؛ ولی پس از

عروج آن حضرت به آسمان، و ناپدید شدنش پیروان و شاگردان او هریک کتابی نوشتند و به فکر خود آنچه از آن حضرت به یاد آنها بود؛ به نام کتاب مقدس و آسمانی بین مردم رواج دادند. به قدری انجیلها زیاد شد و این کتابهای آسمانی تکثیر گردید که خود مسیحیان دچار حیرت شدند و به ناچار چهار کتاب برگزیده آن را انتخاب کردند که به نام: «لوقا، یوحنا، متی، مرقس» معروف است؛ که متأسفانه همین ها نیز با یکدیگر اختلاف دارد یا در هریک تناقض بسیاری دیده می شود که با عقل سلیم مخالف است.



مستشرقین و اسلام

سؤال شده: چرا مستشرقینی که کتابهایی دربارهٔ اسلام نوشته‌اند مسلمان نشده‌اند؟

پاسخ ما:

مستشرقینی که دربارهٔ اسلام کتابی نوشته‌اند از دو حال خارج نیستند یا از دیدگاه سیاسی و مادی به قوانین اسلام نظر کرده و دستورات سیاسی و اقتصادی اسلام را بهترین قوانین می‌دانند؛ طبیعی است که این افراد به ایمان و معنویات کاری نداشته و چون مطالعات و توجهشان به حقائق معنوی اسلام نبوده طبعاً مسلمان نشده‌اند.



و یا در کتابهای خود اسلام را بهترین ادیان دانسته و از نظر معنوی و حقایق روحی کامل ترین مذاهب آسمانی شناخته اند که این؛ خود اقرار به حقانیت اسلام است. و مسلّم کسی که این اقرار را به زبان جاری کند مسلمان بوده تا چه رسد به آنکه آن را در کتاب بنویسد و در بین مردم جهان منتشر نماید.



اسلام و مراکز آلوده

سؤال شده: نظر اسلام درباره سینما و سائر مراکز آلوده چیست؟

پاسخ ما:

اسلام با اصل هنر به هیچ وجه مخالف نیست ولی ممکن است با سینما بخاطر سه چیز که در آن است ممکن است مخالف باشد.

۱- اسلام با هرگونه هوسرانی و کار بیهوده مبارزه کرده و از انجام کارهای خلاف عفت به شدت جلوگیری می نماید.

مفاسد بی شماری که از این راه به آلودگی نسل جوان کمک می کند، و



ضررهای جبران ناپذیری که به جامعهٔ انسانیت وارد می‌سازد، بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

بسیاری از جوانان برای ارضای خواهشهای نفسانی و جبران محرومیت‌های کاذب جنسی خود به مراکزی پناهنده می‌شوند که در اثر ورشکستگی اخلاقی و بدآموزیهای محیط و فقدان راه صحیح ارضای غرائز و خود باختگی در برابر افرادی که هستی اخلاقی و موجودیت حیاتی ملت‌ها را با اعمال کثیفشان لگدمال می‌کنند؛ و نبود نیروی محرکی در وجود آنها که بتواند به خواسته‌هایشان پاسخ گوید؛ تحت تأثیر آنها قرار گرفته و ناچار می‌شوند برای کامجویی‌های بدلی و تسکین دروغین امیال نفسانی خویش وسیله‌ای بجویند، و این است که اسلام برای دفع این ضررها و حفظ جوانان از این آتش فساد و دور نگه داشتن آنها از این بدآموزیها و جنایات؛ شرکت در هرگونه مجمعی که دارای این نتایج باشد حرام دانسته است. (۱)

۲- نواختن و گوش کردن موسیقی به هر عنوان در اسلام تحریم شده و بخاطر مضرات بسیاری که به جسم و روان وارد می‌کند، اسلام آن را ممنوع ساخته است.

۱- و تردیدی نیست که اکثر سینماها به این آلودگیها مبتلا می‌باشند.



قرار گرفتن در محیطی دور از حقیقت، و عالمی بی واقعیت، با نواختن موسیقی‌های هیجان‌انگیز و رعب‌آور؛ منجر به ضعف قوای عصبی، و تحلیل نیروهای مغزی، و کاهش تفکر گردیده و در نتیجه کنترل اندیشه و فکر را از انسان می‌گیرد. تحقیقات دانشمندان فیزیولوژی حاکی از اثرات سوئی است که موسیقی بر روان و اعصاب می‌گذارد، و سرنوشت مردم رابه دست نگرانی و بی‌ارادگی و رکود فکر می‌دهد و در روحیه سالم و پاک آنها اثری بس عمیق گذارده و آینده جوانان را که امید و نیروی هر کشورند به خطر می‌اندازد و آنها را به دره سقوط فکری و معنوی نزدیک می‌کند. بنابراین سینماها بخاطر نواختن موسیقی ممکن است تحریم شود.

۳- اسلام با افرادی که برای پر کردن جیب‌های خود به آتش فحشاء و منکرات دامن می‌زنند، مبارزه کرده و شرکت در مکانهای فساد را ممنوع ساخته است. (۱)

تبلیغات مسموم و فریبنده از یک طرف، فشار زندگی ماشینی از طرف دیگر؛ احساس عقده حقارت از طرفی؛ جوانان را به محیط‌های فساد می‌کشاند؛ و بگمان خود وسیله‌ای برای آرامش پیدا می‌کنند؛ در صورتی که بزرگترین جنایت را به نسل خود و آینده نموده و موجهای وسیعی از

۱ - مطالب فوق قبل از انقلاب نوشته شده و منظور سینماهای آن زمان است.

تبهکاری و بی‌عفتی و فساد اخلاق در جامعه می‌گسترانند.

زندگی سراسر ساختگی و نقش‌های کاملاً بی‌اساس افراد هوسرانی که فقط به خاطر استفاده‌های مادی به این اعمال کثیف دامن می‌زنند؛ الگوی سازنده شخصیت؛ و روش زندگی افرادی است که در این مراکز شرکت کرده و اراده و اندیشه آنها را تمدن منحط غرب تسخیر کرده و آنها را برده فکری خود نموده و طوق عبودیت خویش را بگردن آنها افکنده است.

اگر مکانی دور از این مفاسد؛ و عاری از هرگونه گناه وجود داشته و در آن زن و مرد مختلط نباشند و فیلم‌های صنعتی؛ کشاورزی؛ تفریحی؛ علمی؛ بدون موسیقی و بدون نشان دادن صحنه‌های شهوت‌انگیز؛ و زنان عریان و نیمه عریان و بدون هنرنوع بدآموزی و انحراف، تشکیل شود؛ و هدف آنها بالا بردن سطح فکر و معلومات جوانان باشد شرکت در آنها مانعی ندارد.

و چه بهتر که مسلمانان غیور و با ایمان؛ از این صنعت؛ در راه هدفهای اصیل و ارزنده و آموزنده استفاده کرده؛ و با این وسیله در ترویج و تبلیغ احکام و معارف اسلام که متضمن «عالی‌ترین برنامه‌های سازنده است» بکوشند.



تبلیغ اسلام

سؤال شده: آنها که از اسلام دور افتاده‌اند و دسترسی به تحقیق از حقایق دین ندارند؛ چه کنند؟ و آیا وظیفه مسلمانان نیست که اسلام را به همه جا برسانند؟

پاسخ ما:

اسلام دین جهانی است و دستوراتش متضمن سعادت تمام جوامع؛ در همه زمانها است. اگر نظری به پیشرفت سریع اسلام؛ و راه گسترش آن بنمائیم؛ در می‌یابیم که اسلام در اثر جذابیت خاص خود و تطبیق با فطرت



و نهاد هر انسان، به هر که در هر جا می‌رسد «و معارف آن بدون تعصب و غرض به هر کس عرضه می‌شود» بدون تأمل پذیرفته شده و شیفته آن می‌گردند.

نفوذ عجیب اسلام در گذشته در اندک مدّتی در سراسر نقاط جهان، بیان‌کننده عملی حقایق این دین و منطبق بودنش با سرشت و فطرت انسان است. تبلیغات رسا و دامنه‌دار «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان مجاهد صدر اسلام؛ موجب شد که نه تنها سرزمین عربستان؛ بلکه ایران و روم و چین و اسپانیا و سایر ممالک نیز از این سرچشمه آب حیات بهره‌مند گردیده و به این نور درخشان، منور شوند.

عده‌ای که اسلام به گوش آنان خورده و آن را شناخته‌اند، ولی در اثر از دست دادن منصب و مقام یا مال و ثروت ناحق خود، آن را نپذیرفته‌اند! مسئولیت شدید داشته و خداوند، آنان را مؤاخذه سختی خواهد کرد.

اما اگر به هیچ وجه اسلام به آنها نرسیده باشد، مثلاً در قلب جنگل‌ها یا اعماق درّه‌ها و بیشه‌ها زندگی کنند و امکان ارتباط با مناطق دیگر برای آنها وجود نداشته باشد، در اصطلاح اسلامی «جاهل قاصر» بوده و مسئولیتی ندارند، ولی پس از مرگ، خداوند متعال وسایل آزمایش و امتحان آنها را در همان عالم فراهم کرده و میل به خوبی و بدی را آن چنانکه در آنها بوده باقی نگه می‌دارد و وسایل نیل به کمالات یا سقوط در حیوانیت و وحشیگری را نیز برای آنها مهیا می‌سازد، اگر در امتحان پیروز شدند و



راه حق را انتخاب کردند به بهشت، و گرنه به دوزخ می روند.

اما وظیفه مسلمانان

امر به معروف و نهی از منکر بر همه مسلمانان با شرایطی که در اسلام مقرر شده واجب است و همه به نسبت امکان و قدرت خود باید این دو وظیفه مهم را انجام دهند.

آنانکه با غیر مسلمانان در تماس اند، یا تجار و بازرگانی که به خارج، مسافرت می کنند، یا افرادی که وسائل ارتباطی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، باید اسلام را به هر جا می توانند گسترش داده و روح حقیقت گوئی و واقع طلبی این دین مبین را به جهان معرفی کنند.

اکثر پیشرفت اسلام مرهون خدمات آنهایی بوده که در ضمن تجارت و مسافرت، به نشر این دین می پرداخته و در ترویجش می کوشیده اند.

آن چنانکه تاریخ نشان می دهد یک نفر مسلمان که در اثر طوفانی شدن دریا و شکسته شدن کشتی، با زحمت فراوان به یکی از کشورهای بزرگ وارد می شود و کم کم با تبلیغات مؤثر و پی گیر موفق به مسلمان کردن عده زیادی از آنجا می گردد و به این طریق اسلام را آنجا بسط می دهد.

گرچه تبلیغات کنونی اسلام، بسیار ناچیز و غیر قابل مقایسه با تبلیغات سرسام آور دنیاپرستان روز است، ولی به نسبت زیادتر از هر دینی، مردم

به این آئین پاک گرویده و به حقیقت می‌رسند.

«همچنان که ما در مشهد شاهد اسلام آوردن بیش از ۲۵۰ تن خارجی بوده‌ایم که قصد عبور از ایران به افغانستان را داشته و با مختصر سخنی پیرامون حقانیت اسلام، با علاقه عجیبی مسلمان شده و صمیمانه به عمل کردن به دستورات آن پرداخته‌اند».

به فضل خدا مجموعه مباحثات و مناظراتی که با آنها نموده‌ایم همراه عکس و شرح حال آنها در کتابی جداگانه به چاپ خواهیم رساند.



تفسیر آیاتی از قرآن

آقای «مهدی وطنی» سؤال کرده اند که:

پروردگار عزیز، در سوره انعام آیه ۵۹ می فرماید:

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّبِينٍ» یعنی: هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب،

آشکارا یادآوری از آن شده.

مسلم مراد از کتاب مبین همان قرآنی است که در دست ما مسلمانان است در

صورتی که باز در سوره نساء آیه ۱۶۴ خدای متعال فرموده:

«وَرَسَالًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسَالًا لَمْ نَقْصِصْهُمْ عَلَيْكَ». یعنی: سرگذشت

پیامبرانی را هم برای تو یادآور نشده ایم.

آیا جمع بین این دو آیه چگونه ممکن است؟ توضیح آنکه در آیه اول،



پروردگار عزیز می‌فرماید: هیچ‌تر و خشکی نیست مگر در قرآن (نام آن برده شده) با آنکه در آیه دوم فرموده: قصه جمعی از پیامبران را به تو نگفته‌ایم پس در قرآن هم نام آن عده برده نشده است بنابراین جمع بین این دو آیه غیر ممکن است.

پاسخ ما:

اولاً چنانکه از تفاسیر و سیاق آیه شریفه استفاده می‌شود مراد از (کتاب مبین) یا احاطه علمی پروردگار به موجودات است و یا علمی است که ذات اقدس حق، در بعضی از موجودات به ودیعه گذارده مثل علم امام و یا لوح محفوظ و مانند اینها (چنانکه روایت مؤید این معنی است) پر واضح است که اگر هر کدام از این معانی را انتخاب کنیم منافاتی با آیه ۱۶۴ سوره نساء ندارد.

و اما بنا به آنچه بعضی از مفسرین گفته‌اند اگر مراد از (کتاب مبین) قرآن باشد و چنانکه از این آیه و آیه ۸۹ سوره نحل^(۱) استفاده می‌شود همه چیز در قرآن یادآوری شده باشد باز با آیه مذکور جمعش کاملاً آسان است زیرا اگر گفته می‌شود که در قرآن همه چیز وجود دارد و یا بیان هر موضوعی در آن به طور کامل شده مسلماً مراد موضوعاتی است که با هدف قرآن سازش داشته باشد شکی نیست که قرآن برای هدایت

۱ - قوله تعالى: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ».



بشر نازل شده و هدفش تعیین برنامه زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر است.

و پر واضح است که اگر کتابی برای مقصودی نوشته شد (مثلاً کتابی در طب و بهداشت تألیف گردید) و صاحب کتاب در پیرامون اهمیت نوشته خود بگوید همه موضوعات و مطالب را در این کتاب گنجانیده‌ام آیا هیچ عاقلی از این جمله استفاده می‌کند که لابد در کتاب طب مثلاً مطالب علم فیزیک و شیمی و امثال آن هم درج شده مسلم جواب منفی است پس به حکم وجدان باید بگوئیم مراد مؤلف همه مطالبی است که مربوط به علم طب و بهداشت است.

بنابراین اگر ما در قرآن بخوانیم که پروردگار می‌فرماید: همه چیز در این قرآن بیان شده باید به حکم عقل و وجدان معتقد شویم، مراد همه موضوعاتی است که در راه هدایت بشر بکار می‌رود و سعادت او را تأمین می‌نماید زیرا قرآن برای هدایت معنوی بشر نازل شده و می‌فرماید: «هدی للمتقین» روی این اصل اگر نام زید و عمر و بکر در قرآن برده نشده باشد با آیه «ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» و آیه «ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» منافات ندارد.

اما سرگذشت انبیاء (علیهم السلام) به تصریح قرآن^(۱) فقط برای هدایت

۱ - «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب» (سورة یوسف، آیه ۱۱۱).

بشر و عبرت گرفتن دیگران نقل شده و شکی نیست که سرگذشت بعضی از پیامبران الهی مفصل تر و جهات هدایتی آن برای بشر بیشتر از بعضی دیگر از پیامبران است مثلاً ممکن است بگوئیم قصه حضرت یوسف ده جنبه هدایتی را دارا است و حکایت حضرت «ذوالکفل» بیشتر از یک جنبه از همان ده جهت را عهده دار نمی باشد. بنابراین اگر همه جهاتی که منظور از نقل سرگذشت است در قصه حضرت یوسف بیان شده و در حکایت حضرت ذوالکفل جز عשרی از آن جهات وجود ندارد باز هم قصه ذوالکفل با تفصیل نقل شود مسلم این عمل از پروردگار حکیم بیجا و عبث خواهد بود و از عظمت و ارزش قرآن کاسته خواهد شد و اگر حتماً بگوئیم به حکم این دو آیه شریفه باید همه مطالب و سرگذشت‌های انبیاء در قرآن یادآوری شود باز با آیه «ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل» منافات ندارد چون ممکن است که قبل از نزول این آیه بعضی از قصه‌های انبیاء، در قرآن ذکر نشده باشد ولی در مجموع قرآن (بعد از نزول آیه شریفه) به طور صریح و یا رمز، قصص همه انبیاء ذکر شود کلمه «من قبل» شاهد بر این مدّعی است.



بخشش گناه با گریه بر حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

آقای «طیب زاده» سؤال کرده اند:

آیا صحیح است که هر کس بر حضرت «حسین»

(علیه السلام) گریه کند گناهانش آمرزیده می شود؟

پاسخ ما:

پر واضح است که معصیت و گناه اقسامی دارد و به همان مناسبت توبه از گناهان نیز مختلف است مثلاً ظلم، توبه اش استرضاء از مظلوم است و مال مردم خوردن پشیمانیش رد کردن آن مال است به صاحبش و ترک فریضة الهی اگر قابل جبران باشد باید تلافی شود ولی گناهی که بین او و خالقش انجام شده و حق کسی از بین نرفته و قابل جبران هم نیست و راهی برای آمرزش آن گناه جز عفو پروردگار ندارد و گناهکار کاملاً از کرده



خود پشیمان است و تصمیم دارد که دیگر این گناه را انجام ندهد می تواند به چند وسیله کردار گذشته خود را جبران کند و عفو و رحمت پروردگار را به خود جلب نماید.

۱- تصمیم جدی بر ترک آن عمل و گفتن کلمه استغفار که اگر در حین طلب مغفرت تصمیم جدی بر ترک معصیت نداشته باشد استغفارش استهزای به پروردگار محسوب می شود و خود این عمل معصیت بزرگی خواهد بود.

۲- محبت و علاقه به خاندان عصمت و طهارت که در اثر ایمان قلبی بوجود آمده و این عمل از نظر پروردگار بسیار ارزنده است و برای خدا مانعی ندارد که او را برای همیشه مورد عفو و رحمت خود قرار دهد.

۳- گریه بر حضرت «سیدالشهدا» (علیه السلام) که در اثر رقت قلب و علاقه به آن حضرت انجام می شود.

این عمل اگر چه فوائد طبّی زیادی دارد ولی آنچه از روایات استفاده می شود این است که چون «حسین بن علی» (علیه السلام) محبوب خدا است و گریه کردن بر مصیبت او علامت محبت به خدا است و مسلم دوستدار خدا مورد عفو و رحمت پروردگار قرار می گیرد پس گریه کننده بر حضرت «سیدالشهدا» (علیه السلام) مورد عفو پروردگار واقع خواهد شد و لذا دین مقدّس اسلام این عمل را وسیله آمرزش گناهان دانسته و مردم را به آن تحریص نموده است.



گریستن کفار بر حضرت حسین بن علی (علیه السلام)

آقای «صفدریان» سؤال کرده اند که:

آیا گریستن کفار و یا افرادی که معرفتی به مقام

شامخ حضرت «حسین» (علیه السلام) ندارند برای آنان

نافع است یا خیر؟

پاسخ ما:

شکی نیست که صفت بشر دوستی بهترین حالات انسانی است و مسلم کسی که دارای این خصلت است مسلمان باشد یا کافر مورد عنایات پروردگار قرار خواهد گرفت بنابراین اگر افراد غیرمسلمان هم به منظور نوع دوستی و علاقه به آن حضرت گریه کنند نزد خدا بی اجر نخواهند بود و البته اجر مناسبی به آنان داده خواهد شد.

اثرات حرام در روح و بدن انسان

آقای «عبدالله دادگر» سؤال کرده اند که:

آیا خوردن حرام در روح و بدن انسان چه تأثیری دارد؟

پاسخ ما:

مسلم است که پروردگار عادل حکیم هر چه را برای بشر حرام کرده و مردم را از خوردن آن نهی فرموده است در روح یا بدن انسان اثر می‌گذارد و کسالت‌های روحی و یا جسمی برای او ایجاد می‌کند.

مثلاً اگر اسلام گوشت خوک را حرام کرده به منظور ضررهای بسیاری است که برای انسان دارد امروز دانشمندان بزرگ دربارهٔ تحریم گوشت



خوک همان را می‌گویند که اسلام در چهارده قرن قبل می‌گفت.
دکتر «آلبرت دویچ» در مقاله مفصلی که درباره زیانهای گوشت خوک نوشته، می‌گوید:

«این حقیقت را بدانید: از هر شش آمریکائی^(۱) یک نفر مبتلا به مرض (تریکنوز) است که در نتیجه خوردن گوشت خوک مبتلا می‌شوند. زیرا گوشت خوک پر از کرم (تریشین) زنده‌ای است که از این گوشت به داخل بدن انسان رفته به میان عضلات او راه پیدا می‌کند و رفته رفته موجب دردها و ناتوانی‌ها و بالاخره مرگهای فجیع می‌گردد».

و دهها گفتار از دانشمندان بزرگ جهان در زیان گوشت خوک در نظر دارم که وقت مجلس اقتضای نقل آنها را ندارد.
و همچنین سایر محرمات الهی کم و بیش ضررهائی برای بشر دارند که در اثر پیشرفت فرهنگ و دقت کامل انسان می‌تواند به آن ضررها تا حدی پی ببرد و ما به خواست خدا به مناسبت‌هائی که پیش می‌آید به زیانهای آنها در مجلدات بعد اشاره خواهیم کرد.

بنابراین هر چه را اسلام حرام کرده مسلم ضررهای زیادی برای بشر دارد و هر چه را حلال کرده اگر به شرایط آن عمل شود البته پرنفع و

۱ - در آمریکا از همه ممالک بیشتر گوشت خوک مصرف می‌شود.

بی ضرر خواهد بود.

و گاهی می شود که یک خوردنی ذاتاً حرام نیست ولی چون به سرقت و یا به ظلم و یا مانند اینها تهیه شده، خوردنش حرام می شود این مال حرام اگر چه از نظر ظاهر در بدن انسان اثرات سوئی ندارد ولی در روح اثرات عمیقی خواهد گذاشت.

توضیح آنکه مثلاً شخص مسلمان و معتقد به خدا وقتی مال دیگری را به ظلم می گیرد و می داند که پروردگارش او را از این عمل نهی کرده تنها اثر روشنی که در روح او می گذارد جرأت بر مخالفت مولا و خالق خود است این تجرّی اگر به حال خود باقی بماند او را به سرحد بدبختی و شقاوت می کشاند و در اثر افسارگسیختگی مرتکب صدها جنایات بزرگ و بی اعتقادی به خدا و بی دینی می شود.

بنابراین اگر خوردن حرام تنها اثرش همین موضوعات باشد انسان عاقل نباید مرتکب آن گردد و دست به طرف آن دراز کند.



آیا چشم زخم صحیح است؟

سؤال: به ما گفته‌اند: دین مقدّس اسلام از خرافات دور است ولی در آیات و روایات زیادی می‌بینم که فرموده‌اند با فلان دعا خود را از چشم زخم حفظ کنید، آیا برای این مسأله پاسخی دارید یا خیر؟

پاسخ ما:

یکی از علوم متداول امروز که در کشورهای متمدن دنیا ثابت شده علم مانیه‌تیزم و هیپنوتیزم است این علم می‌گوید: حسّ بینائی که وسیله آن

چشمها است مهمترین و کامل ترین حواس بدن انسان و حیوانات دیگر است.

چشم بالاخره آثار بسیاری دارد که از زمانهای قدیم بشر به نیروی آن پی برده و در موقع معین بخصوص در تداوی روحی و معالجات بیماریهای روانی از آن استفاده کرده است امروز با نیروی چشم می توان بعضی حرکات بسیار قوی را متوقف کرد.

اثراتی در موجودات زنده و بلکه در جمادات گذاشت.

این علم می گوید: در حس بینائی هر کسی به مقدار ضعیفی از این نیرو وجود دارد که می توان با تقویت چشمها این نیرو را تقویت کرد منظور از تقویت چشمها عبارت از مژه نزدن و عادت به نگاه تیز مغناطیسی است که از نظری خیلی سهل و ساده است ولی کسی که می خواهد چشمها را تقویت کند باید طوری کند که در موقع بیداری مژه بر هم نگذارد که این خود دستور و تمرینی دارد و ما در مقام بیان آن نیستیم، فقط منظورمان این است که بگوئیم گاهی انسان با تمریناتی حس بینائی خود را تقویت می کند و با آن نیرو، موجوداتی را تحت تأثیر قرار می دهد و ضمناً فایده دیگری که تقویت حس بینائی دارد این است که این نیرو را تحت کنترل خود قرار می دهد و می داند که بوسیله نگاه چه عملی را انجام می دهد، در اینجا علمای این علم می گویند: گاهی این نیرو مانند سایر غرائز انسان در بعضی از افراد خود بخود با قدرت فوق العاده ای ظاهر می شود این موضوع



یا علّت خارجی دارد آن چنانکه شهوت گاهی بوسیله دیدن مناظر شهوت انگیز ظهور می کند نیروی بینائی هم با دیدن یک نعمت فوق العاده پر اهمیّت که به کسی داده شده با قدرت زیادی متوجّه صاحب نعمت می شود و یا علّت داخلی دارد که ناخود آگاه یا آنّا تقویت شده چنانکه حسّ حسادت و یا کوتاه نظری خود انسان نعمتهای مردم را زیاد فکر کرده و این نیرو در او ظاهر گردیده است و یا نیروی بینائی و تمرکز ذاتاً در یک فرد قوی است مانند آنهایی که شهوت جنسی ذاتاً در آنها فوق العاده قوی است و چون این نیرو در این دو دسته بی اختیار ظاهر شده بی اختیار هم اعمالی انجام می دهد.

مثلاً ممکن است چیزی جلب توجّه او را بکند و او با نگاه، آن چیز را تحت تأثیر خود قرار دهد آن وقت انسانی را مریض کند، جمعی را متفرّق نماید، مالی را ضایع نماید و خلاصه اثرات نامطبوع در طرف بگذارد و ضمناً زیاد دیده شده که مریض را به این وسیله نیز معالجه کرده اند گوینده را از سخن باز داشته و ضعف و بی حالی در طرف ایجاد کرده اند و حتّی با نگاه، حیوانات را بی جان و جمادات را از حرکت باز داشته اند لذا حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرموده: «إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ تَنْزَلُ الْخَالِقُ» یعنی: نیروی چشم حق است گاهی موجودی را از مکان مرتفع، به پایین پرت می کند. و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْخُلَ الرَّجُلَ الْقَبْرَ» یعنی: نیروی چشم گاهی انسان را می کشد و وارد قبر می کند.



قرآن وقتی قصّه «یعقوب» و فرزنداناش را نقل می‌کند از قول یعقوب به فرزنداناش می‌گوید:

ای پسرانم از یک در همه وارد نشوید بلکه از درهای متعدّد وارد گردید. (۱)

شیخ طوسی در شرح این آیه می‌گوید: یعقوب ترسید فرزنداناش را چشم بزنند که گفت از یک در وارد نشوید زیرا هر یازده نفر آنها از یک پدر، زیبا، خوش اندام و باکمال بودند.

حال که ثابت شد چشم اثراتی دارد اسلام برای جلوگیری از ضررهای غیر مترقبّه این نیرو، دستوراتی داده تا آن کسی که خود را می‌شناسد و می‌داند حسادت باطنیش گاهی در نگاه او اثر گذاشته و ممکن است دیگران را تحت تأثیر قرار دهد به آن وسیله از نیروی چشم خود جلوگیری کند و یا کسی که کار فوق‌العاده چشم‌گیری انجام داد و می‌داند که محسود حسودها واقع می‌شود و ممکن است آنها با نگاه، او را تحت تأثیر نامطلوبی قرار دهند محفوظ بماند که در کتب ادعیه آن دستورات ذکر شده است.

۱ - «يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» سورة يوسف، آیه ۶۷.



معنی خلیفه الله چیست؟

سؤال شده: معنی «خلیفة الله» که پروردگار
متعال در قرآن در خصوص انسان فرموده است
چیست؟

پاسخ ما:

این لفظ خلیفه در قرآن و روایات مکرّر بر انسان اطلاق شده و به
معنی کسی است که جانشین فرد قبلی و قائم مقام او گردد که از آن جمله
این آیات است.

ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم.^(۱)
و قرار می‌دهم در روی زمین خلیفه.^(۲) که ظهور اولیه این آیات همان گونه که در متن سؤال عنوان شد «خلیفة الله» است.
یعنی جانشین خدا، قائم مقام خدا، کسی که صفات افعال الهی در او ظاهر شود تخلّق به اخلاق الله پیدا کند اگر خدا رَحْمَن و رَحِيم است و دهها صفات و اخلاق پسندیده دارد انسان هم لیاقت ایجاد آن اخلاق را در خود خواهد داشت.

درست است که خدا در صفات ذات یکتا است ولی در صفات افعال، اوّل است و تنها بشر می‌تواند ثانی خدا باشد از همین جهت او را «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» مهربانترین مهربانها و «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بهترین خالقها و «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» نیکوترین روزی دهنده‌ها و ... گفته‌اند.

در کتاب «علل الشرایع» از حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» فرمود:

انسان را حجت خود در روی زمین، بر خلقم قرار می‌دهم ملائکه گفتند: در روی زمین کسی را که مانند گذشتگان فساد و خونریزی کند قرار می‌دهی آن چنانکه آنها با یکدیگر حسد ورزیدند

۱ - «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (سوره ص، آیه ۲۶).

۲ - «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» سوره بقره آیه ۳۰.



و با هم دشمنی کردند این خلافت را به ما لطف فرما
زیرا ما حسادت و کینه توزی و خونریزی نمی کنیم
بلکه تسبیح و تحمید و تقدیس تو را می نمائیم، خدا
فرمود: من می دانم آنچه را شما نمی دانید من
می خواهم خلقی را به قدرت خودم خلق کنم و در
ذریه و فرزندان او پیامبران و بندگان صالح و
پیشوایان راهنمای خلق قرار دهم و آنها را خلفا و
جانشینان خودم بر خلق در روی زمین قرار دهم که
خلقم را به اطاعت و بندگی من دعوت کنند و از
معصیت من جلوگیری نمایند.

بنابراین همه افراد بشر بالقوه و انبیاء و ائمه (علیهم السلام) بالفعل «خليفة الله»
هستند زیرا صفات افعال الهی در آنان ظاهر شده و در سایر افراد بشر با
راهنمائیهای انبیا و پیشوایان دین ظاهر می گردد و معنی «خليفة الله» این
است.

فرزندان کفار

یکی از هزارها سؤالی که از روز قیامت و وضع آن روز پرسیده‌اند این است که: آیا شما درباره فرزندان کفار در روز قیامت که قبل از بلوغ از دنیا رفته‌اند چه می‌گوئید آنها در قیامت معذبند و یا بدون عمل شایسته به بهشت می‌روند؟

پاسخ ما:

از نظر اسلام ثابت است که دنیا مانند جلسه امتحانی است که بشر باید در آن جلسه حضور یابد زیرا پروردگار متعال می‌فرماید: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» یعنی: خدا مرگ و زندگی را آفرید تا به شما



خبر دهد که کدامیک از شما فرمانبردار ترید.

پس همچنان که یک دانش آموز اگر با عذر موجهی نتوانست در جلسه امتحان حاضر شود عدل و انصاف ایجاب می کند جلسه را برای او تجدید کنند و یا در مرحله ثانی بدون امتحان او را قبول نمایند همین طور افرادی که قبل از بلوغ از دنیا رفته اند و یا دیوانه و لال و کر بوده اند و یا یک عذری دیگر از نظر خلقت در وجودشان بوده است و یا زمان و مکان، مانع آنها از رسیدن به حق گردیده مانند کسانی که دستشان به پیامبران نرسیده و یا محل زندگی آنها مانع از حرکت و تحقیق از وجود مذهب حق شده که نام آنها مستضعف و یا جاهل قاصر است. بعد از این جهان در عالم ارواح و برزخ برای آنها جلسه امتحانی تشکیل می شود.

چنانکه «زراره» که یکی از بزرگان اصحاب حضرت «امام باقر» (علیه السلام) است می گوید:

وقتی روز قیامت شود خدا بر پنج دسته از مردم احتجاج می کند (یعنی دوباره آنها را بر سر جلسه امتحان حاضر کرده و آنان را آزمایش می نماید).
اول: طفل و خردسالی که قبل از بلوغ از دنیا رفته باشد.

دوم: کسی که پس از وفات پیامبری متولد شده و قبل از ظهور پیامبر دیگر بمیرد و معذور باشد که به قوانین پیامبر زمان خود عمل نماید.

سوم: کسی که زمان پیامبر را درک کند ولی او

را شناسد.

چهارم: دیوانه و ابله که نتواند حقایق را بشناسد.
پنجم: کر و لال که بر هر یک از اینها خدا پس
از اعطای عقل و رشد احتجاج می کند به این ترتیب
که پیامبری بر آنها مبعوث می نماید و او آتشی
می افروزد و به آنها دستور می دهد که خود را در
آتش بیاندازند اگر آنها اطاعت کردند آتش سرد و
سالم بر آنها می شود و اگر سرپیچی نمودند جهنمی
(۱)
خواهند بود.

سؤال: آیا این برنامه برای فرزندان مردم
مسلمان هم که قبل از بلوغ می میرند خواهد بود؟

پاسخ ما:

خیر زیرا از آیه ۲۱ سوره طور که می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ
بِإِيمَانٍ الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی: کسانی که ایمان آورند فرزندان آنها در ایمان

۱ - «اذا كان يوم القيامة احتج الله عز وجل على خمسة على الطفل والذي مات بين النبيين
صلوات الله عليهم والذي ادرك النبي وهو لا يعقل والابله والمجنون الذي لا يعقل والاصم
والابكم فكل واحد منهم يحتج على الله عز وجل قال فيبعث الله اليهم رسولا فيوجج لهم نارا
فيقول لهم ربكم يأمركم ان تثبوا فيها فمن وثب فيها كانت عليه بردا و سلاما و من عصى سبق الى
النار».



از آنها تبعیت کرده و ما ملحق می‌کنیم به آنها فرزندان‌شان را.

و این به خاطر لطف و عنایتی است که پروردگار به مؤمنین دارد.

سؤال: اگر این جواب صحیح است پس چرا

حضرت نوح درباره قومش می‌گوید: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا

فَاجِرًا كَفَّارًا» یعنی: فرزندان آنها جز فاجر و کافر

متولد نمی‌شوند؟

جواب: از کلمه فاجر کاملاً استفاده می‌شود که منظور حضرت نوح این

است که محیط و وضع اخلاقی آنها به قدری فاسد شده که فرزندان‌شان هم

در این محیط جز فاجر و کافر تربیت نمی‌شوند نه آنکه بگوئیم حضرت

نوح می‌خواسته بگوید اصل و نطفه آنها خراب شده و فرزندان آنها از

شکم مادر شقی و کافر متولد می‌شوند.

سؤال: اگر فرزندان کفار به پدران‌شان در جهنم

ملحق نمی‌شوند پس معنی روایت شیخ صدوق که

در کتاب من «لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيه» می‌گوید: حضرت

«صادق» (علیه السلام) فرمود که: پدرانم از حضرت

«علی بن ابی طالب» (علیه السلام) نقل کرده‌اند که فرمود:

«أَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ مَعَ آبَائِهِمْ فِي النَّارِ وَ أَوْلَادُ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ

آبَائِهِمْ فِي الْجَنَّةِ» یعنی: فرزندان مشرکین با پدران‌شان

در جهنم‌اند و فرزندان مؤمنین با پدران‌شان در

بهشت‌اند چیست؟

پاسخ: این روایت و روایاتی که نظیر این روایت است یا حمل بر تقیه

می شود و یا می گوئیم طبق قانون وراثت و علم ژنتیک چون در کسانی که از پدر و مادر مشرک متولد شده اند اقتضای شرک و کفر بیشتر است و اکثر آنها طبعاً مشرک و کافر می شوند از باب تغلیب فرموده است همه آنها نزد پدران خود در جهنم خواهند بود.

سؤال: اگر فرزندان کفار تابع پدرانشان نیستند

چرا آنها را نجس می دانید؟

جواب: دلیلی جز شهرت فتوائی بر نجاست اولاد کفار نداریم اما روایت حفص بن غیاث که می گوید:

حضرت «امام صادق» (علیه السلام) درباره مردی که در جنگ با مسلمانان قبل از پیروزی مسلمانان بر آنها مسلمان شد می گوید:

«اسلام این مرد اسلام است برای خودش و هم برای اولاد کوچکش و همه آنها آزادند و مسلمانان نمی توانند آنها را به بردگی بگیرند و فرزندان اموال و بردگانش مال خود او است و اما فرزندان بالغ او اگر قبل از پیروزی مسلمانان، مسلمان نشدند متعلق به مردم مسلمان خواهد بود. (۱)

پس واضح است که این روایت نجاست اولاد کفار را اثبات نمی کند

۱ - «اسلامه اسلام لنفسه و لولده الصغار و هم احرار و ولده و متاعه و رقیقه له فاما ولد الکبار

فهم فئی للمسلمین الا ان یکونوا اسلموا قبل ذلک».



بلکه تبعیت آنها را در بردگی و آزادگی فی الجمله ثابت می‌کند.

بلکه باید گفت حکم نجاست بر کفار و مشرکین وارد شده و تا کودک از خود اظهار کفر نکرده حکم نجاست بر او بار نمی‌شود بخصوص که اگر فطرت او را ملاک قرار دهیم که فرموده‌اند:

«هر کودکی که متولد می‌شود بر فطرت اسلام و توحید است مگر آنکه پدر و مادر، او را یهودی یا نصرانی کنند».^(۱)

لذا علمای اسلامی مانند صاحب کتاب جواهر می‌گویند: اگر فرزندان کفار به حدّ بلوغ برسند مشغول تحقیق از ادیان گردند تا هنوز دینی را برای خود انتخاب نکرده‌اند پاک‌اند.

زیرا تبعیت که از نظر جمعی سبب نجاست فرزندان کفار می‌شود با بلوغ قطع می‌گردد و طبق اصل باید حکم به طهارت آنها کرد. بنابراین چون دلیل قاطعی بر تبعیت و در نتیجه اثبات نجاست فرزندان کفار نداریم اصل سؤال منتفی می‌شود.

۱ - «کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه او ینصرانه».

هدایت و ضلالت

سؤال شده که: اگر معنی آیه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» صحیح است پس ما از خود قدرتی نداریم و هر که را خدا بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌نماید پس اختیار سعادت و شقاوت دست ما نیست.

پاسخ ما:

هدایت بر دو قسم است: یکی ارائه طریق یعنی راهنمایی و نشان دادن راه؛ مثلاً کسی از انسان مکانی را آدرس می‌گیرد و او آدرس می‌دهد راهنمائیش کرده و طریق وصول به مقصود را به او نشان داده است.



دوم: «ایصال الی المطلوب» یعنی شخصی را که آدرس می خواسته دستش را گرفتن و او را برای آنکه مبدا از راه منحرف شود به مقصود رساندن است هر دوی اینها هدایت است ولی در اولی اگر چه ممکن است هدایت کامل باشد اما احتمال خطر و انحراف نیز وجود دارد ولی در هدایت قسم دوم به هیچ وجه در آن احتمال خطر و انحراف راه ندارد.

بدون شک خدای تعالی همه افراد بشر را بوسیله انبیاء و اولیاء مساوی هدایت کرده و کتاب آسمانی برای همه نازل فرموده است. و درباره «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) می گوید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^(۱) یعنی: ما نفرستادیم تو را مگر آنکه رحمت برای جهانیان باشی.

و نیز می فرماید: «رَبَّنَا أَلْبِسْ أَوْبَانِي لِقَابٍ وَاسِعٍ غَمِّينَ»^(۲) یعنی: خدای من کسی است که خلقت هر چیزی را به او عطا فرموده و سپس او را هدایت کرده است.

بنابراین تردیدی نیست که هدایت قسم اول، همگانی است و منظور هدایت همه مردم بسوی سعادت است و این همان ارائه طریقی است که در مقدمه همین مطلب ذکر شد و لذا اگر در بعضی آیات و روایات هدایت به جمع خاصی نسبت داده شده منظور این قسم از هدایت نیست. ولی

۱ - (سوره انبیاء، آیه ۱۰۷).

۲ - (سوره طه، آیه ۵۰).

بدون تردید اگر کسی به این قسم از هدایت اهمیت داد و راهنمائیهای پروردگار را کاملاً توجّه نمود و ارائه طریق الهی را سرمشق زندگی خود قرار داد به صریح قرآن از هدایت قسم دوم که ایصال الی المطلوب باشد برخوردار خواهد شد زیرا پروردگار در قرآن فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^(۱) یعنی: کسانی که در راه اطاعت و بندگی و فرمانبرداری ما کوشش کنند ما آنها را به راه خودمان هدایت می‌کنیم.

بدون تردید این هدایت همان هدایت قسم دوم است زیرا تا هدایت قسم اول به فردی نرسد و امر و نهی الهی را نداند فرمانبرداری و کوشش در اطاعت و بندگی برای او مفهومی نخواهد داشت و وقتی این عمل انجام شد خدا او را هدایت خواهد کرد.

به عبارت واضح‌تر هیچ عاقلی کاری را بدون علّت انجام نمی‌دهد مثلاً انسان عاقل یکی از دو گمشده را بدون علّت و خصوصیتی که در او باشد راهنمائی کند و دیگری را اعتنائی ننماید.

پس چگونه بر خدای حکیم این معنی روا باشد؟ لذا ممکن نیست بگوئیم بدون علّت عقلائی خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌نماید؛ پس هدایت و ضلالت علّت دارد اگر کسی به راهنمائی‌هایی که خدا بوسیله پیامبرانش دستور فرموده توجّه کرده و آنها را

۱ - (سورة عنكبوت، آیه ۶۹).



به کار بست و به هدایت قسم اوّل عمل نمود خدای تعالی بوسیله ایصال الی المطلوب که همان هدایت قسم دوّم است او را به سعادت می‌رساند و الاّ اگر به راهنمائیهای الهی توجّه نکرد بلکه نسبت به انبیاء و اولیاء و آمرین به معروف و قرآن بی‌اعتناء بود خدا او را طبعاً در ظلمت جهل بدون نور هدایت باقی می‌گذارد و هر قدمی که در این ظلمتکده بردارد به طرف بدبختی برداشته و رفته‌رفته خودبخود از جاده مستقیم منحرف می‌شود تا جائی که حتّی ممکن است وجدانش را هم از دست بدهد این است معنی آیه شریفه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» که مکرّر در آیات قرآن دیده می‌شود. (۱)

۱ - آنچه در این قسمت ذکر شد خلاصه استنباطی است که از دهها آیه و صدها روایت و

حکم عقل بدست آمده است.

علم غیب

سؤال: غیب چیست و چگونه علم غیب را جز خدا کسی نمی‌داند؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که غیب به معنی پنهان است لذا به آنچه از حواس و یا از دانش بشر پنهان باشد غیب می‌گویند. بنابراین غیب یک معنی اضافی است که نسبت به افراد مختلف فرق می‌کند زیرا بسیاری از چیزها از نظر جمعی غیب است که همانها از نظر دیگران غیب نیست مثلاً پشت دیوار برای کسی که این طرف ایستاده است غیب است و حال آنکه برای کسی



که آن طرف دیوار قرار دارد غیب نیست میکرب برای افراد بشر غیب است و حال آنکه همان میکرب از نظر چشم مسلح پنهان نیست.

چگونه علم غیب را جز خدا کسی نمی داند؟

در قرآن متجاوز از پنجاه و شش موضع، ماده غیب به الفاظ مختلف ذکر شده که آنچه مربوط به خدا و علم او از غیب است بطور کلی مربوط به علم خدا از آینده است زیرا علم به گذشت و آنچه از مخلوق فعلاً وجود دارند برای پروردگار تحت عنوان شهود قرار دارد.

در کتاب «معانی الأخبار» از حضرت

«امام صادق» (علیه السلام) نقل شده که وقتی از آن

حضرت سؤال شد که: منظور از آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةِ» چیست؟ حضرت فرمود: «الغیب ما لم یکن

وَالشَّهَادَةُ ما قد کان» یعنی: آنچه خلق شده و وجود

دارد برای خدا شهادت است و آنچه هنوز ایجاد

نشده غیب است و خدا عالم بر غیب و شهادت

است.

بنابراین علم غیبی که مخصوص خدا است و کسی از افراد بشر به خودی خود از آن اطلاع ندارد آن چیزهایی است که خلق نشده و وجود خارجی پیدا نکرده است ولی آنچه در گذشته خلق شده و آنچه فعلاً وجود دارد جزء علم غیب الهی نیست ولی نسبت به افراد بشر ممکن است



بعضی از آنها غیب باشد و نیز ممکن است اگر انسان توسعه علمی فوق العاده‌ای داشته باشد و متّصف به صفات الهی در افعال شده باشد همه آنها برای او مشهود باشد.

اما آیا بشر می‌تواند از علم غیب الهی (یعنی آنچه هنوز خلق نشده) اطلاع پیدا کند یا خیر؟

در پاسخ می‌گوئیم:

بشر از دو طریق ممکن است از آینده‌ای که خلق نشده اطلاع حاصل کند اول از طریق اسباب، مثلاً شما در اتومبیل خود نشسته و راه، کاملاً بی‌مانع است با سرعت صد کیلومتر در ساعت از شهر حرکت می‌کنید می‌دانید که یک ساعت بعد در صد کیلومتری شهر خواهید بود. این علم غیبی است که مخصوص خدا است ولی شما از طریق اسباب آن را دانستید و شما هر مقدار به اسباب و طبیعت اطلاعات بیشتر باشد از این دانش بیشتر برخوردارید تا جایی که ممکن است یک بشر تا آخر عالم آنچه واقع می‌شود بداند.

ولی این مطلب در صورتی است که جریان طبیعی عالم بی‌تخلّف باشد اما با آنکه دست خدا باز است و هر آن ممکن است خدا آنچه را که طبق جریان طبیعی باید انجام شود تغییر دهد نمی‌توان صددرصد به این دانش



اعتماد کرد بلکه نام آن را نمی توان علم گذاشت.

حضرت «علی» (علیه السلام) می گوید: اگر نبود آیه شریفه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^(۱) یعنی: (خدا محو می کند از جریان طبیعی که خود خالق او است چیزی را و به جای او دیگری را، ثابت می نماید و در نزد او ام کتاب است یعنی همان علم به موجودات آینده، چه طبق جریان طبیعت باشد و چه برخلاف جریان طبیعی) من بوسیله علم اسباب و طبیعت به شما خبر از آینده و گذشته و آنچه که هست می دادم.

۱ - (سوره رعد، آیه ۱۳).

قصه حضرت عیسیٰ (علیه السلام)

شیخ «صدوق» در کتاب امالی نقل می‌کند که حضرت «صادق» (علیه السلام) فرمود: روزی حضرت عیسیٰ بر جمعی عبور کرد که آنها به جشن و سرور می‌گذراندند حضرت عیسیٰ از حواریین سؤال کرد که: اینها چه می‌کنند؟ عرض کردند: فلان دختر را به فلان پسر می‌دهند و همین امشب آنها عروسی می‌کنند.

فرمود: آنها امشب خوشحالند ولی فردا عزا دارند یکی از حواریین سؤال کرد: چرا؟ فرمود: برای آنکه فردا عروس می‌میرد، دوستان گفتند آنچه خدا و پیامبر او بگویند راست است ولی



دشمنان گفتند فردا نزدیک است، فردا معلوم می شود.

وقتی روز بعد فرا رسید دیدند عروس مانند روز قبل هیچ بلایی به سرش نیامد و به حال خود باقی است حواریین به حضرت عیسی گفتند: یا روح الله آنکه فرمودید فردا می میرد زنده است حضرت عیسی فرمود: خدا آنچه را بخواهد انجام می دهد برویم ببینیم چه شده که او نمرده است آنها رفتند و در را زدند شوهر عروس بیرون آمد حضرت عیسی فرمود: اجازه از زوجهات بگیر تا من وارد منزل شوم.

آن جوان وارد منزل شد و به زوجه اش گفت: حضرت عیسی با جمعی در خانه است و می خواهند به منزل تو بیایند عروس چادر پوشید و اجازه داد حضرت عیسی با حواریین وارد شدند، حضرت عیسی به عروس گفت: دیشب از کارهای خیر چه کردی؟ عرض کرد: شب جمعه بود فقیری عادت داشت که هر شب جمعه در منزل ما می آمد و ما به او چیزی می دادیم ولی دیشب چون ما مشغول جشن و برگزاری برنامه های عروسی بودیم او آنچه سؤال کرد کسی توجه ننمود ولی من به طوری که کسی مرا نشناسد حرکت کردم و به او چیزی دادم حضرت عیسی فرمود: از جای خود حرکت کن

وقتی برخاست دیدند زیر رختخواب او افعی
بزرگی حلقه زده حضرت عیسیٰ فرمود به خاطر
صدقه‌ای که دادی بلا از تو رفع شد.

ملاحظه فرمودید که حضرت عیسیٰ طبق علم به اسباب و طبیعت، از
آینده اطلاع داشته و سخن گفته بود ولی از اراده الهی که علمش دست خدا
است اطلاع نداشت.

پس این نحوه اطلاعات از آینده را علم نمی‌گویند زیرا صددرصد
نیست و اختیارش دست خدا است.

در قرآن آمده که یهود گفتند: دست خدا بسته
است دستشان بسته باد با این گفته‌شان لعنت و
نفرین خدا بر آنها باد بلکه دستهایش باز است و هر
کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. (۱)

دومین راهی که ممکن است انسان از علم غیب الهی اطلاع پیدا کند از
طریق خبر دادن خدا است بندگان را و آن بر سه قسم است یا «وعده»
است یعنی نعمت و لطفی از طرف خدا به بندگان وعده داده شده مثل
بهشت برای مؤمنان که طبق آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۲) (خدا
خلف وعده نمی‌کند) که هرگز تخلف‌پذیر نیست و می‌توان اسم این اطلاع

۱ - (سوره مائده، آیه ۶۶).

۲ - (سوره آل عمران، آیه ۹ و سوره رعد، آیه ۳۱).



را علم گذاشت و یا «وعید» است یعنی خدا از عقاب خود خبر داده مثل جهنّم برای گناهکاران که این قسم ممکن است مشمول عفو واقع شود پس صددرصد نیست و باز نام آن را علم نمی توان گذاشت و قسم سوّم نه وعده است نه وعید؛ گاهی فقط از یک جریان طبیعی و یا غیرطبیعی به بندگان خود خبر داده ولی اگر تخلف کرد مانعی ندارد. آنچه خدا بخواهد به قدرت خود انجام می دهد و از آنچه می کند پرسش نمی شود. (۱)

بنابراین هر چیزی که خلق شده و از حواس ظاهری یا باطنی انسان دور باشد برای انسان غیب است و ممکن است در عین حال انسان از آن اطلاع داشته باشد ولی برای خدا غیب نیست بلکه مشهود است و تحت عنوان «عالم الشهادة» قرار می گیرد و آنچه خلق نشده هم برای بشر غیب است و هم برای خدا؛ ولی بشر به هیچ وجه نمی تواند علم به آن پیدا کند مگر با رضایت و عنایت پروردگار و خدا عالم به آن خواهد بود.

خدای تعالی می فرماید: خدا دانا به غیب است یعنی «غیب مطلق» و کسی را بر غیب مطلق خود، آگاه نمی سازد مگر پیامبرانی که به رسالت و نبوّت آنها رضایت داده باشد. (۲)

۱ - «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ» «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (سوره انبیاء، آیه ۲۲).

۲ - «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (سوره جن، آیه ۲۵).

توحید یعنی چه؟

سؤال شده توحیدی که در روایات و آیات
قرآن با عظمت یاد شده و همهٔ سعادت را متعلق به
آن می‌دانند چیست؟

پاسخ ما:

توحید به معنی یکی کردن و یکی دانستن است به عبارت واضح‌تر
توحید به معنی یکی کردن خدایانی که اوهام در فکر انسان بوجود
می‌آورد و اعتقاد به یکتائی او در نتیجهٔ یکی کردن روشها و اعمال و
حرکات خود زیر سایهٔ خداشناسی است.

در روایات زیادی وارد شده که پیشوایان اسلام فرموده‌اند:



خلقت انسان بر اساس توحید بنا شده است و کسی که به این فطرت بماند تا بمیرد اهل بهشت خواهد بود؛ در صحیحۀ زراره حضرت «امام صادق» (علیه السلام) در تفسیر آیه «فَطَرَهُ اللَّهُ أَتْبَىٰ فَطَرَ الْإِنسَافَ عَلَافِها» نقل شده که فرمود: فطرم علی التوحید (خلقت خدا که مردم را طبق آن ایجاد نموده) یعنی بر توحید خلق کرده است.

«پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: التوحید ثمن الجنة (ثمن بهشت توحید است) و نیز فرمود: فبا التوحید حرّم اجساد امّتی علی النار (به سبب توحید اجساد امّت من بر آتش جهنّم حرام می شود).

آیا تنها منظور از توحید اعتقاد به یکتائی خدا است که در نتیجه بدون قید و شرط انسان به بهشت وارد شود و آتش جهنّم بر او حرام گردد یا شرایطی دارد؟

طبعاً به نظر می رسد که توحید تنها شامل قلب نشود بلکه باید تمام اعضا و جوارح انسان را احاطه کند تا توحید کامل که خلقت انسان بر اساس آن ساخته شده حقیقت پیدا کند.

توضیح آنکه توحید قلب، یکی کردن خداهای وهمی و فکری است و توحید اعضا و جوارح عمل به دستورات آن خدای واحدی که قلب انسان او را گواهی کرده است، می باشد اعتقاد به یکتائی خدا اگر چه فطری است ولی چون بشر در اثر تماس با مادیات اوهام زیادی به او هجوم آورده و

خدا را با وهم خود می سازد باید از تذکرات پیشوایان دین و صراط مستقیمی که آنها سر راه بشر گذاشته اند استفاده کند و معرفت خود را نسبت به خالق خود تنظیم نماید همچنین همین افکار در اعضاء و جوارح ممکن است اثر بگذارد لذا پس از تنظیم افکار پیشوایان دین باید به تنظیم اعمال پردازند و اگر بشر از فرمان برداری آنها سرپیچی کند از توحید فکری و عملی خارج است لذا حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) فرمود: پدرانم از حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) نقل می کنند که فرمود خدا می فرماید:

من خدائی هستم که خدائی جز من نیست
یکتایم، بندگان من مرا عبادت کنید و بدانند کسی که
مرا ملاقات کند و در حال شهادت به لا اله الا الله
خالصاً باشد به حصار محکم من وارد شده و از
عذاب من ایمن است شنوندگان آن حدیث گفتند:
اخلاص در شهادت خدا چیست؟ فرمود: اطاعت
خدا و رسول او و ولایت اهل بیت او است. (۱)

از این روایت کاملاً استفاده می شود که توحید تنها اعتقاد به وحدانیت خدا نیست بلکه باید دامنه توحید از قلب به اعضاء و جوارح نیز کشیده

۱ - «انی انا الله لا اله الا انا وحدی یا عبادى فاعبدونى ولتعلم من لقینى منکم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا بها انه قد دخل حصنى و من دخل حصنى امن عذابى قالوا یا بن رسول الله و ما اخلاص الشهادة لله قال طاعة الله و رسوله و ولایة اهل بینه (علیه السلام)».



شود؛ تحت فرمان الهی درآید. عملش، گفتار و اعتقادش را تصدیق کند همان گونه که همه عظمتها قدرتها، خدایانی که اوهام برای او ساخته‌اند، شخصیتها و ریاستهای مادی و ظاهری را به دور می‌اندازد همچنان در اعمال، غیر خدا را اطاعت نکند و از دیگران که در راه خدا نیستند فرمان نبرد.

اینها تمام توحید فردی است که یک نفر صرف نظر از اجتماع باید در خود بوجود بیاورد.

اما توحید اجتماعی عبارت است از پیروی همه مردم در عقاید و در اهداف و در اعمال از پیشوائی که بی‌خطا و اشتباه باشد. او فرمان بدهد، سایرین فرمانبردارند، او امر کند، دیگران اطاعت کنند، او ارشاد کند، مردم در عقاید و اهداف موفق شوند.

وقتی حضرت «علی بن موسی الزّضا» (علیه السلام) وارد شهر نیشابور شد و اصحاب حدیث اطراف محملش اجتماع کرده بودند و تقاضای حدیثی از آن حضرت نمودند در اجتماع عجیب مردم فرمود: از پدرم حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حضرت «جعفر بن محمد» (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حضرت «محمد بن علی» (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حضرت «علی بن الحسین» (علیه السلام) شنیدم که او می‌فرمود: از پدرم حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) شنیدم که او می‌فرمود: از پدرم حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: از حضرت «رسول



اکرم» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنیدم فرمود: شنیدم جبرئیل می‌گفت: که خدا فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي».

(لا اله الا الله حصار من است کسی که در حصار من وارد شود از عذاب من ایمن است، وقتی که وسیله سواری حضرت حرکت کرد ما را صدا زد و فرمود: «بشروطها وانا من شروطها» یعنی: تنها کلمه لا اله الا الله کافی نیست شروطی دارد و من از شروط آن هستم).

کاملاً واضح است که حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) برای توحید فردی و اجتماعی میزانی تعیین فرموده که حتماً باید طبق آن میزان فکر و اعمال فردی و اجتماعی و بلکه خود اجتماع تنظیم شود.

اگر این میزان و این شرط که از جانب خدا برای توحید نصب شده وجود نمی‌داشت توحید فکری اجتماعی وجود پیدا نمی‌کرد توحید در هدف، توحید در کلمه، توحید اعمال بین مسلمانان نبود زیرا فکر و اعتقاد و شناسائی پروردگار باید از راهنمائیهای فکری امام معصومی که از منبع وحی الهی الهام گرفته تنظیم شود تا از او هام فارغ گردد.

گاهی ممکن است فردی منحصرأ خدا را بپرستد و موحد باشد ولی چون با شرط توحید و میزان واقعی آن تطبیق نمی‌کند این توحید از او پذیرفته نشود امام (علیه السلام) فرمود: هر چه با او هام خود تشخیص دهی آن خدا نیست بلکه مخلوق تو است و تو او را بوجود آورده‌ای.

و اگر تمام مسلمانها افکار خود را با این میزان تطبیق کنند همه افکار



یکی خواهد شد و در نتیجه توحید اجتماعی در عقائد و عاقبت توحید در عمل و وحدت کلمه که بزرگترین ایده و آرزوی ملل جهان است ایجاد شده است بنابراین توحید چه فکری و عملی و چه اجتماعی و هدفی باشد باید با میزان وحی و افکار و دستورات فرمانده کل و امام معصوم که شرط توحید صحیح است تطبیق کند تا جهان مدینه فاضله گردد و دنیا از زیر بار ظلم و ظالم نجات یابد.

اسلام برای آنکه این مسأله یعنی توحید اجتماعی در بین مسلمانها عملی شود فرمان داده که همه به طرف یک قبله با یک زبان در مرحله اول به جماعت نماز بخوانند و مهمترین عمل عبادی خود را با اتحاد عجیبی انجام دهند و حتی قبور مردگانشان همه به طرف قبله باشد تا آثار توحید حتی از قبرستانشان ظاهر باشد.

این بود معنی توحید یا یکی کردن خدایانی که وهم و خیال برای انسان بوجود آورده و یکی شدن افکار و اعمال مسلمانها و بوجود آمدن توحید و اتحاد واقعی.

نجاست سگ

چرا اسلام سگ را نجس قرار داده و حال آنکه او در وفا و عاطفه از سایر حیوانات بهتر است؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که پروردگار متعال برای مصالحی در سگ صفات نیکوی فوق العاده‌ای قرار داده که یکی از آنها وفا است هیچگاه صاحبش را فراموش نمی‌کند، عاطفه از بارزترین صفات او است که غیر قابل کتمان است در این باب از این حیوان قصه‌ها و حکایات زیادی ذکر شده که این جزوه گنجایش نقل آنها را ندارد.



این دو صفت در هر موجودی باشد محبوبیت خود را در قلوب ایجاد می‌کند حتی دانشمندان روانشناسی در اکثر کتب اخلاقی و روانی در دستورات دوست‌یابی و اتحاد و دوستی نوشته‌اند که: «اگر می‌خواهید همیشه در قلوب دیگران جای داشته باشید صفت وفا و عاطفه را فراموش نکنید» این دو صفت از بزرگترین وسائل دوست‌یابی و رمز موفقیت است سگ در این دو صفت به قدری فوق‌العاده است که اگر کسی کوچکترین معاشرتی با او داشته باشد دلش مملوّ از محبت او خواهد شد. خدای تعالی این صفات را در این حیوان برای حفظ اجتماع و برای رفاه حال بشر ایجاد کرده ولی چون می‌داند اگر بشر را در معاشرت با او آزاد بگذارد این حیوان با داشتن این صفات آنچنان خود را در قلوب مردم جای می‌دهد که بعضی از افراد دائماً با او زندگی می‌کنند او را از فرزند خود بیشتر دوست می‌دارند چنانکه در ممالک غیر اسلامی این حیوان همین موقعیت را در بین مردم دارد حتی در یکی از مجلات نوشته بود که وقتی از شخصی سؤال کردند که: چرا سگت را از فرزندت بیشتر دوست داری؟ در پاسخ گفت: چون وفای او بیشتر است.

لذا پروردگار متعال برای آنکه در اثر معاشرت و کثرت علاقه به این حیوان خوی حیوانی پیدا نکند و او را شریک زندگی خود ننماید و از ترقی و تعالی و مقامات انسانی باز نماند و یا از آلودگیهای میکربی و



ایجاد امراض مختلف محفوظ بماند جز در موارد خاصی از نگهداری و معاشرت دوستانه با این حیوان نهی فرموده و بدن او را نجس قرار داده تا انسان نتواند بیشتر از ضرورت با او معاشرت نماید.



معنی امر به معروف و نهی از منکر

سؤال شده که: معنی امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ و چرا به کارهای خوب در اسلام معروف و به کارهای بد منکر گفته‌اند؟

پاسخ ما:

امر و نهی در لغت عرب از بزرگ به کوچکتر است یعنی هیچگاه کسی که پست‌تر است به بزرگتر از خود امر و نهی نمی‌کند بلکه از او سؤال می‌نماید.

و بدون تردید از نظر اسلام امتیازات، منحصر به تقوی و علم است هر

کس علم و تقوایش بیشتر باشد بزرگتر است پس کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید از آنکه منکر را انجام داده و یا معروف را ترک کرده است داناتر و پاکدامن تر باشد.

در اینجا ممکن است اشکال شود که اگر این معنی صحیح است پس شخص فاسق نمی‌تواند دیگران را امر به معروف و نهی از منکر نماید و آن مطلب پوچ «رطب خورده منع رطب چون کند» تحقق می‌یابد در پاسخ می‌گوئیم: شخصی که فاسق است و بلکه تمام اعمالش جز فسق و گناه چیز دیگری نیست در وقتی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند در آن حال مطیع خدا است و دارای برتری موقتی است و طرف مقابل او اگر چه در سایر اوقات زندگی مرد باتقوائی باشد ولی در این موقع چون مشغول انجام گناه و یا ترک واجبی است معصیتکار و پست است. بنابراین امرکننده به معروف بر این معصیتکار برتری موقتی خواهد داشت پس کلمه امر به معروف و یا نهی از منکر بر او صادق است.

کلمه معروف

«معروف» یعنی: شناخته شده، اعمال صالحه را اسلام معروف گفته یعنی شناخته شده به آنکه آنها جزء قوانین اسلام است، سعادتبخش است به رسمیت شناخته شده است وجدان هرکسی آنها را برای تأمین حیات



جاودانی خود می‌شناسد.

کلمه منکر

«منکر» یعنی: انکار شده، اسلام کارهای زشت و گناه را منکر نامیده و برای مقام مقدس انسان آنها را نشناخته و انکار کرده است، گناه را جزء قوانین خود نمی‌داند آن را مفید برای سعادت بشر نمی‌شناسد.

شیطان چیست؟

سؤال شده: معنی شیطان چیست؟ و آیا اعتقاد به شیطان از مسائل خرافی نیست؟

پاسخ ما:

کلمه شیطان در لغت بر موجودی که از حقیقت دور و سبب از بین بردن سعادت و خوشبختی است اطلاق شده، ابوعبیده می گوید: شیطان اسم موجود موزی از انسانها و اجنه و حیوانات است.^(۱)

۱ - فی مفردات الراغب قال: ابوعبیده الشیطان اسم لكل عارم من الجن والانس والحیوانات.



در قرآن هم می‌فرماید: «شَیَاطِینَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ»^(۱) (شیاطین انسی و جنّی) و حتّی بعضی از صفات ناپسندیده که انسان را اذیت می‌کند در روایت شیطان گفته‌اند.

«پیامبر اکرم» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) فرمود: «الحسد شیطان والغضب شیطان» یعنی: غضب، شیطان است و حسد، شیطان است. شاعر عرب گفته: «ما لیلۃ الفقیر الا شیطان» یعنی: شب فقیر جز شیطان چیزی نیست.

بنابراین واژه شیطان که شامل تمام معانی و موارد استعمال آن در روایات و آیات قرآن بشود به معنی موجود مودی است که سعادت انسان را در خطر بیاندازد و آسایش را از او بگیرد و یا او را از مسیر حق و مستقیم دور نماید و از همین جهت ابلیس را شیطان می‌گویند و اکثر روایاتی که از شیاطین نام برده معنی لغوی آن را قصد کرده است پس هیچ مانعی ندارد که کلمه شیطان بر انسان و حیوان و حتّی میکربهای مضرّ و صفات ناپسندیده بشری اطلاق شود همچنان که بر ابلیس صدق می‌کند. ولی تردیدی نیست که در اکثر آیات قرآن و احادیث، منظور از شیطان ابلیس است و ابلیس همان موجودی است که خدا وصف او را به این شرح در قرآن ذکر کرده و هیچ جنبه خلاف عقل و خرافی ندارد.

قرآن می‌گوید:

ابلیس از اجنه است در میان ملائکه مشغول عبادت بود وقتی به ملائکه امر شد که آدم را سجده کنند او سرپیچی کرد به این علت فاسق شد و کفر ورزید و خدا او را از درگاه رحمت خود مردود کرد او تقاضا نمود که در مقابل عبادتهای گذشته‌اش او را تا قیامت زنده بدارد خدا فرمود: تا وقت معین زنده خواهی بود. او گفت: چون مرا مطرود کرده‌ای من بندگان را از راه مستقیم منحرف می‌کنم خدا در جواب گفت: من هم تو و هر کس از تو پیروی کند به عذاب جهنم مبتلایش می‌نمایم.

و چون در حقیقت منشأ جمیع انحرافات و الگوی شرارتها ابلیس است او را شیطان نامیده‌اند.

اعتقاد به شیطان جزء جمیع مذاهب عالم است یهودیت و مسیحیت مانند اسلام ابلیس را یک مخلوق موذی و انحراف دهنده می‌دانند زرتشتیها او را خالق شر و بدی به نام «اهریمن» می‌شناسند، هندوها نیز او را شریک خدا و ایجاد کننده بدیهای طبیعت به نام «ایکمش» معرفی می‌کنند. متصوفه اهل سنت او را سرهنگ دربار الهی و عاشق دلباخته‌ای که حاضر نشد بر آدم سجده کند چون به خدا سجده کرده است می‌شمارند چنانکه شیخ محمود شبستری در کتاب «درس دین» گفته:



زمن بشنو بیان حال شیطان

که میدانم نمیدانی بسامان

ملک بود اول نامش عزازیل

کنون ابلیس نامندش بتبدیل

ولی بسار دیگر نام دیگر

بمعنی دگر گفتند و در خر

یکش بیچاره ملعون ازل خواند

یکی وی صاحب طول امل خواند

یکی آگاهش از اسرار حق گفت

یکش سرگشته پرگار حق گفت

یکی او را غیور عشق خواند

که حق بگزید وز آدم رو بگرداند

چنان هستی خود در عشق او باخت

کز او بر سجدۀ آدم نپرداخت

نگردانید روی از حق بلعت

خرید از این سبب لعنت بمنت

چنان با لعنت حق خوی دارد

که دیگر یادی از رحمت نیارد

زلعت کردن، او را نیست رنجی
 که دشنام حبیبش به ز گنجی
 اگر چه کافر است امروز شیطان
 شود فردا دگر باره مسلمان
 از اوّل گرچه آمد شرّ مجمل
 ولی آخر شود خیر مفصل
 چو بیرون از حد حکم قدر نیست
 چگونه قدرتی بس معتبر نیست
 عجب مردی که چندی در جهان ماند
 که از سیلی شیطان در امان ماند
 که شیطان طرفه موجودی چنان است
 که دست رد بی پروانگان است
 بصورت گرچه راندندش زحضرت
 سرآید وقت این حرمان و حسرت
 در لعنت بر او هر چند باز است
 زلعت در سرش بسیار ناز است
 اگر چه لعنتش حق کرده حالی
 خود این لعنت ز سرّی نیست خالی



سؤالی هست اینجا نیک دریاب

جوابی گوی اگر دانی در این باب

اگر از خویش ترک امر حق کرد

چرا با او دگر بار این نسق کرد؟

که داده انتظارش تا قیامت؟

مر او را از چه این مهلت کرامت؟

چرا بی واسطه با حق سخن راند؟

اگر باطل دگر باقی چرا ماند؟

مرا حالی جوابی در دل آمد

بگویم گرچه قولی مشکل آمد

چو از غیرت بدین حد خیره سر شد

که حال و روز او وضع دگر شد

از این وضعش دگرگون گشت اوضاع

بدو حق داد دنیا را باقطاع

اگر چه بر ملاکارش تبه کرد

زخود رأیش، رویش را سیه کرد

ولیکن در نهان کاری دگر بود

که خلقی زان حکایت بی خبر بود

مثالی گویمت بینوش آن را
 که نشنیده دگر ره گوش آن را
 هر آن شاهی که «شاهی» نیک داند
 یکی سرهنگ را بر در نشاند
 که تا نامحرمان را دور دارد
 که شه در خلوت است و سور دارد
 یکی باید که نیک و بد بداند
 در آرد نیک را و بد بداند
 نبود این مصلحت کس را در این راه
 بجز شیطان ز سرهنگان درگاه
 چو شیطان خود سگ بیگانه گیر است
 که بیگانه؟ در این خانه گیر است
 حقیقت؛ کار شیطان در میان نیست
 زلعنت کردنش چندان زیان نیست
 چو جمع مال را از خیل او کرد
 بحبّ مال جمعی میل او کرد
 بجز اغوا خودو باری ندارد
 ولی با خاصگان کاری ندارد



تو خود را خاص کن تا راه یابی
که تا عامی، ز شیطان در عذابی
تو تا در دست نفس خود زبونی
منال از دست شیطان برونی
از اول نفس خود میکن مسلمان
پس از آن لعن کن بر نفس شیطان
چو میدانی بمعنی «لعن» دوری است
بدل زو دور شو، لعن زبان چیست
تو نفس خویش را لعنت کن ای دوست
که دشمن تر، تو را از دشمنان اوست
چو موسی باز می گردید از طور
در آن وادی سیاهی دید از دور
چو نزدیکش بیامد، بود شیطان
که نالیدی ز بعد و لعن عصیان
به شیطان گفت موسی: ای تبه کار
چرا سجده نکردی تا شدی خوار؟
بگفتا: زان سبب سجده نکردم
که ترسیدم مبادا چون تو گردم

بگفتا: من چه، با شأن نبوت

بگفتا: اوفستادی از فتوت

بگفتا: چون فتا دستم بیان کن

عیانم نیست، این بر من عیان کن

بگفتا: خواستی از دوست دیدار

چرا دیگر نظر کردی بکھسار

چو روی از وی بگردانی ندانی

بمانی در جواب «لن ترانی»

چو خود بودم بعشق او یگانه

چنانم آزمود این بد بهانه

کنون گو از همه سر ناامیدم

ولی زین امتحان من روسپیدم

سویه رویم و گریبی آبرویم

نجستم غیر او را و نجویم

ز عشقش سجده آدم نکردم

که تا او، سوی دیگر کس، نگردم

بغیر او دگر چیزی ندانم

اگر نزدیک؛ اگر دورم همانم



بگفت: این راز و از موسی جدا شد

ندانستش، چه افتاد و کجا شد

ما این اشعار را از اوّل تا به آخر نقل کردیم تا اعتقاد خرافی این عده در باره شیطان واضح شود.

دانشمندان و مفسّرین قرآن میدانند افکار و تخیل این مرد، مخالف آیات صریح قرآن است و هیچ دلیلی بر این اعتقاد در مدارک اسلامی وجود ندارد.

علی اللّٰهی‌ها شیطان را موجود مقدّس و لازمه خلقت می‌دانند. اما آنچه در این زمینه می‌توان گفت همان مطلبی است که قرآن فرموده و وجود او را این چنین باید تصوّر کرد تا با عقل و منطق منافات نداشته باشد.

او مخلوق و جسم لطیفی است که قدرت علمی او بر کره زمین احاطه دارد و در قلوب و افکار بشر و سوسه‌هایی داشته و به انسان گناه و معصیت را تلقین می‌کند و کسی جز با اراده قوی و بندگی خالص خدا از وسوسه او رهائی ندارد.

و فرق بین هوای نفس و ابلیس این است که نفس تنها انسان را به راحتیهای بدنی و فکری سوق می‌دهد ولی ابلیس به هر وسیله‌ای که بتواند می‌خواهد انسان را از سعادت دور نماید.

بنابراین گناهانی که دارای مشقّت و زحمت است از ابلیس است و گناهانی که به منظور استراحت و آسایش مانند ترک تکالیف از انسان سر می‌زند از نفس و شیطان خواهد بود.

روز بیستم جمادی ۴ ثانی ۱۳۹۴ سالروز میلاد
 مسعود حضرت «فاطمه زهرا» (سلام الله علیها) برای
 بحث و گفتگو با آقای «آرناود کاذنو»^(۱) دانشمند
 بزرگ و فضانورد فرانسوی در هتل «رز» مشهد
 دعوت شدیم.

تقدیر و سرنوشت

آقای کاذنو می‌خواست از حقایق اسلام تحقیق کند، اسلام را بشناسد و
 اشکالاتی که به نظرش رسیده پرسش نماید لذا تمام سؤالات و اشکالات
 خود را در دفترچه‌ای نوشته بود و مطلب خود را از اینجا شروع کرد:

۱ - ARNAUD CAZENAVE



شنیده‌ام و از کتب اسلامی استفاده کرده‌ام که اسلام و دانشمندان مسلمان معتقد به قضا و قدرند و سرنوشت را در زندگی بشر مؤثر می‌دانند و معتقدند که در کارها از طرف خدا مجبورند، اگر این چنین است پس چرا به ثواب و عقاب و جهنم و بهشت عقیده دارند؟

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال گفتیم: اسلام معتقد است که تمام امور را خدا تقدیر کرده و همه چیز، سرنوشتی دارد، تقدیر و سرنوشت هر چیز طبق مصالح واقعی خود تنظیم شده و از آن هیچ موضوعی تخلف نمی‌کند پروردگار قبل از خلقت موجودات، نظم مخصوص عالم تکوین از آسمانها و زمین و موجوداتی که طبق مصلحت باید به تدریج ایجاد شوند تقدیر فرموده و با اختیار و قدرت کامله خود بدون آنکه موجودی را در آن دخالت دهد هر چیزی را به وقت خود و در زمان لازم بدون آنکه کوچکترین تخلفی داشته باشد ایجاد کرده است.

این قسمت از تقدیرات را تقدیرات تکوینی می‌نامند و جبر محض و تنها ارادهٔ پروردگار در آن مؤثر است و هیچ مخلوقی در آنها کوچکترین تأثیری ندارد.



قسمت دوم:

امور تشریعیه است یعنی آنچه مربوط به افعال مخلوق می شود باز برای آنها تقدیر و سرنوشتی طبق مصلحت تنظیم شده ولی چون اختیار انجام آنها در دست مخلوق است، گاهی از نظام خود تخلف می کند مثلاً خدا تقدیر کرده همه مردم حلالزاده متولد شوند؛ همه دارای اعضای سالم باشند، همه عاقل بوده و ناقص الخلقه نباشند، ولی چون اختیار این اعمال را بدست بشر داده گاهی تخلف می شود.

مثلاً شهوت بر انسان غلبه کرده و یا زیر بار دستورات الهی نرفته بر خلاف مسیر صحیح اعمال زناشوئی را انجام می دهد، زنا می کند، فرزند شرور و یا ناقص الخلقه از او متولد می شود پدر و مادر الکلی در ایجاد فرزند اثر می گذارد و تقدیر الهی را بر هم می زند.

خدا برای همه افراد، اعمال خوب و شایسته و مسیر حق و صحیح را تقدیر کرده و حتی در قرآن فرموده است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهَهُ»^(۱).

یعنی: خدایت فرمان داده که جز او را عبادت نکنید.

ولی بشر با اختیاری که خدا به او داده از این تقدیر و سرنوشت سرپیچی می کند و اطاعت پروردگارش را نمی کند قضا و قدر الهی را تغییر می دهد.



بنابراین تقدیر و سرنوشت در همه چیزها وجود دارد ولی وقتی آنها را نسبت به خود مقایسه می‌کنیم در قسمت مهمّ از تکوینیات ما هیچ دخالتی نداریم یعنی چه بخواهیم و یا نخواهیم ماه، زمین و خورشید و ستارگان با نظم معینی در حرکتند که فرموده است: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (۱).

یعنی: این حرکت خورشید تقدیر خدای عزیز و دانا است. ولی در تشریعیات خدا طبق مصالح دستورات مؤکّدی صادر فرموده و متخلفین را مؤاخذ و مطیعین را اجر و پاداش وعده داده و چون اختیار انجام آن را بدست بشر گذاشته بشر گاهی آن را از مسیر صحیح خود منحرف می‌کند.

در این قسمت به هیچ وجه جبر و الزام عملی از جانب خدا وجود ندارد و وجدان انسان گواه است که در این امور اختیار کامل دارد می‌تواند طبق تقدیر و خواست الهی و نظام دستورات پروردگار عمل کند و هم می‌تواند بر خلاف تقدیر و خواست او کارهایی را انجام دهد.

شاعر فارسی زبان می‌گوید:

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم
علمای اسلام در کتب اسلامی می‌گویند: کسی که معتقد به جبر و یا

وحدت وجود باشد کافر است و از دائرهٔ مردم مسلمان خارج است.
حضرت «امام صادق» (علیه السلام) پیشوای ششم مردم مسلمان فرموده: «رجل زعم ان الله تعالى اجبر الناس على المعاصي فهذا قد ظلم الله تعالى في حكمه فهو كافر» یعنی: مردی که گمان می‌کند خدا مردم را در گناه مجبور کرده در قضاوت ظلم به خدا نموده و او کافر است.

حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) پیشوای هشتم مردم مسلمان فرموده: «والقائل بالجبر كافر» یعنی: کسی که قائل به جبر باشد کافر است. این است که عقیدهٔ مردمان مسلمان دربارهٔ قضا و قدر و سرنوشت که منافاتی با اختیار ندارد.

زن و علم

آقای ارناود کاذنو سؤال دوم را پرسید که: چرا اسلام زنها را از مردها ضعیف تر می‌داند؟

پاسخ ما:

ما در جواب گفتیم: مگر شما تردید دارید که زنها از نظر جسمی و قوای بدنی ضعیف تر از مردها هستند.
گفت: کلیت ندارد.



گفتم: ولی اگر به طور کلی نوع زنها را با مردها بسنجیم زن از جهت قوای جسمی ضعیفتر از مرد است.

گفت: قبول دارم ولی من در کتب اسلامی مطالعه کرده‌ام که اسلام معتقد است زن از نظر عقلی و روانی نیز ضعیف‌تر از مرد است.

گفتم: چون طبق وجدان خارجی این چنین بوده است، اسلام از آن خبر داده است مگر در جهان امروز که زنها دوش به دوش مردها می‌خواهند فعالیت کنند صدی نود اختراعات و اکتشافات را مردها انجام نداده‌اند؟
گفت: چون در گذشته زنها آزادی نداشتند طبعاً از رشد و ترقی فکری عقب افتاده‌اند.

گفتم: آزادی از زنها در چه زمانی گرفته شد؟

گفت: من نمی‌دانم ولی مسلّم قبل از ظهور اسلام این آزادی از آنها گرفته شده بود و در زمان اسلام زنها از آن بدبختی نجات یافتند ولی در عین حال اسلام هم آن آزادی را به آنها نداد که همدوش مردها در علم و دانش قدم بردارند.

گفتم: اولاً اگر اسلام فرموده زنها از نظر عقل و روحیات ضعیف‌تر از مردانند وضع فعلی آنها را پس از سلب آزادی و رکود فکر آنها به هر وسیله‌ای که شده خبر داده و به ذات و خلقت آنها کاری نداشته است.

و ثانیاً: چگونه اسلام زنها را در تحصیل علم و دانش آزاد نگذاشته و حال آنکه اولین دختری که در خانه خود حضرت «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله)



تربیت شده (که امروز سالروز میلاد او است) یعنی حضرت «فاطمه زهرا» (سلام الله علیها) دانشمندترین زنهای جهان است.

دختر حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) زن شماره دوّم اسلام حضرت «زینب» (سلام الله علیها) دوّمین زنی است که حتّی در بین مردها کسی مانند او در شهامت و شجاعت و علم و دانش بعد از پیشوایان اسلام یافت نمی شود. اسلام علاوه بر آنکه مانع از تحصیل علم زنها نشده بلکه آنها را فوق العاده به علم و دانش تشویق هم کرده و این دو نمونه دختر دانشمند را به عنوان الگو و پیشوا، یکی از جانب حضرت «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) و دیگری از طرف خلیفه اوّل پیغمبر اسلام حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) در رأس تربیت زنها قرار داده است اسلام تحصیل علم و معارف دینی را برای زنها واجب دانسته و در تمام دستوراتی که به مردها داده زنها را نیز با همان چشم نگاه کرده و فرقی در تکالیف بین آنها و مردها نگذاشته است. شما اگر مختصری در آیات و احکام اسلام دقّت کنید می بینید که اسلام به هیچ عنوان فرقی بین زن و مرد در تشویق به تحصیل علم و دانش و رشد فکری نگذاشته و می خواسته آنها هم در معارف و علوم اسلامی مانند مردها به پیش بروند.

آقای کاذنو گفت: البته این سؤال من بی مطالعه بود و با این تذکرات به یادم آمد که حق با شما است و علّت الغاء این شبهه در فکرم، عمل مسلمانان است که می بینیم زنها را در تحصیل علم آزاد نمی گذارند.



گفتم: در این موضوع هم بی مطالعه سخن گفتید زیرا اکثر علماء و مسلمانان واقعی دختران خود را دانشمند تربیت کرده و اکثر آنها مجتهد و فاضله بوده اند ولی مطلبی که هست مسلمانان، معتقدند که زنها باید با پاکی و عفت درس بخوانند و در ضمن تحصیل، به گناه و فساد آلوده نگردند لذا گاهی که موانعی برای زنها ایجاد می کنند به خاطر آلودگی هائی است که در راه تحصیل ممکن است دامن گیر آنها شود.

مارکسیسم و کمونیسم

آقای کاذنو گفت: چرا اسلام با مکتب مارکسیسم و کمونیسم مخالف است؟

گفتم: اسلام از نظر معنوی معتقد به خدا و روح و عالم پس از مرگ و ثواب و عقاب و جزا است و امور ماوراء الطبیعه را تا حدی قبول دارد و بلکه این مسائل جزء ارکان و اصول دین مقدس اسلام است. ولی کمونیسم به آنها معتقد نیست و بلکه فلسفه کمونیسم منکر ماوراء الطبیعه است لذا اسلام با این مکتبها تباین کلی دارد.

و از نظر مادی و اقتصادی، مکتب اسلام می گوید: برای دستگیری ضعیفا، کمک به کارگر و مهار کردن ثروتها و تساوی حقوق، اول باید ایمان به خدا و روز جزا را در انسان بوجود آورد و سپس با تعیین ثوابها و

ایجاد حس نوع دوستی و فوائد اخروی جود و سخاوت، تعاون به کارها و خدمات اجتماعی و مساوات بلکه مواسات را بوجود آورد.

بنابراین فرق بین مکتب کمونیسم و اسلام این است که اسلام با فضیلت و رضا و رغبت مواسات را بوجود آورده ولی مکتب کمونیسم با فشار و ظلم این هدف را می خواهد تعقیب کند.

اسلام می گوید: حاتم طائی به خاطر سخاوتش اگر چه مسلمان نبوده نزد خدا مأجور است حضرت «پیامبر اکرم» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) دست کارگری که بر کف دست آبله دارد می بوسد و دست فقیر و این کارگر را دست خدا می داند و می گوید: اگر ثروتمندی به دست او چیزی بدهد با خدا مصافحه کرده ولی مکتب کمونیسم این چنین نیست در آنجا اگر وجدان (که آن هم در افراد غیر مسلمان کمتر ظاهر می شود) انسان را به کمک به دیگران وادار کرده ممکن است با رضایت تعاونی انجام شود و الاً با فشار و زور سر نیزه باید آن را ایجاد کرد.

لذا تا به حال دیده نشده که یکی از معتقدین به مکتب کمونیسم خود را در فشار گرسنگی و فقر قرار دهد برای آنکه دیگران در رفاه و آسایش باشند برادرش را با سایرین در تقسیم بیت المال مساوی قرار دهد و اگر او بخواهد مختصری بیشتر تقاضا کند، با آهن گداخته او را متنبه نماید، سه شبانه روز چیزی نخورد که مسکین و یتیم و اسیری را سیر کند، اشک بچه یتیم، او را از پا در آورد، ناله زن بیوه و مظلوم او را بیچاره کند، خود را در



تمام لحظات زندگی طرفدار مظلوم و خصم ظالم بداند و طبق آن عمل کند و حاضر نباشد به مقدار سوختن شمعی در چند لحظه به بیت المال مسلمانها صدمه وارد شود، ولی تمام اینها در پیشوای مسلمانان جهان حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) وجود داشت، کارگران و فقراء غیر مسلمان را حضرت «امام صادق» (علیه السلام) نیمه‌های شب بدون آنکه خود آنها متوجه شوند نان و غذا می‌داد و می‌فرمود که اگر اینها مسلمان می‌شدند در تمام شئون زندگی با ما مساوی بودند اینها نمونه‌هایی از صدها سرگذشت و فداکاریهای مسلمانان واقعی و پیشوایان حقیقی اسلام بود که به عرضتان رساندیم.

آقای کاذنو گفتند: متشکرم.

آقای کاذنو گفتند: سؤال دیگری دارم اجازه می‌فرمائید بپرسم.

گفتم: بفرمائید.

گفت: چرا مردم مسلمان طبق برنامه مردم دنیا با تاریخ میلادی برنامه‌های خود را تنظیم نمی‌کنند؟ و چرا مسلمانان دو نوع تاریخ دارند.

گفتم: اسلام از نظر ما مردم مسلمانان کاملترین ادیان جهان است و در تمام شئون زندگی و احکام باید مستقل باشد بخصوص در مقابل ادیانی که درباره آنها معتقد است که تحریف شده و از کتاب آسمانی آنها مطلب قابل اطمینانی باقی نمانده است مثلاً درباره همین تاریخ میلادی اگر طبق گردش قمر به دور زمین تنظیم شده بود شاید حضرت «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) آن را امضاء می‌کرد و ما مردم مسلمان معتقد می‌شدیم که آن

از جانب خدا است ولی الان نمی‌توانیم به این مسأله معتقد باشیم و از همین جهت هم حضرت «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن را امضاء نکرده است.

گفت: مگر گردش ماه به دور زمین چه خصوصیتی دارد که دلیل بر صحت تنظیم تاریخ طبق آن می‌باشد.

گفتم: مسأله وقت‌شناسی مخصوصاً برای کسانی که پابند به مذهبی هستند و می‌خواهند به دستورات آن عمل کنند باید طوری تنظیم شود که از آن استفاده کنند حتی افراد بی‌سوادی که دور از همه وسائل وقت‌شناسی علمی هستند لااقل از شناختن حدود اوّل و وسط و آخر ماه بهره‌مند گردند و برنامه‌های زندگی و دینی خود را با آن تنظیم کنند.

و این موضوع بدون آنکه ماههای قمری را برای تنظیم سال و میزان تاریخ قرار دهیم نحوه دیگری ممکن نیست زیرا این ماهها است که طبق مجرای طبیعی تنظیم شده و همه کس می‌تواند از آن استفاده کند حتی یک فرد بی‌سواد اگر در جایی که دور از وسائل علمی زندگی می‌کند بخواهد از وقت استفاده کند کافی است که شب به ماه نگاه کند اگر هلال را در اوّل شب دید اوّل ماه است که خدا درباره روزه رمضان در قرآن فرموده: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»^(۱) یعنی: کسی که از شما ماه را دید روزه بگیرد. و نیز



می فرماید:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»^(۱) یعنی: سؤال می کنند از تو هلالها را که این برای چیست؟ بگو تعیین وقت است برای مردم و نیز برای تعیین وقت حج است. و اگر شب بیند ماه تمام است متوجه می شود که اواسط ماه است و اگر ماه را هلال وار مشاهده کند که در اواخر شب بیرون آمده باشد می داند که اواخر ماه می باشد و من مکرر بعضی از مسلمانان بی سوادى که پابند به انجام وظایف مذهبی بوده اند و از وسائل روز برای وقت شناسی چیزی در اختیار نداشته اند دیده ام که آنچنان از کمال و نقص ماه تمام شبهای ماه را تشخیص می دهند که تقویم به آن خوبی نمی تواند آنها را مشخص کند.

شما در اسلام ملاحظه می فرمائید که تمام اعمال اسلامی را طبق ماههای قمری تنظیم فرموده و این بر اساس مجرای طبیعی است و معنی دین برای همه این است که در این مذهب مقدس مقرر فرموده است. بنابراین باید معتقد شد که اسلام چون یک مذهب همگانی است باید ماهها را طبق قانون طبیعت تنظیم کند و با گردش قمر به دور زمین وقتها را تعیین نماید و هم بخاطر حفظ استقلال خود مبدأ تاریخ اسلامی را از بزرگترین حوادث تاریخ اسلام یعنی هجرت حضرت «رسول اکرم»



(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و ابتدا تحوّل عظیم اسلامی شروع کند و این عمل صحیح خود را روش کامل و پابرجا می‌داند که در قرآن فرموده:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»^(۱) یعنی: عدد ماهها نزد خدا در کتاب خدا روزی که آسمانها و زمین را خلق کرد دوازده ماه بوده که چهار ماه آن محترم است این است دین پابرجا و مستقیم.

و اما اینکه فرمودید: چرا مردم مسلمان دو نوع تاریخ دارند؟ در پاسخ می‌گوئیم: مردم مسلمان سال و ماه شمسی را برای تنظیم اعمال مذهبی خود قبول نکرده‌اند بلکه تنها مسلمانان ایرانی که قبل از اسلام با سالهای خورشیدی سروکار داشته‌اند و سال و ماه خود را با آن تنظیم می‌نمودند خواستند با حفظ آن زیر سایه اسلام باشند و مبدأ تاریخ خود را همان هجرت حضرت «رسول اکرم» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قرار دادند و از اوّل فروردین، سال شمسی را آغاز نمودند.

آقای کاذنو گفت: متشکرم.

در اینجا آقای کاذنو دهها سؤال و مطالب پر اهمیتی از خداشناسی و اعجاز قرآن و قیامت و حالات پیشوایان اسلام و عصمت پیامبران پرسش نمودند که ما در شماره‌های قبلی «پاسخ‌ها» به آنها جواب داده‌ایم و



لازم نمی‌دانیم دوباره آنها را متذکر شویم.

آقای کاذنو پس از شش ساعت بحث و مناظره دربارهٔ متجاوز از سی سؤال، فرمودند: من دربارهٔ اسلام هیچ اشکالی ندارم و معتقدم که دین مقدس اسلام کاملترین ادیان بزرگ جهان است سپس در مسائل فرعی و کیفیت خواندن نماز سؤالاتی به میان آمد که این جزوه مقتضی نقل آنها نیست.

نجاست کفار

در شب ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۹۵ به دعوت آقای گیلانی جلسه بحث و مناظره‌ای با آقای حسین گیلانی برای تحقیق از مذهب اسلام و روشن شدن بانو لیلی که اهل آمریکا و مسیحی بودند و می‌خواستند پس از تحقیق و ثبوت حقانیت اسلام مسلمان شوند سؤالات و مطالبی پرسش نمودند که سبب تشرّف بانو لیلی به دین مقدّس اسلام گردید که منجمله از آن سؤالات این بود:

چرا اسلام یک نفر غیر مسلمانی که به تقلید پدر و مادر به بی‌دینی یا به دین باطل باقی است نجس می‌داند ولی مسلمانی را که آن هم به تقلید از



پدر و مادر مسلمان است و از حقیقت، تحقیق نمی‌کند پاک می‌شمارد و حال آنکه هر دوی آنها از نظر واقعیت مساوی هستند هر دو نسبت به حقیقت بی‌توجه‌اند یا باید هر دو پاک باشند و یا هر دو نجس باشند.

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال گفتیم: اسلام درباره کسی که حقیقت را شناخته و به آن معتقد است کمال احترام را قائل شده و او را عالم ربّانی می‌داند و کسی که در راه یاد گرفتن و تحقیق از حقیقت است چه پدر و مادرش مسلمان و چه غیر مسلمان ولو اینکه هنوز مذهبی را برای خود انتخاب نکرده اسلام او را پاک و بلکه اگر با جدّیت کامل در راه هدف خود کوشا باشد اجر و پاداش بسیاری برای او در نظر گرفته است و اگر او با همین حال بمیرد شهید مرده است و صدها اجر و ثواب دیگر دارد که نقل آنها سبب طولانی شدن عرائض خواهد شد.

و اما کسی که بی تفاوت است و در پی تحقیق از حقیقت و مذهبی نیست، گوش دارد ولی حقایق را نشنیده گرفته و نمی‌شنود، چشم دارد ولی حقیقت را نمی‌بیند، عقل دارد ولی تعقل نمی‌کند و آن را به کار نمی‌اندازد نه می‌داند، نه پی آن است که بداند و در جهل مرکب ابدالدهر می‌ماند آن را از حیوانات پست تر می‌داند که فرموده: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِي



(۱) لَا يَتَقَلَّبُونَ».

یعنی: بدترین حیوانات در نزد خدا آن انسانی است که حقایق را نمی‌شنود و از بیان آن گنگ است و تعقل نمی‌کند و نیز فرموده: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

یعنی: آنها دل دارند ولی نمی‌فهمند و چشم دارند ولی حقایق را نمی‌بینند و گوش دارند ولی دلائل حقّه را نمی‌شنوند اینها مانند حیوانات بلکه گمراه‌ترند آنها افراد عاقل و بی‌توجه و نسبت به کسب حقایق بی‌تفاوت‌اند.

حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) این دسته از مردم را گاهی کف روی آب که از خود اختیاری ندارد و هر کجا آب برود آن هم می‌رود و گاهی به پشه و حشراتی که در جو مشغول پروازند و هر لحظه باد آنها را به جانبی می‌برد تشبیه کرده و امتیاز انسانی را به عالم و متعلّمی که در طریق حق قدم بر می‌دارد داده است.

بنابراین اگر شما این دسته را یعنی مردم بی‌اعتناء را چه مسلمان‌زاده باشند و چه غیر مسلمان‌زاده تنها مسلمان نمی‌دانید اسلام علاوه بر آنکه

۱ - سورة انفال، آیه ۲۲.

۲ - سورة اعراف، آیه ۱۷۸.



آنها را مسلمان نمی‌داند انسان هم ندانسته بلکه از حیوانات هم پست‌تر می‌داند و بین مسلمان‌زاده و غیر آن هم از نظر باطن فرقی نگذاشته است (چرا از نظر ظاهر به خاطر احترام پدر و مادرشان و آنکه مبادا عسر و حرجی پیش آید آنها را تا وقتی تظاهر به بی‌دینی نکرده‌اند و نسبت به احکام الهی توهینی ننموده‌اند موقتاً جسم ظاهری آنها را پاک می‌داند) ولی مسلمانان ضعیف را جدا از معاشرت با آنها جلوگیری کرده و در این میان و این دسته، جمعی هستند که مستضعفند یعنی یا از نظر زمان و مکان و یا از نظر فکر، نمی‌توانند حقیقت را درک کنند که حکم آنها حکم فرزندان کفار است که بحث آن در همین کتاب گذشت.

تنها دسته‌ای که باقی می‌ماند آنهایی هستند که از اسلام تحقیق کرده و حقیقت برای آنها کشف شده ولی لجاجت می‌کنند و به اصطلاح کفر می‌ورزند و زیر بار حقایق نمی‌روند آنها بدون تردید از نظر عقل و دین مطرودند و قطعاً باید مردم مسلمان روابط را با آنها قطع کنند لذا اسلام هم آنها را نجس دانسته و فرموده: «إِنَّمَا الْأَمْشِرُكُونَ نَجِسٌ»^(۱) یعنی: کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند نجس‌اند. و همان تعبیری که دربارهٔ دسته بی‌تفاوت و غافل فرموده بود دربارهٔ اینها کرده و می‌گوید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ



عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)

یعنی: بدتر از حیوانات نزد خدا کسانی هستند که حق را می‌پوشانند و ایمان نمی‌آورند.

بنابراین دو دسته از این چهار دسته اهل بهشت و مورد احترام دین مقدس اسلام اند یکی علماء ربّانی که حقیقت همان کسانی هستند که از معارف اسلام تحقیق نموده و یقین و علم به حقانیت اسلام پیدا کرده‌اند. دوم متعلّمی که باکمال جدّیت برای انتخاب مذهبی می‌کوشد ولو آنکه هنوز در راه است ولی مورد احترام اسلام قرار گرفته و اگر بمیرد شهید مرده و اهل بهشت خواهد بود.

ولی دسته سوّم و چهارم بدون تردید مطرود اسلام و عقل‌اند مسلمّ شما اعتراف می‌کنید که این عمل اسلام کاملاً طبق عقل و منطق است و اگر برخلاف می‌بود مورد اشکال می‌شد.

بانو لیلی بوسیله شوهرش از مطالب دیگری هم تحقیق کرد که ما اکثر آنها را در شماره‌های قبلی «پاسخ‌ما» نوشته‌ایم در این موقع مراسم تشرف ایشان به دین مقدس اسلام برگزار شد و جلسه خاتمه یافت.



درس‌هایی که در دانشگاه حسینی آموختیم

در ۳۰ مارس ۱۹۷۵ مطابق با ۱۰ / ۱ / ۱۳۵۴ بنا به دعوت علما و شیعیان هندوستان که در طی سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳ از کانون بحث و انتقاد دینی دیدن کرده و مایل بودند در کنفرانسهای مهمی که در شهرهای مختلف هندوستان از طرف شیعیان تشکیل می‌شود شرکت کنیم. دعوت آنها را جواب گفتیم و در تاریخ فوق به دهلی‌نو وارد شدیم و مورد استقبال عده‌ای از شیعیان هند قرار گرفتیم.

در ظرف مدت هفده روز که در این مملکت عجایب به سر می‌بردیم به تقاضای علما و شیعیان آنجا در دوازده کنفرانس مهم اسلامی سخنرانی کردم (که در ضمن شماره‌های آینده پاسخ ما شاید به اکثر آنها



اشاره شود).

جلسه‌ای که از نظر کیفیت فوق‌العادگی داشت در شهر «جامو» کشمیر بود.

در این جلسه که روز یکشنبه ۲۳ فروردین تشکیل شده بود علما و دانشمندان و نمایندگان مذهب هند و شخصیت‌های بزرگ سیکها و علمای بزرگ اهل سنت و دانشمندان باعظمت شیعه و نمایندگان اقلیت‌های مذهبی هندوستان حضور داشتند این جلسه از طرف شیعیان هندوستان به نام «یوم الحسین» تشکیل شده بود در این کنفرانس همه آزادانه درباره حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) می‌توانستند سخنرانی کنند حتی انتقاد از آن حضرت بی‌مانع بود.

هشت ساعت این جلسه برنامه داشت ریاست این جلسه را آقای کاظمی که یکی از شیعیان فعال «جامو» است به عهده داشت.

جمعیت شیعیان در این شهر بزرگ بیشتر از صد و پنجاه نفر نبودند ولی همت عالی این جمعیت هزارها نفر را از شهرهای مختلف با دعوت قبلی جمع‌آوری کرده و در این کنفرانس مهم حسینی شرکت داده بود، میدان بزرگ این شهر را با متصل کردن چادرها به یکدیگر برای پذیرائی از این جمعیت فوق‌العاده آماده نموده بودند از ساعت ۸ تا ۱۲ ظهر و از ساعت ۴ تا ۸ بعد از ظهر گویندگان مذاهب مختلف پشت تریبون قرار می‌گرفتند و درباره عظمت و شخصیت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) و قیام مردانه



حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) و سیاست حسینی و غیره سخنرانی می کردند.

خوب به یاد دارم که آقای «سندلردار سردار سنت» رهبر و بزرگترین مرد روحانی سیکها در حالی که موی سر و صورت مخلوط شده بود و محاسن تا روی ناف کشیده و حتی ابروها هم سفید شده بود و شمشیری که جزء لوازم و تشریفات سخنرانی سیکها است در دست داشت درباره (حسین) درس آزادی به بشریت داد) سخنرانی می کرد و می گفت: آن حضرت تنها رهبر و امام مردم مسلمان نیست بلکه او تمام جهانیان را رهبری کرده و به سعادت رسانیده است و در این باره تقریباً پنجاه دقیقه داد سخن داد. وزیر دارائی استان کشمیر که یک مرد نسبتاً متعصب سنی بود درباره قیام حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) علیه ظلم و تجاوز و بیدادگری حدود ۴۵ دقیقه با شور عجیبی سخنرانی کرد و خلاصه یکی پس از دیگری طرفداران مذاهب مختلف درباره حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) کنفرانسها دادند و حدود ساعت ۶ بعدازظهر آقای دکتر کلب صادق شخصیت علمی و دانشمند بزرگ شیعه پانزده دقیقه به عنوان معرفی ما، در آن اجتماع باشکوه سخن گفتند، در این موقع کاملاً احساس می شد که مردم حاضر در جلسه مایلند به سخنان ما توجه کنند من پشت تریبون قرار گرفتم و گفتم:



بسم الله الرحمن الرحيم

من نمی توانم با دیدن این جلسه که امروز در مرکز استان با عظمت کشمیر تشکیل شده و دانشمندان مذاهب مختلف هندوستان در آن اجتماع کرده اند دیگر حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) را تنها متعلق به شیعه و رهبری او را مخصوص برای جمعیت مسلمان جهان بدانم.

(در اینجا جمعیت حاضر در جلسه با شور عجیبی که مخصوص اهل هندوستان است با گفتن کلمه «واه واه واه واه و سبحان الله» و تکان دادن دست به عنوان احترام و تأیید عرائضم را تصدیق نمودند).

زیرا دانشگاهی که حسین بن علی (علیه السلام) به روی بشریت باز کرد باید از تمام جهان دانشجو بپذیرد در تمام رشته ها کلاسهای مخصوصی داشته باشد اساتید بزرگ در این دانشگاه برای دانشجویان مختلف برنامه داشته اند شعبات این دانشگاه در تمام دنیا تا پایان جهان هر روز برای دانشجویان خود مشغول تدریس باشند که یکی از آن شعبات این کنفرانس بزرگی است که امروز در شهر «جامو» تشکیل شده است (واه واه واه سبحان الله سبحان الله).

۱- استاد بزرگ دانشگاه حسینی حضرت «علی اکبر» (علیه السلام) برای جوانان جهان درس کلاس خود را از اینجا شروع می کند.

«اولسنا علی الحق ... اذن لانبالی بالموت».

یعنی: بزرگترین راز موفقیت و خوشبختی برای تأمین سعادت دنیا و



آخرت دو چیز است: اول تشخیص دادن هدف، چه می‌کند، حق است یا باطل، لازم است یا خیر، چه نتایجی دارد، می‌شود به این وسیله بشریت را از بدبختی نجات داد، سعادت مردم را تأمین کرد، وجدان را راضی نمود، دست ظالم را قطع کرد، انقلاب فکری بوجود آورد، بشریت را از خواب غفلت بیدار نمود، وقتی هدف مشخص شد انسان دانست که به سوی حق می‌رود هدفش حق است و از همه نتایج فوق برخوردار است، مسأله دوم به میان می‌آید و آن استقامت است از پاننشستن، اراده فولادین داشتن، تا سرحد مرگ کوشش نمودن و در این راه از مرگ باک نداشتن حضرت «علی اکبر» (علیه السلام) وقتی پدر را در حال گفتن استرجاع می‌بیند می‌گوید: پدرم مگر هدف ما صحیح نیست. مگر به سوی حق و حقیقت نمی‌رویم پدر در جواب بگوید: چرا پسر، علی اکبر عرض کرد: بنابراین از مرگ باکی نداریم به خدا قسم اگر این درس را جوانان؛ سیاستمداران، قدرتمندان، رهبران اجتماع، زمامداران ممالک جهان، همه و همه از دانشگاه حسینی از کلاسی که حضرت «علی اکبر» (علیه السلام) درسش را عهده‌دار است می‌آموختند دنیا مدینه فاضله و جهان یک پارچه حق و حقیقت و عدالت می‌شود (واه‌واه‌واه سبحان الله سبحان الله).

۲ - استاد دیگر این دانشگاه حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) است که درسهای در این دانشگاه داده و مطالب پر ارزشی به بشریت تعلیم داده است کلاس وفاداری، کلاس حمایت از دین، حمایت از ولایت، کلاس



تعاون و انسان دوستی، کلاس بیزاری و تبری از خائنین، ظالمین،
قدرتمندان جنایتکار، آنجا که می گوید:

والله ان قطعتم یمینی انی احمی ابداء عن دینی

و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامینی

به خدا قسم اگر دست راستم قطع شود بلکه اگر مرا قطعه قطعه کنند
هیچگاه دست از هدف، روش، دین و مذهبم بر ندارم و در همه حال از
دینم، از امام آن امامی که از روی یقین راست است و از فرزندان پیامبر
پاک و امین است.

حضرت عباس در این کلاس دو درس به انسانها آموخته اول درس
حمایت از حق و حقیقت، حمایت از مردان حق، درس طرفداری مظلوم،
و خصم ظالم بودن که پدرش حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) به او تعلیم
داده بود و فرموده بود:

«کونا للظالم خصما و للمظلوم عون» یعنی: خصم ظالم و کمک مظلوم باشید.
از حق طرفداری کنید و باطل را منکوب سازید حضرت «عباس»
(علیه السلام) می گوید: من در همه حال حامی پاکدامنی و پاکدامنان و صدق و
راستی هستم و این روش را با دلی هدایت یافته و سیراب شده از سرچشمه
حقیقت اتخاذ کرده ام در حال جنگ رجز می خواند و این معنی را در ضمن
رجز اظهار می دارد.

اذب عن سبط النبی احمد

اقاتل القوم بقلب مهتدی



حَتَّى تَحِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيْدِي

اضربكم بالصارم المهند

نجل على المرتضى المويد

انى انا العباس ذوالتودود

درس دومی که حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) در این کلاس به بشریت داده و در ضمن هر دو رجز به آن اشاره فرموده است توجه و حمایت و پیروی از رهبر راستگو و پاکدامن و دارای اصل و نسب پاک است بدون تردید هر جمعیت و دسته‌ای که فرمانده و رهبر صادق و امینی نداشته باشند هر مقدار قدرتمند باشند سقوط می‌کنند سرباز در جبهه جنگ باید تحت فرمان فرمانده امینی باشد تا به وطن خیانت نکند زمامداران باید عادل باشند و راستگو تا رعیت در صراط مستقیم قرار گیرند.

که فرموده‌اند: «الناس على دين ملوكهم» یعنی: مردم بر روش زمامداران خود خواهند بود.

حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) در این کلاس می‌خواهد بگوید اجتماع صالح آنهایی هستند که فرماندهشان معصوم باشد و کوچکترین خطا و اشتباهی نکند، امین و راستگو باشد و مورد تأیید الهی قرار گیرد. و فرمانبردارشان به وظیفه خود تا سرحد جان عمل کند و آنی از فرمان سرپیچی نکند. و پیشوای مردم مورد اطمینان مردم باشد و مردم گوش به فرمان پیشوا باشند امام عادل باشد تا مأموم خصم ظالم گردد، رهبر راستگو



باشد تا پیرو از جان و دل خدمت کند این دو درس را حضرت عباس فقط در کلاسی که از روی اسب در حال جنگ با دشمنان انسانیت، با بشریت سخن می‌گفت بیان فرمود. (واہ واہ سبحان الله سبحان الله) در کلاس دیگری که آن حضرت تشکیل داد درس وفاداری داده می‌شد.

وارد شریعه فرات شده پس از آن همه زحمات چند روز است آب نخورده دست زیر آب برد تا سردی آب، نفس او را به آشامیدن آب تشنه‌تر کند که به نفس خود خطاب کرد و گفت:

فبعده لا کنت ان تکونی

یا نفس من بعد الحسین هونی

و تشر بین باردا لمعین

هَذَا حسین شارب المنون

و لا فعال صادق الیقین

هیئات ما هذا فعال دینی

یعنی: ای نفس بعد از حسین زنده نباشی او شربت مرگ می‌نوشد و تو مایلی آب سرد و گوارا بنوشی ابداً این کار من نیست، با دینم سازش ندارد، از مثل منی که راست می‌گویم و تردیدی در کارم ندارم سر نمی‌زند.

حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) با این کلمات کنار شریعه فرات درس خلوص و وفاداری و صمیمیت و فداکاری به انسانها آموخت درس اتحاد و یگانگی، اخوت و برادری حقیقی دور از چاپلوسی تعلیم داد خود را آنچنان فانی در فرمانده و امام خود دید که نتوانست قطره‌ای آب بخورد



چون برادر و امامش تشنه بود.

آه که اگر مردم دنیا این درس را نسبت به رهبر و امام و مرجع تقلید دینی خود عملی می‌کردند هیچگاه دشمنی بر آنها غلبه نمی‌کرد و بدخواهان بشریت و جنایتکاران دنیا در میدان شرارت تاخت و تاز نمی‌کردند.

ولی متأسفانه علاوه بر آنکه مردم دنیا عمل نکرده‌اند مسلمانها هم به این مسأله توجه ننمودند و ستمگران را بر خود مسلط کردند (واه‌واه‌واه سبحان الله سبحان الله).

در کلاس سوّمی که حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) در کربلا درسش را عهده‌دار بود مسأله تبرّی و بیزارى از ستمگران مطرح بود او معتقد بود به هیچ وجه نباید دست به دست ستمگر بدهد حتّی نباید روی خوش به او نشان داد اگر چه او اظهار محبّت و صمیمیت بکند این درس را روز تاسوعا عنوان کرد که شمر بن ذی‌الجوشن امان‌نامه برای او و برادرانش می‌آورد در کنار حضرت «حسین» (علیه السلام) نشسته بود صدای بیدادگری به محبّت نسبت به او برخاست.

که «این بنواختی عبدالله و جعفر و عباس و عثمان» حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) خوب به صدا دقیق شد دانست که صدای شمر است ابروها را درهم کشید و پاسخ او را نداد، او مرد کافر و شرور و ستمگر است لیاقت

ندارد با انسانی کامل مانند حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) هم سخن شود، هیچ او را جواب نگفت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) فرمود: جواب او را بدهید اگر چه فاسق است حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) برای آنکه اطاعت از رهبر و امام خود کرده باشد از جا برخاست و از خیمه بیرون آمد و گفت: من برای شما از طرف امیر امان نامه آورده ام شما می توانید خود را از کشته شدن نجات دهید و این محبت و خدمت را برای نسبتی که بین من و شما است انجام داده ام.

حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) فرمود: «تبت یداک و لعن ماجئت به من امانک یا عدو الله انا امرنا ان نترك اخانا و سيدنا الحسين بن فاطمه (علیه السلام) و ندخل فی طاعة الغناء و اولاد اللخنا اتؤمننا و ابن رسول الله لا امان له».

یعنی: دو دستت بریده باد ای دشمن خدا و لعنت بر امان نامه ات باد تو دستور می دهی که ما آقا و رهبر و برادرمان حسین پسر فاطمه را ترک کنیم و به زیر بار فرمان فاسق فاجر زن زاده ای برویم آیا ما را امان می دهی و پسر «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) را امان نیست.

این است و با این مطالب می خواست برنامه زندگی بشریت را تعیین کند که نباید انسان زیر بار ظالم برود اگر ظالم موقتاً اظهار محبت کرد و خواست به این وسیله فضیلت را آسانتر زیر پا بگذارد متوجه باشد و او را راه ندهد.



آیا من در این وقت کم می‌توانم برنامه‌های درسی هر یک از هفتاد و دو شهید بنام، اصحاب حسین را شرح دهم آیا توانستم فقط آنچه این دو شهید به بشریت درس داده‌اند برای شما تشریح کنم ابداً آیا می‌دانید که حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) تنها از آوردن طفل شیرخوارش به میدان چه بهره‌ها برداشت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) وقتی زمینه را برای توجه لشکر «عمر سعد» فراهم کرد طفل شیرخوارش را روی دست بلند نمود تا همه ببینند علاوه با کلماتش مسأله را روشن می‌سازد: «یا شیعه آل ابی سفیان ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضيع» یعنی: اگر مسلمان نیستید و به فرزند پیغمبرتان و امام زمانتان محبت نمی‌کنید و او را احترام نمی‌نمائید بیایید به این طفل شیرخوارش رحم کنید یعنی بشر باشید، انسان با وجدان باشید، که اگر انسان می‌بودند به آن طفل ترحم می‌نمودند.

حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) به این وسیله به بشریت فهماند که من با مسلمانها، انسانها، جنگ نمی‌کردم بلکه جمعی که حتی وجدان انسانی در وجود آنها یافت نمی‌شد در رأس حکومت و خلافت اسلام قرار گرفته و آنها را کسی نمی‌شناخت، نمی‌دانستند که آنها چه درندگانی هستند، برای معرفی آنها، برای بیداری مسلمانها، برای هشدار از وضع خطر آتیه امت اسلامی، حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) به این وسیله یعنی با نشان دادن وضع عجیب طفل که از تشنگی، جانش به لب آمده و همه آن حالت را در



سیمای او می‌دیدند به جهانیان فرمود: پیروان یزید، جلادانی بودند که حتی به طفل شیرخوار عطشان‌ش هم رحم نمی‌کردند بنابراین باید با این بی‌رحمی مبارزه کرد و نگذاشت یک چنین مردمی در رأس قدرت مسلمانها باشند.

(واه واه واه سبحان الله سبحان الله).

آیا می‌دانید که حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) در آخرین لحظات عمرش چه درسی به بشریت آموخت درس حریت و انسانیت، غیرت و ناموس‌داری آنجا که هنوز رمقی در بدن داشت دید لشگر به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند صدا زد:

«يا شيعة آل ابي سفيان ان لم يكن لكم دين ولا تخافون المعاد فكونوا احراراً في دنياكم».

یعنی: ای پیروان یزید اگر دین ندارید و مذهب شما را به حریت و آزادی سوق نمی‌دهد و از روز جزا نمی‌ترسید پس در دنیا به خاطر دنیاتان آزادمرد باشید، وجدانتان را از دست ندهید، شمر سؤال کرد: چه می‌گوئی؟ فرمود:

«انا الذى اقاتلكم و تقاتلونى والنساء ليس عليهن جناح فامنعوا عنانكم عن التعرض لحرمة

مادمت حیا» من با شما و شما با من جنگ می‌کنید زنها گناهی ندارند به آنها تعرض نکنید تا من زنده‌ام، حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) با این بیان می‌خواست به دنیا اعلام کند که یا پابند به دین باشید و یا در دنیاتان لا اقل



آزادگی را از دست ندهید، بنده دیگران تا جایی که غیرت و همیت خود را زیر پا بگذارید نباشید، برای مقام و مادیات نسبت به مظلوم تا این حد جسور نباشید (واه واه واه سبحان الله سبحان الله).

شهادت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) و یارانش آنچنان موجی در جهان بشریت ایجاد کرد، انقلاب عظیمی بوجود آورد که تا امروز مردم دنیا با چشم عظمت به این نهضت نگاه می کنند.

انقلابیون دنیا اگر یک دوره تاریخ زندگی سرور شهیدان را مطالعه نکنند درس انقلاب را آن چنانکه لازم است تعلیم نمی گیرند.

گاندی رهبر آزادیبخش هند که شاید هنوز صدای او در گوش شما مردم هندوستان زنگ می زند می گوید: هر چیزی وقتی موجی ایجاد کند زمان او را به ضعف منتهی می کند ولی موج انقلابی را که حسین در کربلا بوجود آورد هر چه زمان بر او می گذرد قدرت و قوتش مضاعف می شود ما مردم مسلمان می گوئیم این موج یک روز به قدری دریای فکری بشریت را متلاطم می کند که ظلم و جور را از صفحه گیتی پاک کرده و در سراسر جهان عدل و داد برقرار می نماید.

فرزند پاکدامن و معصومش که جهان در انتظار او است با شعار «الا انّ جدی الحسین قتلوه عطشاناً» یعنی: ای مردم دنیا جدم حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) را با لبان عطشان کشتند و نگذاشتند انسانیت و

عدالت را در جهان پابرجا کند هدف او در آن روز عملی نشد زیرا بشریت لیاقت امامی چون حسین بن علی را نداشت و او در آن روز موج سرکوبی ظالم و ایجاد عدل و داد را ایجاد کرد آن امواج تا این زمان رو به تزاید گذاشت و افکار مردم دنیا را آماده برای انقلاب عظیم جهانی نموده و این منم که دنیا را با همان شعار «الانّ جدی الحسین قتلوه عطشاً» و استفاده از همان امواج پر از عدل و داد خواهم کرد، به امید آن روز همه بسر می‌بریم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

این خلاصه مطالبی بود از پنجاه دقیقه سخنرانی که در جلسه یوم الحسین در شهر جامو هندوستان نوشتیم البته ممکن است مطالب کم و زیاد شده باشد امید است موفق شویم که در قسمتهای بعدی یا در مجلدات آینده مطالبی از سفر تاریخ هندوستان برای خوانندگان محترم بنوسیم. پایان



بحثی دربارهٔ مسلک علی‌اللهی‌ها معروف به اهل حق

علی‌اللهی‌ها یا اهل حق

در اواخر سال ۱۳۵۲ که برای زیارت خانهٔ خدا و اعمال عمره از ترکیه عبور می‌کردیم و هدف ما از این سفر تنها زیارت و سیاحت نبود بلکه می‌خواستیم از مذاهب و افکار مردم ترکیه و ممالک عربی تحقیق کنیم در مدت ۱۳ روز که در ترکیه از شهرهای مختلف آن عبور و یا توقف می‌کردیم به موضوع مهمی که برخورد نمودیم این بود که جمعیت «علی‌اللهی‌ها» (علویین) در ترکیه بسیار زیادند، حتی بعضی ۱۴ میلیون جمعیت آنها را در ترکیه حدس می‌زدند.

دربارهٔ علل گسترش این عده در دنیا حرفهائی است ولی من معتقدم که

بی‌انصافی‌های اهل سنت دربارهٔ حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) و حق‌کشیهای خوارج و دشمنان حق و حقیقت و بی‌اعتنائی‌های وهابیت به وساطت و وسیله بودن علی و فرزندان او به درگاه پروردگار سبب شده که این جمعیت مسلمان منصف و پاکدل و واکنش و عکس‌العمل در مقابل آنها نشان دهند و فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) را بی‌پرده بیان کنند و خود را از جمعیت مسلمانان اسمی که فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) را نادیده گرفته و یا بعد از ابوبکر و عمر و عثمان فضائل مختصری دربارهٔ علی معتقد باشند مجزاً سازند و عوام آنها وظائف مذهبی اسلامی را عمل نکنند و سادات و بزرگان این دسته مانند اقطاب صوفیه برای حفظ موقعیت خود همان مرامی را که مراشد صوفیه دارند انجام دهند.

در نتیجه دشمن خاندان عصمت آنها را متهم به این نام «علی الهی» کرده است.

من در ترکیه و سوریه و بعدها در ایران با بزرگان این دسته تماس گرفتم و تنها چیزی که دربارهٔ مذهب آنها باید انجام شود اصلاحاتی در اعمال و عقائد فرعی آنها است و الا آنها معتقد به خدا و معتقد به مبانی و اصول مذهب شیعه که حقیقت اسلام واقعی است می‌باشند و ما به یاری خدا مطالبی که صف آنها را از سایر مسلمانها جدا ساخته تحت عنوان مناظره‌ای با دوست صمیمی امروزمان ثقة الاسلام آقای شیخ «محمد رضا



محبّتی و علی اللّهی» دیروز آقای گل مراد محبّتی که با این مناظرات عقائد خود را اصلاح فرمودند و امروز در صف سربازان با شهامت حضرت «ولی عصر» (علیه السّلام) قرار گرفته اند عنوان می کنیم.

چندی قبل روزی در دفتر کانون بحث و انتقاد دینی نشسته بودم جوانی که آثار نجابت از سیمایش کاملاً ظاهر بود وارد دفتر شد و گفت: مرا نزد شما فرستاده اند تا نماز و قرآن بخوانم.

گفتم: شما که هستید؟

گفت: من گل مراد محبّتی اهل تخته گاه عادلخان دانیالی (کوران) کرمانشاه هستم مذهب اهل حق (علی اللّهی) است.

سرگذشت عجیب

آقای محبّتی ادامه داد و گفت: سالها به دل درد عجیبی مبتلا بودم روزی به داروخانه سینا در کرمانشاه برای گرفتن دارو وارد شدم از دارو فروش شربت مسکنی خواستم وقتی او به من شربت را می داد گفت: باید آنها را به نام حضرت امام «جعفر صادق» (علیه السّلام) بخوری تا شفا یابی من شربت را گرفتم و محبّت حضرت امام «جعفر صادق» (علیه السّلام) را در دل یافتم وقتی به محل برگشتم و شربت را خوردم شب در عالم رؤیا دیدم در بیابان وسیعی قرار گرفته ام و تشنگی فوق العاده مرا رنج می دهد صدای شخصی را شنیدم و به من یک لیوان آبی را داد و گفت: به مشهد می روی و نماز و

قرآن می خوانی تا شفا یابی من از خواب بیدار شدم و دیدم اثری از دل درد چند ساله ام نیست با شور و شوق عجیبی به طرف مشهد حرکت کردم و وقتی به شاه آباد غرب رسیدم یکی از علمای بزرگ آنجا نامه ای برای شما نوشتند تا شما مرا راهنمایی کنید.

گفتم: علی اللهی ها چه می گویند؟

گفت: بگوئید اهل حق چه می گویند؟

من سؤال را تکرار کردم و گفتم: اهل حق چه می گویند؟

گفت: آنها به یکتائی خدا و رسالت حضرت «خاتم الانبیاء» (صلی الله علیه و آله) و تولّا به ولای حضرت «علی» (علیه السلام) تحت لوای ولایت می باشند و در حقیقت بنا به فرموده آقای نور علی اللهی در کتاب «برهان الحق» (اهل حق یکی از سلاسل عرفای شیعه «محمّدی» (صلی الله علیه و آله) می باشند).

محمّد امین غالب الطویل در کتاب تاریخ العلویین (اهل حق) می نویسد: امت نزد علویین اختصاص به دوازده تن دارد و آنان اوصیاء رسول و معصوم هستند (تا آنکه می گوید: «نبی» (صلی الله علیه و آله) محلّ نزول وحی خدا است و امام مصدر اراده خدا است و منبعث از آن است و تنها امام در تفسیر قرآن مصیب است وی می گوید: عقیده به همین مزایا است که دیگران، علویین (اهل حق) را متهم می سازد که آنان علی را خدا می دانند و همان است که امویّین و دیگران را به بغض علویّین (اهل حق)



و داشته است. (۱)

گفتم: شما صحیح می‌گوئید من هم در سال ۱۳۵۲ که در سوریه خدمت دانشمند بزرگ آقای «شیخ عبدالرحمن خیر» که یکی از علمای برجسته علویین بود رسیدم و ساعتها در دید و بازدید با ایشان مناظرات و مباحثاتی داشتم و به این نتیجه رسیدیم که علویین یا اهل حق از نظر عقائد با شیعیان دوازده امامی چندان فرقی ندارند فقط در چند موضوع اعتقادی احتیاج به اصلاح و حل و فصل مطالبشان را دارند که آن هم در سفر ترکیه و سوریه ام وقتی با علماء و دانشمندان آنها آشنا شدم در میان گذاشتم و موفق به اصلاح بعضی از عقائد آنان گردیدم.

و آنچه در بین عوام معروف است که آنها علی‌اللهی هستند به نظر می‌رسد ملاک قضاوت درباره هر یک از طوائف دینی، طبقه عوام آن طایفه بوده‌اند و چون اهل حق در فضائل «علی» (علیه السلام) روی طینت پاک خود افراط می‌کرده‌اند و ضمناً به وظائف مذهبی اسلامی عمل نمی‌نمودند مردم آنها را متهم به علی‌اللهی کرده‌اند.

آقای شیخ عبدالرحمن خیر می‌فرمودند: علویین با شیعه امامیه هیچ فرقی ندارند و تفاوت آنها تنها در مجرد نام است. (۲)

۱ - نقل از شماره چهاردهم نشریه دانشکده الهیات مشهد صفحه ۲۲۳.

۲ - نشریه دانشکده هم از مقدمه ایشان بر کتاب تاریخ العلویین همین عبارت را نقل

کرده است.



در کتاب تاریخ العلویین است که: علویین دارای دیانت خاصی نیستند بلکه آنان مسلمان و شیعه جعفری هستند و هیچ تقیّد دینی و اجتهاد عملی آنها را جدا نمی سازد.

آقای شیخ عبدالرحمن خیر می فرمودند: علّت اینکه ما نام علوی را در مقابل امویها انتخاب کرده ایم و اکتفا به کلمه شیعه ننمودیم برای این است که نام حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) و فضائل آن بزرگوار را زنده نگه داریم و جان خود را در راه مبارزه با امویهای متعصب که فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) را ندیده می گیرند و بلکه مایلند به پیروی از اجداد ممسوخه شان حتی به حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) دشنام بدهند بدهیم. آقای محبتی گفت: پس چرا جمعی از علمای شیعه اهل حق را نجس می دانند و این اعترافات را قبول نمی کنند؟

گفتم: دشمن گاهی به قدری مؤثر است که حتی در داخل یک جمعیت نفوذ کرده و به دست خود بین آنها تفرقه ایجاد می کند تا بتواند بر آنها مسلط شود.

من در سوریه وقتی با دانشمندان علوی مانند شیخ عبدالرحمن خیر برخورد نمودم و از عقائد آنها اطلاع حاصل کردم و بیانیه ای تحت عنوان «العلویون شیعة اهل البیت» دیدم با بعضی از علمای شیعه سوریه تماس گرفتم ولی متأسفانه آنها تحت تأثیر امویها قرار گرفته و نسبت به این جمعیت پاک طینت بدبین بودند و حتی در مسجد «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) اجازه



نمی‌دادند در اذان شهادت به ولایت که از مستحبات اذان و شعار مذهب شیعه است گفته شود و حال آنکه در حرم حضرت «رقیه» و حضرت «زینب» (علیهما السلام) حتی مهر هم برای نماز علناً وجود داشت و علویین (به قول آقایان) تظاهر به غلو در دمشق می‌کردند.

آقای محبتی گفت: ممکن است بیانیه علما و مشایخ علویین را به من بدهید؟

گفتم: اتفاقاً آن بیانیه را در همان سوریه کسی از من گرفت ولی امروز نشریه چهاردهم دانشکده الهیات بدستم رسید و خلاصه بیانیه را در صفحه ۲۳۴ نوشته‌اند که آن را در اختیار شما می‌گذارم.

خلاصه بیانیه علویین

«پس از حمد و ثناء الهی یکی از اسباب تفرقه، جهل مردم به عقیده و مذهب دیگری است و اینکه هر کسی به میل و هوای نفس خود بدون تحقیق عقیده‌ای را به دیگری نسبت می‌دهد، در گذشته این تهمتها پیدا شده و الان نیز تکرار می‌شود در حالی که امروز اعراب و مسلمانان باید بیش از هر وقت دیگر به حساب این اتهامات و تفرقه‌اندازان برسند و حقیقت را تحقیق کنند.

هیچ اجتماعی از یک نوع انحراف خالی نیست و مصلحت در ازاله آن انحراف است نه شهرت دادن و مبالغه کردن درباره آن اجتماع ما

مسلمانان علوی در گذشته هدف سخت ترین تهمتها قرار گرفته و هنوز هم دل‌های مریض می‌خواهند قبور گذشته را نبش کنند و آنچه را اعداء اسلام بوجود آورده و اشاعه داده‌اند همان را از نو تکرار می‌نمایند ما مسلمانان را بر حذر می‌داریم و اعلام خطر می‌کنیم که در چنین شرایط خطیری که دشمنان از همه طرف ما را احاطه کرده و انتظار نابودی ما را دارند از تجدید این خاطرات ننگین خودداری کنند و به کسانی که در اشاعه این اتهامات پیشگام هستند می‌گوئیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا»^(۱) یعنی: هیچ دعوتی از دعوت به اصلاح و وحدت و مودّت و هیچ کلمه‌ای از کلمه توحید بهتر نیست و ما به پیروی از همین روش پسندیده، پرده از روی برخی از نقشه‌های بیگانگان برمی‌داریم.

الف - در ابتدای اشغال سوریه توسط فرانسویها اشغالگران بیگانه تصمیم خطرناکی گرفتند که دولت مستقلی به نام علویین خلق کنند همان طور که در مغرب (مراکش) می‌خواستند قوم بربر را از عرب جدا کنند و برای آن دولت مستقلی تشکیل دهند و مقرر داشتند که بربر، بر طبق عرف و عادت دیرینه خود دآوری و قضاوت کنند نه بر طبق شریعت اسلام همچنین اراده کردند که علویین محکمه مذهبی خاصی به جز محاکم



اسلامی داشته باشند اما قضاة ما این مطلب را به شدت رد کردند و با اصراری بلیغ و با تمام کوشش اعلان کردند که ما مسلمان هستیم و فقه ما فقه جعفری است و بیگانگان ناچار شدند از تصمیم خود برگردند. بیگانگان جویای آن بودند که با این نقشه شوم؛ علویین را از حظیره عروبت و اسلام دور کنند تا سیطره خود را بر ایشان مستحکم سازند. ب- در سال ۱۹۳۶ میلادی علمای ما قطعنامه‌ای را شامل دو بند نشر دادند:

بند اول: هر فرد علوی، مسلمان است و به شهادتین شهادت می‌دهد و ارکان خمسۀ اسلام را بپا می‌دارد.

بند دوم: هر فرد علوی که به اسلامیت خود معترف نباشد یا قرآن را کتاب آسمانی و حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) را پیغمبر خود نداند شرعاً علوی شمرده نمی‌شود و انتساب وی به علوی صحیح نیست. در دنباله این قطعنامه، اعلامیه دیگری راجع به دین و عروبت خود نشر دادند که در آن چنین آمده بود:

علویین، شیعه و مسلمانند و در طول تاریخ خود ثابت کرده‌اند که از پذیرش هر دعوتی که به عقیده ایشان لطمه می‌زند امتناع ورزیده‌اند.

علویین طایفه‌ای جز یاران حضرت «علی» (علیه السلام) نیستند و حضرت «علی» (علیه السلام) کسی جز ابن عم و داماد و وصی پیغمبر و اول مؤمن به اسلام و دارای عالیت‌ترین مقام در علم و فقه و جهاد در دین مقدس اسلام



نیست و قرآن کریم همان کتاب علویین است ... علویین مردمی جز اعقاب و احفاد قبائل عرب که امام (علیه السلام) را در بیابان فرات یاری می کردند نمی باشند.

ج- در یک آشوب دیگر که بیگانگان در سال ۱۹۳۸ میلادی بر پا ساختند علمای ما در پاسخ سؤالی که از آنان شده بود نوشتند:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^(۱) «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^(۲).

مذهب ما همانا مذهب حضرت «امام صادق» (علیه السلام) است که به استناد گفته «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله): «أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ مَا أَنْ تَمْسُكْتُمَا بِيَمَائِنِ تَضَلُّوْا بَعْدِي الْخ» این راه را برگزیده ایم، این عقیده ما است (و فی هذا کفایة لقوم یعقلون) این فتوی را عده ای دیگر از علما که نامشان در جزوه آمده امضاء کرده اند. د- در همین هنگام نیز علامه شیخ سلیمان احمد فتوای ذیل را که به امضای دو علامه شیخ صالح ناصر حکیم و شیخ عبد دیب الخیر رسیده بود صادر کرد:

«قُولُوا أَمَّا بِاللَّهِ - أَمَّا بِاللَّهِ - الْآيَةُ»^(۳) رضا بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد بن عبدالله رسولاً و بامیرالمؤمنین علی اماماً. برئت من کلّ دین یخالف دین الاسلام. اشهد ان لا اله الا الله و

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۹.

۲ - سورة آل عمران آیه ۸۵.

۳ - سورة بقره آیه ۱۳۶.



انّ محمد عبده ورسوله» این چیزی است که هر علوی لفظاً و اعتقاداً می‌گوید و از روی اجتهاد یا تقلید به آن ایمان دارد و قسمت عمده آنچه در این خصوص نوشته شده در کتابی تحت عنوان (تحت رایة لا اله الا الله محمد رسول الله) که علامه شریف عبدالله آل الفضل آن را نشر داده و در سال ۱۳۵۷ هجری در لازقیه چاپ شده گرد آمده است.

هـ- در پایان، فتوای ذیل را که علامه شیخ سلیمان احمد در بیشتر از پنجاه سال پیش از این به مناسبت اختلاف مشایخ علویین در مسأله جواز جمع میان دختر و عمه یا خاله او صادر کرد و هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد در اینکه علویین بدون هیچ تقیّه‌ای به مذهب جعفری عمل می‌کنند می‌آوریم:

«علویّین در عبادات و احکام حلال و حرام و معاملات و مواریث جز آن مذهب خاصّی ندارند چه اینکه آنان به مذهب جعفری که به منزله اصل و آنان فرعی از آن مذهب هستند رجوع می‌کنند پس در اصول و فروع فقه واجب است رجوع به آن مذهب که هیچ امری را فروگذار نکرده و جز آن، راه دیگر وجود ندارد».

«اگر چه این رابطه به جهات سیاسی قرن‌ها گسیخته شده تا اینکه در این زمان بدان توجّه شده است در عین حال مسائلی از فروع این مذهب بین علویّین به جای مانده که خلف از سلف تقیّداً به ارث برده است و من درک کردم در عصر خود مشایخی را که دختر را با عمه یا خاله او با هم به ازدواج

خود در آورده بودند گو اینکه عده‌ای از برادران ما این امر را انکار می‌کنند و به حکم تقیه از مذهب سنت پیروی می‌نمایند بنابر رخصتی که در این قبیل از امور از طرف ائمه اهل بیت به آنان داده شده است و بدیهی است که ائمه، مقتدای ما هستند و ما باید از ایشان پیروی کنیم».

در سال ۱۹۵۲ میلادی علمای ما از مفتی جمهوری سوریه خواستند راجع به تلبس بعضی افراد به لباس روحانیت اجازه‌ای صادر کند و پس از مناقشات طولانی با مفتی در انجمنی از علمای ما و علمای جعفری چنین اجازه‌ای صادر شد:

ما امروز از باب حفظ علاقه و رابطه خود با برادران دینی و هموطن خود و به لحاظ اینکه از تبلیغات سوء و افترای دشمنان عرب و اسلام مصون بمانند و از باب التزام آنچه حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) و «ائمه اهل بیت» (علیهم السلام) بر آن بوده‌اند و روح دین اسلام آن را بر ما فرض می‌کند و به لحاظ همگامی با سلف صالح خود و پاسخ گوئی به توصیه علماء ما در اجتماع تاریخی خودشان در تاریخ ۲۴ / ۸ / ۱۳۹۲ هجری و از باب اظهار حقیقت و اعلاء کلمه توحید و توحید کلمه «تقربا الی الله تعالی» و از باب اتمام حجت این بیانیه را صادر می‌کنیم.

(آنگاه اصول و فروع دین را طبق مذهب جعفری با همان ترتیب و اصطلاحات متعارف بدون کم و زیاد یاد کرده‌اند و در پایان نوشته‌اند) این است عقائد ما مسلمانان علوی که عین مذهب جعفری است و پیروان این



مذهب از قدیم الایام به اسم شیعه و علوی که هر دو لفظ دارای یک مفهوم است نامیده شده‌اند و حقیقت آن همان مذهب جعفری است و هر کس به جز این چیزی را به ما نسبت دهد او را مفتری و یا مغرض می‌دانیم که می‌خواهد میان مسلمانان تفرقه اندازد حال، هر کس هر چه می‌خواهد بگوید و بداند که در برابر خدا و دین و وطن مسئول خواهد بود.

در پایان، امضای ۷۹ تن از مشایخ و بزرگان علویین سوریه و لبنان با ذکر عنوان و شغل آمده است و در بین ایشان مدرّس دینی، دکتر، امام جماعت و قاضی شرعی، تحصیلکرده نجف اشرف و فارغ التحصیل کلیة الفقه و کلیة الشریعة و جامعه الازهر و جز آن دیده می‌شود و از آن جمله همان دانشمند معظم آقای شیخ عبدالرحمن خیر است که بر کتاب «تاریخ العلویین» مقدّمه نوشته است و فعلاً ساکن دمشق و مدرّس دینی است.

و من ایشان را در سوریه (دمشق) در منزل شخصی ایشان و در هتل ملاقات کردم و عکسی را خود ایشان پشت‌نویسی فرمودند و به من دادند.

آقای محبتی گفت: شما فرمودید که اهل حق در چند موضوع اشتباه کرده‌اند و شما آن را اصلاح فرموده‌اید ممکن است شما آن را برای من هم شرح دهید؟

گفتم: مانعی ندارد ولی شاید هم در آن مطالب مقصود دیگری داشته



باشند و ما آن را متوجه نشده باشیم و لذا عرض می‌کنم اگر ظاهر کلامشان منظور باشد.

اولین مطلبی که اهل حق معتقدند و با مسلک شیعه اثنی عشر منافات دارد مسأله فناء فی الله و وحدت وجود است زیرا آقای نور علی الهی در کتاب «برهان الحق» صفحه ۷ می‌گوید:

چون در هر موضوعی سیر تکامل بوسیله طی مراحل هست تا به کمال برسد در امور مذهبی هم آن مراحل را به شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت تقسیم نموده‌اند.

لذا اهل حق به کسی اطلاق می‌شود که مراحل شریعت و طریقت و معرفت را طی نماید تا به مقام حقیقت برسد بدین ترتیب در مرحله اول که شریعت است متدین به دین آدم صفی الله بود از ملت ابراهیم خلیل الله و امت محمد رسول الله و مذهب ائمه هدی باشد.

در مرحله دوم که طریقت است مؤمن به علی ولی الله باشد یعنی با طی طریق شارع مقدس نبوی و پیوند سلسله مراتب به ائمه اطهار و تولا به ولای علی تحت لوای ولایت به مسلک اهل حق درآید.

در مرحله سوم که معرفت است با اطاعت از اولی الامر مقام معرفت را درک نماید تا به پایه «من عرف نفسه فقد عرف ربه» نائل شود.

آنگاه در مرحله چهارم حق و حقیقت را دریابد تا کمال را در وصال و بقاء را در فنا بیند چنان باشد قطره یم وجودش را به «یم لایتناهی الهی» معدوم



و محو سازد یعنی «بقاء فی الله» مشخص گردد.

و این معنی در ظاهر کتب و اشعار این فرقه زیاد دیده می شود و بلکه یکی از ارکان مسلک اهل حق (علی الیهما) نیستی و فناء فی الله است چنانکه دانشمند مذکور در صفحه ۲۱ همان کتاب می گوید:

ارکان مسلک اهل حق چهار رکن است و روی چهار پایه قرار دارد و هر چهار را در یک بیت از کلام سرانجام به لفظ کردی خلاصه شده است آن بیت این است:

یاری چار چپون یاوری و جا پاکی و راستی نیستی وردا

یعنی: دینداری چهار چیز است به جای آورید پاکی و راستی و نیستی و کمک کردن است.

آقای محبتی گفت: آیا شما مردم مسلمان این مسأله را قبول ندارید؟ گفتم: اگر این مسأله صحیح باشد و موجودات نیست بودند و یا همه فانی در خدا می بودند دیگر این عبادت و ثواب و عقاب عبث بود و هیچ مفهومی نداشت زیرا خدا با نیستی و یا با وجود و نفس خودش چه می خواهد بکند.

گفت: شاید منظورشان این است که وقتی انسان به مقام کمال رسید این طور فکر می کند که جز ذات اقدس حق وجودی در خارج موجود نیست. گفتم: این فکر یا حقیقت است و یا خلاف حقیقت، اگر خلاف حقیقت باشد که نام آن حالت را کمال و رشد نمی گذارند و اگر حقیقت باشد گفته ما

ثابت می‌شود.

گفت: طبعاً باید حقیقت باشد و فرمایش شما صحیح است ولی من شنیده بودم که یکی از عقاید علماء و عرفای اسلامی همین وحدت وجود و فناء فی الله است.

گفتم: به هیچ وجه، زیرا علماء اسلام علاوه بر آنکه این مطلب را قبول ندارند، رسماً در کتابهای خود آنها را جزء کفار می‌دانند.

در کتاب «عروة الوثقی» که باید همهٔ مسلمانها به احکام آن کتاب عمل کنند می‌گوید: یکی از اقسام کفار و آنهایی که از نظر اسلام مطرودند قائلین به وحدت وجودند آنها نجس‌اند در صورتی که ملتزم به لوازمش از قبیل ترک عبادت و غیره باشند.

بنابراین یکی از عقائدی که باید اصلاح شود و ریشهٔ تمام تفرقه‌ها و سبب بوجود آمدن مذاهب و مسلکهای انحرافی دنیا است همین وحدت وجود و فناء فی الله و مسائلی از این قبیل است، که در حقیقت منشأ فلسفهٔ یونان و مکتب مادّیگری و بی‌دینی است که دشمنان اسلام برای از بین بردن نیروی مسلمین آن را در اسلام ایجاد کرده‌اند.

شما اگر در مسلکهای مختلفی که از اسلام جدا شده از قبیل صوفیگری، بهائیکری، شیخیگری دقت کنید می‌بینید همهٔ آنها به مسأله‌ای از این قبیل و به این مفهوم معتقدند.

مطلب دومی که اهل حق (علی‌اللهی) را متهم به انحراف نموده مسأله



سر سپردن و بیعت است.

شما می‌دانید که بیعت به معنی فروختن تمام اختیارات خود است به پیر و مرشد و آدابی که با تفصیل در کتب صوفیه و اهل حق (علی‌الهی‌ها) شرح داده شده از قبیل وجود پیر یا به قول اهل حق «پادشاه» و دلیل و جوز (گردو) و یک قطعه پارچه سفید و شاخه نبات که نیاز نام دارد و یک قربانی و وجه پای جوز و یک آلت برنده (از قبیل کارد و چاقو و غیره) برای شکستن جوز (که تقریباً اهل حق با صوفیه در اینها مشترکند) مدرکی ندارد، زیرا بیعت جز با معصوم و آن کسی که از ناحیه خدا ولایتش تصویب شده و مصون از اشتباه است خلاف عقل و منطق است و تردیدی نیست که مسلمانها طبق آنچه از کتاب برهان‌الحق نیز نقل شده جز چهارده نفر، معصوم دیگری ندارند و آدابی که برای سر سپردن در کتب متصوفه و برهان‌الحق ذکر شده به دلیل آن که مسلمانها آنها را در کتب اخبار و احادیث خود ذکر نکرده‌اند و متصوفه و اهل حق نیز سند معتبری برای این اعمال ارائه نداده‌اند، اعتباری ندارد.

بنابراین چقدر خوب است که اهل حق از این اعمال نیز خودداری کنند و خود را متهم به بدعت‌گذار در دین مقدس اسلام معرفی نکنند. آقای محبتی گفت: که سر سپردن همان تقلیدی است که شما در آداب و احکام شریعت دارید.

گفتم: در تقلید شرط شده که باید مرجع تقلید اولاً در آوردن احکام

اسلام از قرآن و اخبار مجتهد و فقیه باشد. بلکه اعلم بودن را هم شرط می‌دانند و دیگر آنکه عادل و پاکدامن باشد و تنها در فروع احکام می‌شود از او تقلید کرد ولی پیر و مرشد اهل حق (علی‌اللهی‌ها) نه آن علم و فقاہت را شرط می‌دانند زیرا در شرائط پیر (پادشاه) این جمله قید نشده و علاوه آنها در اصول عقاید از او تقلید می‌کنند و لذا پیر، کلی با مرجع تقلید فرق دارد اگر این شرط یعنی فقیه و اعلم بودن در هر کس با قید عدالت یافت شود فقط در احکام اسلام می‌توان از او تقلید نمود و ما نسبت به کسی تعصب نداریم و می‌گوئیم که اگر پیر و مرشد اهل حق این خصوصیات را دارد می‌توان از او تقلید کرد ولی فقط در فروع احکام اسلام و این یک عمل عقلانی و صحیحی است که هر جاهلی به عالم و متخصص فن مورد نظر رجوع کند.

بنابراین اگر اعمال و عبادات خصوصی اهل حق از قبیل نماز و سه روز روزه و نذر و نیاز و احتمالاً قربانی و آداب جوسر، طبق دستور مرجع تقلید با شرائط آن باشد مانعی ندارد و الا پیروی جاهل از جاهل غلط و نادرست است.

آقای محبتی گفت: شما درباره شارب نظر تان چیست؟
گفتم: نگه داشتن شارب به قدری که روی لب را بگیرد طبق روایات و فتوای مراجع تقلید مکروه است و در روایات مکرر زدن آن را به عنوان سنت پیامبر نام برده‌اند.



حضرت «صادق» (علیه السلام) فرمودند که «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرموده: «من السنّة ان تأخذ من الشارب حتّى يبلغ الاطار» از سنّت است این که بگیری از شارب تا روی گوشت لب.

و از نظر بهداشت نیز بلند نگه داشتن شارب خلاف است زیرا موهای پشت لب بین مجرای تنفس بینی و دهان واقع شده و از دو طرف حرارت به آن می خورد و در نتیجه عرق می کند و اگر شارب بلند باشد مرکز تجمع میکروبهای که در فضا هستند و گرد و غبار خواهد بود و لذا از «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «لا يطولن احدكم شاربہ فانّ الشیطان یتخذ مخباء یستتر به» یعنی: شارب خود را بلند نکنید زیرا شیطان آن را مخفیگاه خود قرار می دهد که مسلّم در اینجا مراد از شیطان طبق شرحی که در صفحه ۷۴ این کتاب گذشت ابلیس نیست بلکه شاید همان میکروبهای باشند که علم ثابت کرده در لابلاهای موهای پشت لب جمع می شوند.

ولی اهل حق می گویند که: چون حضرت «علی» (علیه السلام) در جنگ جمل به اصحاب فرمودند: «قصروا الحاکم و وفروا اسبالکم فانه اهیّب للعدو» یعنی: کوتاه کنید ریشتان را و زیاد کنید سیلطان را زیرا ترس آورتر برای دشمن است.

و ما در گذشته در مقابل اهل سنّت که به خون ما تشنه بودند و ما در اقلیت بودیم و می خواستیم از هر وسیله ای که ممکن است علیه دشمن نیرو بگیریم شاربمان را بلند نگه می داشتیم تا هیبت بیشتری در مقابل دشمن

پیدا کنیم لذا بین ما معروف است که کوهی بلغزد ولی موئی نلغزد.

ما در پاسخ می‌گوئیم:

اگر روایت صحیح باشد، «علی» (علیه السلام) دستور بلند نگاه داشتن سبیل را داده نه شارب و کراحت در بلند نگه داشتن شارب است و ثانیاً در عصر ما که بحمدالله اهل حق به شیعه ملحق می‌شود و متجاوز از دو صد میلیون جمعیت، دوازده امامی هستند احتیاجی به ایجاد رعب از این طریق برای آنها نیست چه بهتر که آنها خود را به این وسیله مشخص نکنند و صف خود را از شیعیان (که نگه داشتن شارب را مکروه می‌دانند) جدا نسازند. مطلب دیگری که باید اهل حق متوجه باشند این است که اسلام بیشتر از هر چیز می‌خواسته مردم مسلمان را با یکدیگر متحد نماید آیات و روایات در این موضوع و اثبات این معنی در کتب اسلامی به قدری فراوان است که تمام مسلمانها آن را جزء اصول احکام اسلام می‌دانند.

بنابراین اگر اهل حق اسمی و یا شعاری و یا محلّ عبادتی که صف آنها را از صفوف سائر مسلمانها جدا می‌کند داشته باشند بر خلاف خواسته اسلام عمل کرده‌اند و مسلم عمل صحیحی نخواهد بود.

بنابراین چه بهتر آنکه در عوض جمعخانه، «مسجد» و در عوض نام علوی و یا اهل حق و یا علی‌اللهی، همان «مسلمان» و در عوض بلند کردن شارب، همان شعائر سایر مسلمانها را داشته باشند.

و آنان وسیله توجه مردم مسلمان به فضائل حضرت «علی بن ابیطالب»



(علیه السلام) گردیده باشند که شاید اهل سنت و بعضی از شیعیان و بعضی از شیعیان معرفت کامل علی بن ابیطالب و یازده فرزندش (علیهم السلام) را از آنها بیاموزند و به عظمت آن حضرت پی ببرند.

آقای محبتی گفت: البته پیشنهاد بسیار خوبی است.

گفتم: باقی می ماند یک مسأله دیگر و آن مطلبی است که آقای نورعلی اللّهی در کتاب برهان الحق عنوان کرده است، ایشان در صفحه ۱۹ این کتاب می گوید:

«با توجه به عدل الهی چون جمیع موجودات صنع خدا است و هیچ موجودی بی حکمت الهی بوجود نیامده پس هر شیئی را به جای خود نیک باید دید. اگر از موجودی به علّتی عمل زشتی ناشی شود آن عمل مورد تنفر است باید حتی القوه سعی و مبارزه جهت ریشه کن ساختن آن عمل و نظائر آن نمود ماحصل باید غلط را جست و برطرف کرد.

به عبارت دیگر اهل حق هیچ شیئی را نباید بد بداند و بد بگوید و تحقیر نماید مگر در موردی که خداوند صریحاً فرموده باشد (مانند سبّ شیطان و غیره) زیرا هر وجودی به علّتی اعمّ از مستقیم یا معالواسطه از رشحه فیض واجب الوجود موجود می شود ذاتاً بد نیست عوارض است سبب امکان قلب ماهیت می گردد پس بر رفع عوارض بد باید به وسائل ممکنه کوشید روی این اصل ادیان مشهوره مرسوله خدائی را هم هر یک به مقتضای زمان خود صحیح و معتبر است».

این مطلب اگر چه ظاهر صحیح و بی‌اشکالی دارد ولی جمعی از اهل حق با این فکر حتی شیطان را لازمه خلقت و مفید می‌دانند تا جائی که دشمنان، آنها را به شیطان پرست معرفی می‌کنند.

ولی تردیدی نیست که باید انسان همان مقدار که در برابر خوبان و اولیاء خدا ابراز محبت و علاقه می‌کند؛ نسبت به دشمنان و معاندین نیز اظهار تنفر و تبری نماید زیرا هر جمعیت و دسته‌ای که فرق بین خوبی و بدی را نگذارد علاوه بر آنکه رشد و تکامل نخواهد داشت سبب بدبختی و عقب‌افتادگی نسل بعدی هم خواهند بود و قرآن با این منطق که همه را خوب بدانیم سخت مخالف است و در دهها آیه و صدها روایت از شیطان و دشمنان خدا و قرآن تبری کرده است.

و لذا اگر اهل حق که خود را از بهترین فرقه اسلامی می‌دانند باید از این رویه قرآن و اسلام هم پیروی کنند و مسأله تبری را که از تولی بیشتر اهمیت دارد و سبب رشد جامعه و خلاف خواسته استعمارگران است اهمیت دهد.

پیشوایان اسلام فرموده‌اند: اگر فرقی بین نیک و بد نگذاریم و افراد نیکوکار و مطیع را دوست نداشته باشیم و یا به آنها محبت نکنیم و از افراد بدعمل و دور از اخلاق تبری و بیزاری نجوئیم بدکار، به اعمال زشتش تشویق می‌شود و نیکوکار، به سوی اعمال نیکش پیش نمی‌رود لذا این سخن که همه را خوب بدانیم از فکر استعماری و ناصحیح سرچشمه گرفته



و عقل آن را تصویب نمی‌کند.

«آقای محبتی مطالب فوق را مورد تأیید قرار دادند و بحمدالله در مدّتی که در مشهد بودند موفق شدند که برادرشان آقای یارمراد را مستبصر کنند و اسم ایشان را محمد حسن بگذارند».

و ضمناً در مدّتی که این دو برادر در مشهد بودند تحصیلات جدید و دینی و مقدمات و سطوح عالیه را تکمیل کرده و موفق شده‌اند عقائد چند نفر از اقوام و نزدیکانشان را که جزء اهل حق بوده‌اند اصلاح کنند و آنها را مسلمان واقعی معرفی نمایند که عکس و شرح حال یک‌یک آنها در دفتر «کانون بحث و انتقاد دینی» مشهد ضبط شده است.

بحثی در مکه

در سال ۱۳۵۲ شمسی ماه ربیع الاول که برای عمره مفرده و زیارت خانه خدا و تحقیق از مذاهب مختلف جهان به ممالک عربی و عربستان سعودی و مکه مشرف شده بودم در نیمه شبی که اطراف کعبه با همه شکوه و عظمتش بیش از دو سه نفری، زائر وجود نداشت و حرم کاملاً خلوت بود جوان سیاه پوستی که از هویت او تا همین امروز مطلع نشده‌ام نزد من آمد و با زبان عربی که معلوم بود در عربستان سعودی یاد گرفته و کاملاً بر آن مسلط نیست پرسید: شما در مسائل اعتقادی و اسلامی عالمید، می‌خواهم چند سؤال از شما بکنم.

گفتم: مختصر چیزی می‌دانم ممکن است بتوانم پاسخ سؤالات شما را



بدهم.

گفت: فلسفه حج چیست؟

گفتم: مختصر جواب بگویم یا مفصل؟

گفت: من دانشجوی دانشگاه مکه‌ام اطلاعاتم بد نیست می‌توانید مطالب را خلاصه کنید که وقت شما را زیاد نگرفته باشم.

گفتم: بسیار خوب.

فلسفه حج

شما می‌دانید که اولین شرط وجوب حج، استطاعت یعنی تمکن مالی و بدنی است کسی که مستطیع نباشد و به زحمت خود را به مکه برساند حَجَّش قبول نیست، حتی باید ثروتی داشته باشد که برای اهل بیتش در وطن بگذارد.

بدن سالمی داشته باشد که بدون هیچ‌گونه ناراحتی برود و بازگردد. و علاوه چون اسلام عمل حج را در اولین سال استطاعت واجب فوری قرار داده و از طرفی کار و کوشش بر هر فرد مسلمان واجب است طبعاً در سنین جوانی مستطیع شده و به مکه خواهند رفت بنابراین افرادی که برای حج انتخاب می‌شوند غالباً مردمان مسلمان جوان پولدار سالمی هستند که اکثراً در آینده قدرتها را بدست می‌گیرند و سرنوشت مسلمانان ضعیف را تعیین می‌کنند، اینان برای حج انتخاب می‌شوند.



این افراد را باید تربیت کرد؛ غرور و طغیانی که آنها ممکن است در اثر ثروت که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَكْفَرُ»^(۱) یعنی: انسان سرکشی و طغیان می‌کند اگر بی‌نیاز شود؛ بوجود آید باید سرکوب نمود.

لذا اسلام برنامه حج را چنین تنظیم می‌کند یک فرد مسلمان از میقاتگاه که لااقل حدود صد کیلومتر راه است باید مُحَرَّم شود.

اول: لباس احرام

انسان باید تمام علائق و تفوقی که بوسیله لباس که اهمّ وسائل زینت است از خود دور کند تا به این وسیله شاه و گدا، عالم و جاهل قدرتمند و ضعیف همه با هم متحدالشکل شوند و تفوقهای ظاهری و علائق مادی به کناری گذاشته شود، زیرا تا وقتی درجه و نشان بر دوش یک افسر و لباسهای گرانقیمت به تن یک تاجر و عبا و عمامه بر دوش و سر یک روحانی وجود دارد محال است که در کنار یک فرد مسلمان معمولی قرار گیرد تا نوبت به حل مشکلات اساسی اسلامی برسد.

لذا اول بوسیله لباس احرام اتحاد شکل و یکنواختی بین مسلمانان بوجود می‌آورد و این تفوقها و علائق و عناوین مادی را از بین می‌برد.

پاک بودن لباس احرام حاکی از رعایت نظافت اسلامی است غصبی



نبودن لباس احرام دلیل بر لزوم عدم تجاوز و دادگستری مرد حاجی است. لباس احرام دوخته و گره خورده نباشد تا نتوانند کوچکترین مزیتی بوجود آوردند و با اخلاص و بی‌آلایشی قدم به وادی اتحاد و دوستی اسلامی بگذارند.

دوم: نیت خود را خالص قرار دهد

یعنی باید نیت کند که احرام را برای انجام فرمان خدا بر خود قرار می‌دهد که در این مرحله دل و روح خود را از علائق پاک می‌کند و آنچنان که پاکان جهان همه کارهایشان به منظور فرمان خدا است او هم در این مقام به منظور فرمان خدا مُحرم می‌شود و در نتیجه از نظر روح و روان با کلیه حجاج مساوی می‌گردد و شئون و اغراض دیگر به کناری ریخته می‌شود.

سوم: گفتن لبیک است

یعنی همه با یک زبان و یک دل پاسخ پروردگار را بدهند و نفی شرک و طاغوت پرستی و کلیه علائق مادی را بنمایند و با این سه شرط واجب احرام، توحید زبانی و قلبی و لباسی را ایجاد کنند. وقتی زبان و دل و لباس یکی شد چیزی برای تفرقه و دوئیّت باقی نمی‌ماند.

در اینجا است که مقدمات احرام بوجود آمده و طبعاً نباید در پی لذائد برود تا امروز اگر ممکن بود با زن خود همبستر شود عقد و ازدواج کند بوی خوش استعمال نماید زینت کند موی زائد را از بدن کم کند و خلاصه تا بیست و چهار چیز را که همه آنها با خواسته‌های نفسانی موافقت دارد چه حلال و چه حرام اگر انجام دهد خلاف احرام است و حق انجام آنها را ندارد، باید ریاضت بکشد نفس و خواسته‌های خود را کنار بگذارد شیطان را طرد کند، زمینه دل و قلب خود را برای اطاعت پروردگار، اسلام واقعی که تسلیم دل و روح و جسم است آماده کند تا بتواند با پاکان، اولیاء خدا، در راه اهداف مقدس اسلامی همگام شود.

اسلام با عمل احرام آنچنان روحیه تجاوز را در یک مسلمان می‌کشد که گیاه حرام را نمی‌تواند در حال احرام از جا بکند چه رسد که به شکار حیوانات و یا تجاوز به انسانها برود.

مسلمانی که دستور دارد به حیوانات بلکه به گیاه تجاوز نکند کجا به خود اجازه می‌دهد که به مردم مسلمان و حقوق آنها تجاوز کند. مسلمانی که در حال احرام نمی‌تواند زبان به فحش و بدگوئی باز کند کجا دروغ می‌گوید و یا غیبت می‌کند و یا حقیقت را در اجتماع مسلمانها نمی‌گوید.

شما یک دانشجوی مستعدید اگر دقتی در سایر اعمال حج بکنید متوجه خواهید شد که اسلام بوسیله برنامه حج می‌خواسته قدرتمندان و



ثروتمندان مسلمان را در هر سال یک مرتبه دور هم جمع کند و با احرام که مقدمه حج است تمام علائق و خودخواهیها تفوق طلبیها و تفرقه‌ها را از بین ببرد و سپس با اعمالی که هیچ فلسفه‌اش را نمی‌داند از قبیل هفت شوط طواف دور خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه و تقصیر و وقوف در عرفات و مشعر و منی روحیه تعبّد و بندگی را در او ایجاد کند.

رمی جمرات نماید تا با دل و عمل از شیطان دور شود و وسوسه او را در خود، راه ندهد.

قربانی کند تا نمودار کشتن تمام صفات و روحیات حیوانی باشد و آنچه در این موقع باقی می‌ماند انسانیت انسان، واقعیت انسان و حقیقت انسان باشد.

در مقام حضرت «ابراهیم» (علیه السلام) بایستد و نماز بخواند تا چون او مسلمان واقعی باشد در تمام شدائد صابر، مجاهد، بت شکن، موحد و دل به غیر خدا نبندد حتی جبرئیل خدا را هم به استمداد نطلبد و خلاصه سر را هم بتراشد و این جزئی وسیله زینت را از خود دور کند.

مبادی آن را وسیله تفوق بر کسانی که فاقد این زینت اند قرار دهد. حال که هزاران مسلمان قدرتمند را از هر «فج عمیقی» یعنی از همه ممالک از دور و نزدیک، دور هم جمع کرده و این چنین آنها را ساخته، قلب آنها را پاک، شیطان آنها را مطرود، صفات حیوانی آنها را معزول و تمام وسائل تفوق طلبی را از دست آنها گرفته و حتی نگذاشت از موی سر

هم برای این مقصود استفاده کنند، متصور است که چند منظور از این مقدمات و این ریاضت چند روزه برای آنها داشته است:

۱- به آنها بگوید مسلمانان در پیشگاه الهی همه با هم مساوی هستند و هر که از این برنامه بهتر استفاده کند و همیشه در ظاهر و باطن تفوق، تجاوز، علو و برتری بر سائر مسلمانها را کنار بگذارد و تقوی داشته باشد نزد خدا گرامی تر است.

۲- پس از این تربیت حال که آنها را دور هم جمع کرده کنفرانس بزرگ اسلامی را تشکیل دهند تا مردم مسلمان به فکر حل مشکلات سائر مسلمانها باشند و ممالک اسلامی را از زیر بار استعمار نجات دهند. سالی یکبار قدرتمندان مسلمان دنیا، مستطیعان مسلمان عالم همدیگر را ببینند و از افکار یکدیگر با کمال صفا و صمیمیت استفاده کنند و تجربیات عقلاء جهان را برای پیشبرد مقاصد اسلامی در ممالک خود پیاده کنند.

اگر اسلام آنها را مانند سران کشورهای مختلف عربی دنیا در کنفرانسهائی که تشکیل می دهند وادار به احرام و اعمال حج نمی کرد و با همان تفوق طلبیها آنها را هم در مکه جمع می نمود همان گونه که هیچ یک از آن کنفرانسهها به نتیجه نرسیده مردم مسلمان هم به نتیجه نمی رسیدند.



یک نمونه تاریخی

وقتی «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) می‌خواهد بزرگترین مسأله حیاتی اسلامی یعنی خلافت و امامت را که خداوند در قرآن اسمش را «نبا عظیم»^(۱) یعنی خبر پر اهمیت و بزرگ گذاشته عنوان کند و می‌داند که این مردم همه چشم به خلافت دوخته و نزاعها درباره آن خواهند کرد زیرا خدا در قرآن فرموده: «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»^(۲) آنچنان که آنها درباره مسأله خلافت که همان نبا عظیم است اختلاف دارند ابلاغ کند.

تمام مردم مسلمان را اول به حج دعوت می‌کند تا بتواند آنها را تا حدی از آن تعصبات جاهلانه، دوئیته‌ها، اختلافها، تجاوزها، پاک کند سپس «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) را به خلافت نصب نماید والا اگر آنها اعمال حج را انجام نداده بودند مگر ممکن بود با حضرت «علی» (علیه السلام) بیعت کنند.

و او را ولو موقت به خلافت پذیرند آنان سالها بود انتظار مرگ «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) را می‌کشیدند تا بتوانند خلافت را غصب کنند اینها همان کسانی هستند که نگذاشتند پیامبر وصیت نامه‌ای را که مربوط به همین مسأله خلافت بود بنویسد زیرا در آنجا اعمال حج را انجام نداده بودند ولی در اینجا همان عده با گفتن «بخ بخ لك يا علي» خلافت آن حضرت

۱ - سورة نبا، آیه ۱.

۲ - سورة نبا، آیه ۳.

را تأیید کردند. این بود خلاصه و فشرده و گوشه‌ای از فلسفه حج.
این دانشجو تشکر کرد و دو سؤال زیر را پرسید:

سؤال ۱ - چرا امروز از این فلسفه استفاده نمی‌شود و پس از اعمال حج آن کنفرانس بزرگ اسلامی که نتیجه همه اعمال حج است با وجود این همه مشکلات برای مسلمانان جهان، تشکیل نمی‌گردد؟

پاسخ ما:

چون استعمار خارجی سالها تحقیق کرده، می‌داند رگ حیات مسلمانان کجا است یا کوشیده آن را قطع کند و یا بی‌اثر بگذارد و حتی المقدور نگذارد که از این برنامه‌های ارزنده استفاده کنند شما می‌بینید که اعمال حج تمام می‌شود و مردم، راهی اوطان و ممالک خود می‌گردند بدون آنکه بپرسند: چرا آمده‌ایم؟ و چه باید بکنیم؟ زیرا استعمار در مرحله اول آنها را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و سپس آنها را به جان هم انداخته است. من خود به چشم دیدم (چند سال قبل) روز جمعه بعد از اعمال حج خطیب در خطبه نماز جمعه تنها به شیعیان حمله می‌کرد و آنها را با آنکه ملک سعود اجازه ورود به مسجد الحرام داده بود مشرک می‌خواند و فکر می‌کرد بزرگترین مشکل اسلامی را حل کرده و حال آنکه در همان موقع



اسرائیل حملات شدیدی به مسلمانها داشت کشتار دسته جمعی از آنها می کرد، اراضی آنها را غصب کرده و مسجدالاقصی آنها را آتش می زد این استعمار بود که آنها را اینگونه منحرف کرده و اتحاد را از میان آنها برداشته بود.

سؤال ۲ - با اینکه اسلام اسراف را حرام می داند چرا عربستان سعودی قربانیها را زیر خاک می کند؟

پاسخ ما:

اگر مسلمانان از مسأله حج که یک فریضه دینی و مذهبی است نتوانند بهره برداری کاملی بکنند دلیل آن نیست که در وضع قانون حج نقصی وجود دارد.

در مسأله قربانی که اشاره ای به فلسفه آن شد، منظور پروردگار علاوه بر آنچه گذشت این بوده است که گوشت قربانی مورد استفاده حاجی برای تقویت در عبادت و کمک به مستمندانی که سختی کشیده و رنج دیده اند قرار گیرد و خاطره فداکاری پیامبر بزرگ خدا حضرت «ابراهیم» (علیه السلام) محفوظ بماند، چنانکه قرآن در سوره حج آیه ۳۰ می فرماید:



«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا أَبْنَاءَ الْفَقِيرِ»^(۱) یعنی: از گوشت قربانی بخورید و به فقراء سختی کشیده و رنج دیده نیز بخورانید. و در همان سوره باز می فرماید:

«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا أَبْنَاءَ الْفَقِيرِ وَالْمُعْتَرَّ»^(۲) یعنی: از گوشت قربانی بخورید و به سائل و فقیر نیز بخورانید.
این حکم صریح اسلام است.

لذا تا وقتی بشر دارای زندگی ماشینی نبود جمعیت محدودی به حج می رفتند و تمام گوشت قربانی مصرف فقراء آن سامان می شد ولی از روزی که وسیله مسافرت آسان شده و تعداد حجاج به قدری است که قربانیهای آنها بیشتر از مصرف فقراء آنجا است، در مقابل هم، وسائل نگهداری گوشت بوسیله سردخانه های مجهز اختراع شده و لذا وظیفه سران ممالک اسلامی است که ترتیبی بدهند و سردخانه های در کنار صحراء منی بسازند و وضعی بوجود بیاورند که گوشتها فاسد نشود و در دوره سال کمبود گوشت فقراء مسلمان را تأمین کند لذا در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی که من به زیارت حج مشرف بودم بعضی از مراجع بزرگ

۱ - سوره حج آیه ۳۰.

۲ - سوره حج آیه ۳۶.



تقلید شیعه این پیشنهاد را به دولت عربستان سعودی کردند و حتی تصمیم به انجام آن هم گرفته شد ولی دست استعمار هنوز نگذاشته که این دستور قرآن عملی شود و از این اسراف جلوگیری گردد.

در این موقع جوان دانشجو تشکر کرد و از هم جدا شدیم.

چرا نام ائمه (علیهم السلام) در قرآن صریحاً ذکر نشده

در همین سفر یک جوان سودانی که او هم برای تحصیل به مکه آمده و در دانشکده الهیات و معارف اسلامی آنجا شرکت نموده بود با من آشنا شد و پس از آنکه او از نام من سؤال کرد و من او را شناختم و خود را عبدالرحمن بن محمد معرفی می‌کرد از من پرسید:

با اینکه شیعیان معتقدند که همه علوم و معارف در قرآن بیان شده و از اهم معارف شناختن خلیفه و امام و جانشینان «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله)

است چرا نام خلفاء و ائمه صریحاً در قرآن ذکر نشده است؟

آیا اگر با صراحت نام آنها ذکر می‌شد که اختلافات از میان برداشته می‌شد بهتر نبود؟



من در جواب گفتم:

به چند علت این عمل انجام نشده است.

اول: شما اگر تاریخ را مطالعه کنید و کیفیت جمع آوری قرآن را در زمان خلفاء در نظر بگیرید متوجه خواهید شد که یکی از وسائل حفظ قرآن از تحریف که بوسیله خدا انجام شده همین صریح ذکر نکردن اسامی خلفاء و امامان است.

زیرا یک معنی آنکه خدا در قرآن می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ نَحَافِظُونَ»^(۱) یعنی: ما قرآن را نازل کرده ایم و ما آن را از تحریف حفظ می کنیم.

این است که جملات قرآن به نحوی بیان شده که دشمنان و مغرضین حقیقت و معنی آنچه بر ضرر آنها است درک نمی کنند تا آنها را از قرآن حذف نمایند.

شما می دانید پس از وفات «پیامبر اکرم» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جمعی بر سر خلافت نزاعها کردند همه مایل بودند گوی خلافت را ببرند و قرآن هم به این صورت جمع آوری نشده بود اگر در آیات قرآن نام یکی از خلفاء صریحاً ذکر می شد ممکن بود مغرضین در وقت تنظیم قرآن آن آیات را

۱ - سورة حجر، آیه ۹.

از قرآن حذف کنند ولی خدا با آنکه علائم و خصوصیات امام و خلیفه را کاملاً ذکر کرده که هر عاقلی فوراً او را می‌شناسد در عین حال صریحاً اسم نبرده و آیات قرآن را از دستبرد خائنین حفظ کرده است.

دوم: اگر در قرآن خداوند متعال نام خلفاء واقعی را ذکر کرده بود ممکن بود افراد مغرض فرزندان خود را به آن نامها بخوانند و آنها را به عنوان خلفاء پیامبر معرفی کنند و امر را بر مردم مشتبه نمایند ولی حالاکه آنها را با علائم و خصوصیات معرفی کرده و تعیین فرد را به عقل واگذار نموده، عقلاء جهان منحصرأ خلفاء واقعی را به خلافت می‌شناسند؟

سوم: گفته‌اند: «الکناية ابلغ من التصريح» یعنی گاهی کنایه مطلب را از تصریح کردن بهتر می‌رساند.

مثلاً اگر شخصی وارد اتاق شد ما گفتیم (ایکس) آمد فقط ورود او را به اتاق خبر داده‌ایم اما اگر وقتی آن شخص وارد اتاق می‌شود بگوئیم: عالم، دانشمند، مرد با فضیلت آنکه صاحب قدرت است وارد اتاق شد علاوه بر آنکه از ورود او به اتاق خبر داده‌ایم علم و دانش و قدرت و فضیلت را برای او ثابت نموده‌ایم.

پروردگار متعال در قرآن عیناً این عمل را نسبت به پیشوایان و جانشینان واقعی «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) انجام داده است.

مثلاً در یک جا می‌گوید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ



الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِيُونَ»^(۱) یعنی: ولی و صاحب اختیار شما خدا و رسول او است و کسانی هستند که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند. در اینجا می‌توانست بگوید: ولیّ شما «خدا» و «رسول» و «علی بن ابیطالب» است، ولی اگر اینگونه می‌فرمود ایمان و بندگی او را ثابت نکرده بود، ولی در این قالب که بیان شده علاوه بر آنکه همه مسلمانان دانستند که آن مؤمن «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است خدا ایمان و اقامه نماز و دادن زکات و اطاعت او را امضاء کرده است.

بنابراین اگر قرآن به اسم و نام خلفاء «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) را معرفی می‌کرد بر خلاف بلاغت و فصاحت بوده و دشمن را نسبت به خود حساس کرده بود.

چهارم: آنکه قرآن کتابی است که شامل تمام علوم و معارف سعادتبخش بشر است و پر واضح است که این چنین کتابی نمی‌تواند تمام مطالب را مشروحاً بیان کند بلکه باید هر مطلبی را با اشاره و اجمال ذکر نماید و شرح آن را به «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) که قرآن به آن حضرت خطاب شده و واسطه وحی است واگذار نماید زیرا فرموده‌اند: «اِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» یعنی: قرآن را تنها کسی که به او خطاب شده می‌شناسد و به معارف آن پی می‌برد.



مثلاً درباره همین مسأله مورد بحث قرآن با اجمال فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) یعنی: خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت کنید.

پیامبر در تفسیر این آیه شریفه در دهها روایت و حدیث معنی اولوالأمر و یا خلفاء بعد از خود را ذکر کرده است و اسامی یک یک آنها را صریحاً بیان فرموده است.

و شما می دانید حدیث متواتر حجّت است.

اسامی خلفاء

جوان سودانی گفت:

ممکن است خلاصه این احادیث را برای من بیان بفرمائید؟

گفتم: مانعی ندارد، این احادیث در کتب اسلامی ذکر شده و احتیاج به نقل مدرک خاصّی ندارد و مضمون آن احادیث این است که «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله) فرمود: خلفاء من بعد از من دوازده نفرند همه آنها از قریش اند، همه آنها از بنی هاشم اند اوّل آنها حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) بعد فرزند او «حسن بن علی» (علیه السّلام) سپس فرزند او «حسین بن علی» (علیه السّلام) است بعد نه نفر یکی پس از دیگری از فرزندان «حسین» (علیه السّلام) به



این نامها: «علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، المهدی حجة بن الحسن»
(صلوة الله عليهم اجمعين) است.

جوان سودانی گفت: این نامها را همه اهل سنت قبول دارند؟!
گفتم: جواب قانع کننده اش آسان است الآن سؤال می کنیم: داناترین دانشمندان مکه در عقائد کیست؟ و موضوع را در همین مسجد از آنها می پرسیم.

گفت: پس ضمناً سؤال کنید که اگر اینها خلیفه اند چهار خلیفه معروف که تنها یکی از آنها جزء این چهار نفرند چکاره اند؟
گفتم: مانعی ندارد می رویم از آن مدرسی که در گوشه مسجد الحرام تدریس می کند سؤال می کنیم، نزد او رفتیم و پرسیدیم که: اعلم علماء مکه در اصول عقائد کیست؟

شخصی را معرفی کرد که او تصادفاً در گوشه دیگر مسجد مشغول تدریس بود به او گفتیم یک چنین سؤالی داریم. گفت: پاسخ این سؤال را من نمی دانم شما از فلان عالم که از همه علماء مکه داناتر است سؤال نمائید.

به وسائلی که شرحش مفصل است وقت گرفتیم و مسائل دیگری را هم که شاید در آتیه نزدیک در این جزوات بنویسیم در نظر گرفتیم و به نزد او رفتیم تشکیلات ایشان، فوق العاده تشریفاتی بود ولی با کمال محبت از ما

پذیرائی کرد و سؤالات ما را یک یک جواب داد (اگر چه بعضی از آنها قانع کننده نبود) ولی برای رسیدن به سؤال منظور می گذشتیم تا این سؤال را عنوان کردم و گفتم: آیا روایاتی که نقل کرده اند «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) فرموده خلفاء من بعد از من دوازده نفرند مورد قبول شما است؟

گفت: این روایات متواتر است و از نظر من صحیح است و مسلم گفته رسول خدا است.

گفتم: شما چگونه آن را با این معنی که بین مسلمانها معروف است که خلفاء چهار نفرند جمع می کنید یک مقدار فکر کرد و بعد گفت: حقیقت این است که درباره این مسأله مطالعه ای ندارم شما اگر به مدینه می روید از بزرگترین علماء عربستان شیخ «عبدالعزیز بن الباز» سؤال کنید. از ایشان خدا حافظی کردیم و مجلسمان خاتمه یافت.

شب بعد با جوان سودانی در مسجد الحرام نشسته بودیم می گفت: این علماء چه می کنند؟! مسأله ای با این اهمیت را فکر نکرده اند! یا نمی توانند جواب بگویند! آیا شما خودتان در این موضوع فکری کرده اید؟

گفتم: بلی ولی می خواستم او جواب بگوید.

گفت: نه اتفاقاً قرار بود که صحت و سقم این حدیث را از او سؤال کنیم و سؤال هم شد و او صحت حدیث را تصدیق کرد.

گفتم: شاید جواب من شما را قانع نکند.



گفت: اتفاقاً جواب شما مرا بهتر قانع می‌کند چون با انصاف و حقیقت توأم است.

گفتم: قرآن می‌گوید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^(۱) یعنی: آنچه را پیامبر برای شما آورده همان را بگیرید و آنچه را نهی کرده ترک کنید. زیرا می‌دانیم که آنچه پیامبر می‌گوید وحی است و از جانب خدا است و هیچ کلامی را که مربوط به معارف اسلامی باشد از هوای نفس نمی‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۲) بنابراین عقل و نقل به ما دستور می‌دهد که معتقد باشیم خلیفه بلا فصل «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که از جانب خدا تعیین شده «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است و بعد یازده فرزند او می‌باشد که در روایات به نام آنها اشاره شده بخصوص در تفسیر آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۳)

خصوصیاتی از آنها ذکر شده است که بعدها تحقق یافت و یکی دیگر از معجزات پیامبر اسلام نقاب از چهره برداشت و لذا ثابت است که خلفاء پیامبر همان دوازده نفرند که نام برده شد و بقیه خلیفه نیستند.

گفت: خیلی متشکرم و به عقیده من همین دلیل برای اثبات حقایق شیعه کافی است، این جلسه در اینجا پایان یافت. من و او در آن شب از هم

۱ - سورة حشر، آیه ۷.

۲ - سورة نجم، آیه ۴.

۳ - سورة نساء، آیه ۵۹.



جدا شدیم و در دو شب دیگر که درباره حقایق و معارف شیعه با او سخن
گفتم موفق به قبول کردن مذهب شیعه گردید.
که اگر مقتضی شد به یاری پروردگار آنچه با آن جوان سودانی
روشنفکر بحث شد در این جزوات بیان خواهیم کرد.



پاسخ نامه ها

چرا دعاها مستجاب نمی شود؟

در نامه مورّخه ۲۴ / ۱ / ۱۳۵۱ جوان محصلی از تهران سؤال می کند: خداوند فرموده است مرا بخوانید و دعا کنید، تا دعای شما را اجابت کنم. پس چرا این همه دعاهای ما مورد اجابت واقع نمی شود؟

پاسخ ما:

طبق نصّ صریح قرآن و اخبار و روایات بسیاری که در این باره از «ائمه اطهار» (علیهم السّلام) رسیده است، خدای متعالی وعده داده که دعای



مردمان را مستجاب کند و حوائج آنها را بر اساس مصلحت و سعادتشان اجابت نماید، چنانکه خود در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^(۱)

یعنی: پروردگارتان فرموده: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم بدرستی که کسانی که از عبادت من تکبر می‌کنند به زودی در حالت ذلت و حقارت وارد جهنم می‌شوند.

پیشوایان و رهبران دینی و «ائمه اطهار» (علیهم السلام) نیز منظور از عبادت را در این آیه شریفه، دعا بیان فرموده منکرین از عبادت را تکبر ورزان نسبت به دعا معرفی نموده‌اند، که منجمله به ذکر بیانی از «امام باقر» (علیه السلام) در این باره می‌پردازیم.

زراره از حضرت «امام باقر» (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» قَالَ هُوَ الدَّعَاءُ وَافْضَلُ الْعِبَادَةِ الدَّعَاءُ قُلْتُ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» قَالَ



(۱) الاَوَاهُ هُوَ الدَّعَاءُ.

یعنی: خداوند عزّوجلّ می فرماید: «بدرستی که کسانی که از عبادت من تکبر کنند، زود است که در حالت ذلّت و حقارت داخل جهنّم شوند»
امام (علیه السلام) فرمودند: مراد از عبادت دعا است.
عرض کردم: (خداوند درباره حضرت ابراهیم می فرماید: بدرستی که ابراهیم او را و حلیم بوده است.

حضرت فرمودند: منظور از اوای بسیار دعاکننده است.
بنابراین دعا کردن و از ثمرات ارزنده و اثرات پر ارزش آن بهره مند شدن مسیر کاملی است برای کسب معنویت و درک حقایق ناشناخته و پرواز به سوی کمالات انسانی و روحانی.

چرا دعاها اجابت نمی شود؟

ولی راستی پس چرا این همه دعاها بی اثر مانده و آهها و نالهها ثمری ندارد؟

چرا این همه دستهای دراز شده به طرف آسمان تهی برمی گردد و سؤالات بی جواب می ماند؟

چرا تضرّع و زاریها، اشکها و التماسها در راه تحقق بخشیدن به



آرزوها و ایده‌ها بی نتیجه مانده و دردی دوانمی‌کنند؟
مگر نه این است که پروردگار خود وعده داده، که دعا کنید تا
حاجت‌های شما را برآورم؟
مگر نه این است که خالق رثوف و مهربان خود پیمان بسته که مرا
بخوانید تا پاسخ شما را بدهم؟
پس راز بی نتیجه ماندن دعاها و علت بی اثر شدن التماسها و خواهشها
چیست؟
و راستی کوتاهی و تقصیر از ما است یا کم لطفی از جانب او؟! جرم و
گناه از آن ما است یا کم عنایتی و محبت از سوی وی؟!

وفای به عهد و پیمان

در پاسخ می‌گوئیم: درست است که پروردگار در قرآن فرموده مرا
بخوانید و حاجت‌های خود را از من بخواهید تا به آنها پاسخ گویم.
آری، به حقیقت او به ما وعده داده و عهد کرده که دعاها را مستجاب
کند و نیازها و احتیاجات مردم را بر اساس مصلحتشان تأمین نماید، ولی
آیا وفای به عهد و پیمان تنها مخصوص او است؟
آیا ما افراد بشر هیچ وظیفه و مسئولیتی در برابر عهدها و پیمانهای
خود با خدا نداریم؟ آیا پیمان‌شکنی از سوی ما نیکو و پسندیده است؟
قطعاً خیر.



ما نیز در قبال تعهداتی که به خالق خویش سپرده و پیمانی که با او بسته‌ایم مسئول و موظفیم و پروردگار نیز صریحاً در قرآن می‌فرماید:

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»^(۱).

یعنی: شما به عهد‌ها و پیمان‌های من وفا کنید تا من نیز به وعده‌های خود نسبت به شما عمل نمایم.

روی این حساب تحقق یافتن وعده‌های خدا که یکی از آنها استجابت دعاها و خواهش‌ها است مشروط به آن است که افراد بشر هم نسبت به آنچه با خدا عهد بسته‌اند جامه عمل پوشانده و به پیمان‌ها و تعهدات خویش وفادار باشند.

ولی آیا پیمان خدا با ما چیست؟ ما چه تعهدی با او بسته‌ایم که اینگونه فراموش کرده و از یاد برده‌ایم؟ ما چه وعده‌ای به او داده‌ایم که حال باید به آن وفا کرده و صمیمانه در راه آن بکوشیم؟!

یکناپرستی و توحید

قرآن مجید این حقیقت را بیان نموده و ما را به عهد فراموش شده خویش آگاه و مطلع می‌سازد، آنجا که پروردگار می‌فرماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ



(۱)

لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

یعنی: آیا ما با شما عهد نکردیم ای فرزندان آدم، که عبادت نکنید شیطان را؟ بدرستی که او برای شما دشمنی است آشکار.

و (آیا با شما پیمان نبستم) اینکه عبادت نمائید مرا، که این است راه راست (و مسیر اصلی سعادت و خوشبختی)؟

اینجا است که باید گفت مقصّر خود ما هستیم و جرم از آن ما است، مائیم که پیمان خویش را درهم شکسته و عهدمان را بدست فراموشی سپرده‌ایم، زیرا بعکس آنچه با خدا تعهد نموده که: جز او را نپرستیده و هرگز در خدمت شیطان و شیطان صفتان در نیائیم.

تنها مسأله‌ای که در زندگی بیشتر مردم امروز مطرح نیست رضای خدا و تنها کسی که در کارها و برنامه‌ها نقشی ندارد پروردگار است.

ما چگونه انتظار داریم با این همه پیمان‌شکنی و تخلف از تعهدات خویش، باز خدا دعا‌های ما را اجابت کند و خواسته‌هایمان را برآورد؟ ما چگونه توقع داریم پروردگار وعده خود را با ما در مورد استجاب دعاها و خواهشها عمل کند و به ایده‌ها و آرزوهایمان توجه نماید، در

حالی که از مسیر اصلی سعادت و طریق عبادت و بندگی او منحرف شده و پیوسته در راه ارضاء تمنّیات و تمایلات نفسانی خویش می‌کوشیم؟ در حالی که افکار شیطانی و امیال سودجویان را تبعیت کرده و از هوای نفس و خواهشهای دل پیروی می‌نمائیم؟ و خلاصه چگونه می‌خواهیم او دعا‌های ما را مستجاب کند حال آنکه در وادی شرک و بت پرستی قرار گرفته و همه چیز را جز او ستایش می‌کنیم؟!

(اقرار و تعهد به توحید)

ممکن است کسی بگوید این پیمان و تعهد یکطرفه است و تنها شرطی است که خدا با ما کرده و فرموده: مرا بپرستید و شیطان را عبادت نکنید.

در صورتی که باید قبول شرط و تعهد به یکتا پرستی از جانب ما باشد و پیمان از سوی ما برخیزد، باید ما به او وعده دهیم که جز او را نپرستیده و فقط او را عبادت نمائیم، در غیر این صورت شاید عده‌ای شرط خدا را قبول نکرده و در نتیجه، مسئولیتی در مورد خویش احساس نکنند! زیرا اقرار و اعتراف باید از زبان ما باشد.

در پاسخ می‌گوئیم:

تمام مردم و کلیه افراد بشر در برابر این شرط الهی بر دو قسمند، یا بوجود خدا معتقد و به آئین وی پایبند و معترفند و یا منکر خدا بوده و



نسبت به قوانین و مقررات الهی و برنامه‌های دینی بی‌بندوبار و نامعتقد می‌باشند.

در فرض دوم که بگوئیم به خدا و آئینش بی‌ایمان و سست عقیده‌اند، در این صورت باید گفت: اصلاً دعا و نیایش مطرح نیست و انتظار اجابت و لطف غلط است، زیرا دعا و تمنای از خدا مستلزم اعتقاد به وجود او و اعتراف و عمل به قوانین و دستورات وی می‌باشد.

در قسم اول که بگوئیم معتقد به خدا و پایبند به مقررات دینی هستند، باید گفت: در این صورت ناچارند این عهد را با خدا ببندد و شرط وی را تعهد نمایند.

زیرا پیمان به یکتاپرستی و توحید، با دستورات اسلام و قوانین دینی آمیخته و جزء لاینفک قرآن است.

آری، مردم مسلمان لااقل در هر شبانه روز ده بار این عهد را تجدید کرده و پیمان به یکتاپرستی را با خالق خویش تحکیم می‌نمایند، آنجا که در نمازها و نیایش خود به درگاه پروردگار تعهد کرده و می‌گویند:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

یعنی: پروردگارا، تنها تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری و استعانت می‌جوئیم. این جمله از نظر ادبیات عرب، حصر را می‌رساند یعنی عبادت و ستایش را تنها به ذات قدّوس حق اختصاص داده و کمک و استمداد را فقط از ناحیه او مجاز می‌داند.

توحید ایدۀ اصلی رسالت

عقیده به توحید و عمل به آن یکی از ارکان مهمّ اسلام و از برنامه‌های خلل‌ناپذیر و اوّلیۀ آن می‌باشد.

چه اینکه اوّل دستور آزادیبخش و زندگی ساز «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) متضمّن این اصل اصیل و حیاتی بوده و اسلام با توحید و یکتاپرستی آغاز گردیده است.

آری، «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) برای اثبات وجود خدا مبعوث نشد و هدفش از رسالت، معتقد نمودن مردم به وجود آفریدگار جهان نبود. زیرا در این مسأله همه متحد بودند و اقرار داشتند که بالأخره این جهان، خدا و این موجودات، خالق دارند.

لذا پروردگار در قرآن مجید خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ
الْشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ».

(۱)

یعنی: ای پیامبر اگر از مردم سؤال کنی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخّر کرده است؟ می‌گویند: خدا.



و نیز در همین سوره، آیه (۶۳) می فرماید:

«وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَاهُ بِهِ
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ».

یعنی: و اگر پرسشی کیست که فرو فرستاد از
آسمان، آب را و زنده گردانید بوسیله آن زمین را
بعد از مرگش؟ می گویند: خدا.

لذا «نبی اکرم» (صلی الله علیه و آله) در آغاز بعثت و ابتدای رسالت، به عنوان
عالی ترین برنامه حیاتی و نمایشگر روح آزادیخواه و سعادتبخش
اسلام فرمود:

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا».

یعنی: بگوئید نیست خدائی جز خالق یکتا، تا رستگار و پیروز شوید.
اینجا است که می گوئیم توحید و یکتاپرستی، اعتقاد ناگسستنی و
خلل ناپذیر مسلمانان است و باید مردم مسلمان به این حقیقت مهم اقرار و
اعتراف نموده و هر روز عهد خود را با خدای خویش تجدید نمایند و در
پیشگاه او پیمان ببندند که جز او را عبادت ننموده و خود را از بت پرستی،
شبهت پرستی، پول پرستی، مقام و جاه پرستی و عبادت هر چه غیر خدا
است پاک کرده و تنها در برابر ذات مقدس وی کرنش و عبادت نمایند.
بنابراین مسلمان واقعی آن کسی است که هم در وادی عبادت و
اطاعت موحد و یکتاپرست باشد و هم از نظر عقیده و جنبه های اعتقادی

دارای توحید و قائل به وحدانیت خدا بوده و از هرگونه شرک در عبادت و عقاید پاک و مبرّا باشد.

پروردگار متعال نیز می‌فرماید: شما به این عهد و پیمان خود عمل کنید و جز مسیر حقّ و رضای من راهی نیمائید، تا من نیز به وعده خود وفا کرده و دعاها و خواسته‌هایتان را بر اساس مصلحت و سعادتتان اجابت نمایم.

لذا مسلمانانی که انتظار دارند خداوند به خواسته‌هایشان پاسخ داده و دعا‌های آنها را مستجاب کند، باید با یک خودسازی و بازیابی کامل، وجود خویش را از هر چه غیر خدا و جز رضای او است بشویند و تنها به پرستش او و اطاعت از فرامین ارزنده و نظام عالی و آسمانی وی همّت گمارند.

این بود مختصری درباره یکی از علل مهمّ عدم استجاب دعا.

اجابت دعا بر اساس مصلحت و سعادت

البته ناگفته نماند، که گاهی ممکن است یک فرد مسلمان کاملاً موحد و معتقد باشد ولی پروردگار متعال بر اساس مصلحت و علمی که در نظر دارد، دعای او را اجابت ننماید.

زیرا اولاً آنچه ما درباره علّت عدم استجاب دعا گفتیم، یکی از بی‌نهایت دلائل و عواملی بود که در این زمینه وجود دارد و ثانیاً هر



کجا نامی از دعا و وعده اجابت او بردیم، این شرط در آن بود که گفتیم: پروردگار وعده داده که دعاهای مردم را بر اساس مصلحت آنها مستجاب کند.

آری، چه بسا اتفاق می افتد که انسان به علت بی اطلاعی و دید کوتاه و ضعیفی که نسبت به مسائل دارد حاجتی را از خدا طلب می کند، ولی چون آن خواسته به نفع سعادت او و بر اساس مصلحت وی نمی باشد، پروردگار حاجتش را رد کرده و خواسته اش را برآورده نمی سازد، درست مانند کودک کم درک و نادانی که چون از طیب، نان و یا غذای دیگری که برای او مضر است و مرضش را تشدید می کند، طلب می کند، پزشک دلسوز و مهربان، به این خواسته و میل او پاسخ نمی دهد و خواهشش را رد می کند، چون می داند که خوردن نان نه تنها بر وفق سعادت و مصلحت او نیست بلکه باعث شدت بیماری و احیاناً مرگ وی می شود، لذا از خوردن آن سخت جلوگیری می کند، خداوند متعال نیز با کمال رأفت و مهربانی تعهد نموده که در صورت یکتاپرستی و توحید، دعاهای مردم مسلمان و مؤمن را بر اساس مصلحت و طبق سعادت آنها اجابت فرماید و تا جائی که خواسته ها و خواهشهایشان بر وفق منافع کلی فردی و اجتماعی در جنبه های مادی و معنوی باشد به آنها پاسخ دهد.

معجزه، کرامت، سحر

در نامه‌ای سؤال شده:

فرق معجزه و کرامت و سحر چیست؟ و چرا
پیامبران معجزه می‌کرده‌اند؟

پاسخ ما:

قبل از اینکه فرق این سه موضوع معلوم گردد، لازم است معنی هر
یک توضیح داده شود تا پس از شناخت آنها، فرقشان روشن شود.

معجزه

معجزه در اصطلاح حقیقتی است که هیچ یک از افراد بشر به اتکای



نیروی بشری قادر به انجام آن نباشند و عجز و ناتوانی آنان در برابر انجام آن کار، ظاهر شود. (۱)

کرامت

کرامت اختیار اجرای امور خارق العاده از جانب پروردگار به بندگان «شایسته» خود، به جزای اعمال نیکوئی که انجام داده اند.

سحر

سحر هنری است که ساحر یا جادوگر بوسیله مهارت و سرعت کار، با استفاده از وسائل طبیعی چیزی را در نظر مردم فوق العاده یا غیر عادی نشان دهد.

خدعه و نیرنگ و ایجاد تخیلات موهوم در افراد و دقت در کار. (۲)
کاری که در آن فریبندگی و گیرندگی باشد. (۳)

جلوه دادن باطل به صورت حق و آن چه انسان، از حيله انجام می دهد. (۴)

۱- مفردات راغب.

۲- مفردات راغب.

۳- فرهنگ عمید.

۴- المنجد - اقرب الموارد.

فرقهای معجزه و سحر

یکی از فرقهای معجزه و سحر، این است که معجزه حقیقت است، ولی سحر، با استفاده از موادّ طبیعی، دگرگونه جلوه دادن عمل و کاری است، به صورتی دیگر و حقیقت خارجی ندارد.

معجزه، امر خارق العاده‌ای است که خداوند متعال توسط پیامبر یا امام انجام می‌دهد و بوسیله آن، حقّی اثبات شده و ثبات رسالتی تحکیم می‌یابد.

ولی سحر، هنرنمایی و چشم بندی و عمل زیرکانه‌ای است که برای بد جلوه دادن حقایق و تحریف واقعیتهای بکارگماشته می‌شود.

معجزه مخصوص خدا است که بوسیله انبیاء یا ائمه انجام داده می‌شود و تعلیم‌گرفتنی نیست.

هر چه مردم بکوشند و تعلیم گیرند مانندش را نمی‌توانند بسازند. ولی سحر، آموختنی و فراگرفتنی است و آگاهی به فنون و اسرار آن، راه را برای سحر کردن دیگران هم باز می‌کند و می‌توان آن را بوسیله آموزش و تعلیم، یاد گرفت.

معجزه، را پیامبر می‌تواند طبق خواسته مردم و به مقتضای نیاز آنان (به فرمان خدا) عملی کند، ولی سحر از محدوده فراگیری و آموخته شده، قدم فراتر نمی‌گذارد و فنون و رموزی را که ساحر قبلاً تجربه کرده عرضه



می‌کند و از انجام عمل زیاده بر حد تعلیم، عاجز است.

چند نمونه

به عنوان نمونه، حضرت «صالح»، پیامبر راستین خدا به تقاضای امتش که شتری با خصوصیات فراوان از دامنه کوهی از او خواستار شده بودند (به اراده و امر الهی) شتری طبق آنچه خواسته آنها بود از کوه بیرون آورد.

یا، حضرت «موسی» به هنگامی که در رود نیل با ایرادهای سرسختانه بنی اسرائیل مواجه شد که: «ما دوازده طایفه‌ایم، ... دوازده راه برای عبور از رود می‌خواهیم، ... ترس غرق شدن قبایل دیگرمان ما را نگران ساخته، باید دیوارهای نیلگون رود نیل، مشبک و پنجره پنجره باشد، ... و ... و ... (با امر و اراده خدا) آنچنان که آنان خواسته بودند، به نیروی «اعجاز» می‌سازد و آنها عبور می‌کنند».

یا حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) هشتمین پیشوای دادگستر جهان تشیع، در مجلس «مأمون» خلیفه ستمگر عباسی به هنگام برخورد با افسونکارها و جسارت‌های «حمید بن مهران»، که قصد استهزاء حضرتش را داشت، به تقاضای حاضرین و اصرار شدید مأمون، دو نقش شیر را (که بر پرده کشیده شده بودند) به نیروی خارق العاده و خلاقیت حیرت‌انگیزی که خدا در سلاله نبوت قرار داده، امر به خوردن حمید می‌فرماید و با کمال

اعجاب و حیرت (طبق نقل همه تواریخ) آنچنان به حمید حمله‌ور می‌شوند که در چند لحظه کوتاه او را دریده و اثری از وجود جنایتکارش باقی نمی‌گذارند.

دیگر از فرقه‌های سحر و معجزه: سحر تبدیل دروغین شیئی به شیئی دیگر، در اثر افسون و حيله است ولی معجزه، تغییر ماهیت دادن و حقیقت ثانوی شدن در شیئی معجزه شده است.

به عنوان مثال ریسمانها و طنابهایی که ساحران زمان حضرت «موسی» (علیه السلام) در اثر جادو و سحر، در انتظار و مخیله حاضرین به صورت مارها و حیوانات جنبنده درآورده بودند. (۱)

عصای حضرت موسی که (به اعجاز و اراده الهی) به اژدهای مهیبی تبدیل شده؛ تمام جادوها و ساخته‌های آنان را خورد و نه تنها آنها را پس نداد، بلکه «به کلی معدوم ساخت».

اژدهائی با تمام خصوصیات و حقیقتی اعجاب‌آور، دارای دهان و دندان و سائر اعضا، که به آسانی قدرت بلعیدن و خوردن آن همه ریسمان و طناب را داشته و آنها را از صحنه طبیعت محو کند و سپس به فرمان پروردگار به صورت عصا و چوب اول درآید جز معجزه و امر

۱ - سورة طه، آیه ۶۶: «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى»، (خیال می‌کند که جادوی آنها

حرکت می‌کند).



خارق العاده چیز دیگری نخواهد بود.

در مجلس حمید بن مهران نیز، پس از دریدن او و محو کردنش (به اعجاز و کرامت امامت) دو شیر ژیان و مهیب به صورت اوّل (که نقشی بر پرده بودند) درآمدند.

مأمون تقاضای استرداد او را کرد و از پیشگاه حضرتش، برگشت وی را درخواست نمود، حضرت فرمودند: «اگر عصای حضرت موسی مارها و حیوانات ساخته دست ساحران را رد می کرد حمید نیز بر می گشت». اشاره به آنکه او به کلی معدوم شده و نیست گردیده است.

کرامت

درباره نیکوکاران و متّقین نیز، همین بیان صدق می کند زیرا در آیات بسیاری از قرآن، خداوند بزرگ، شرافت و فضیلت را به تقوی و درستی و فکر صحیح و عمل شایسته دانسته و تنها ایمان و تقوا را وسیله برتری می داند.

در آیه (۱۳) سوره حجرات می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ» یعنی: گرامی ترین شما نزد خدا، متّقی ترین شما است.

با توجه به معنی کرامت (که در اوّل بحث متذکر شدیم) هیچ گونه استبعادی ندارد که پروردگار، به خاطر تجلیل از زحمات طاقت فرسای صالحین و تشکر و قدردانی از مجاهدتهای پیگیر و تلاشهای

خستگی ناپذیر آنان در راه اجرای اوامر الهی و بکار بستن دستورات او، بدست آنها عمل خارق العاده‌ای را جاری کند یا دعای آنها را «درباره شفای امراض یا رفع گرفتاریهای شدید» (حتی بوسیله روح آنها) مستجاب کند و تقاضای آنها را (در موارد گوناگون) مورد قبول درگاه ربوبی خویش قرار دهد.

چرا خدا معجزه را خودش انجام نمی‌دهد؟

در اینجا ممکن است اشکال شود اگر معجزه فعل خدا است چرا خودش انجام نمی‌دهد؟
چرا آن را بدست پیامبر یا امام عملی می‌سازد؟

پاسخ ما:

خداوند می‌خواهد بوسیله اعجاز، حَقّانیت و رسالت پیامبرش را اثبات کند که چون او مدّعی است که از جانب خدا آمده و دستوراتی را که آورده، دستورات او است و با خدا ارتباط دارد، خدا هم برای اینکه ارزش و اهمیت نبوّت پیامبرش را به مردم آشکار ساخته و واقعیت او را بیان کند، به دست او کارهایی را انجام می‌دهد که انجام آنها از عهده انسانهای دیگر خارج و به هیچ وجه توان انجام آنها را ندارند.

و این خود وسیله‌ای است برای اثبات نبوّت و ارزش و محبوبیت پیامبر در نزد خدا که با دعای او کور مادرزاد که هیچ گونه احتمال بینائی در



او نبوده شفا یافته و یا ماه به دو نیم گشته و سایر معجزاتی که در تواریخ صحیح و مستند نقل شده است.

جاری کردن معجزات بدست «انبیاء و ائمه» (علیهم السّلام) راهی است به سوی شناخت واقعی آنها که وسیله فیض خالق بر بشرند و سعادت و خوشبختی در سایه اجرای دستورات آنها است.

ذکر مصیبت و ضعف ائمه (علیهم السّلام)

طی نامه‌ای از خرّمشهر سؤال شده: چرا بیشتر
و عاظ «ائمه اطهار» (علیهم السّلام) را ضعیف و بیچاره
معرفی می‌کنند و ذکر مصیبت می‌خوانند؟

پاسخ ما:

بعضی گمان می‌کنند ذکر چهارده سال زندان بودن حضرت
«موسی بن جعفر» (علیه السّلام) یا با لب تشنه شهید شدن «حسین بن علی» (علیه السّلام)
دلیل ضعف و بیچاره‌گی آنها است.
در صورتی که اگر یک توجه عمیق به مکتب انقلابی اسلام و رهبران



آن بشود عکس این مطلب آشکار می شود.

حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) با آن فداکاری بی نظیری که در راه به ثمر رساندن هدف انسان ساز اسلام در کربلا انجام داد، با کمال مردانگی، به جهان اثبات کرد که اگر کسی تشخیص داد عقیده اش به نفع توده ها و انسانها است، باید تا سر حدّ جان استوار باشد.

این خود نمونه دلیری و شجاعت و استقامت است که تا آن حد در راه عقیده، پایداری می کند که حتی حاضر است فرزند خردسالش نیز در این راه شهید شود.

عده ای گمان می کنند اطلاق لفظ مظلوم بر امام حسین و سائر «ائمّه» (علیهم السلام) ضعف و بیچاره گی آنها را می رساند و مثلاً بهتر بود گفته شود مبارز یا مجاهد، در حالی که توجه به این نکته مطلب را واضح می کند:

مظلوم اسم مفعول است یعنی کسی که به او ظلم شده و ستم دیده است. مسلم است که مظلوم، از ظالمی ستم دیده و اسم مفعول بدون اسم فاعل غلط است یعنی ستم کننده ای در برابر این مظلوم بوده که با کمال بی پروائی و زورگوئی، مرتکب جنایت شده تصمیم داشته نور این پیشوای آزاده و دلسوز را که جز برای رضای خدا که نجات توده محروم از ستمگران و معبودهای باطل است هدف دیگری نداشته خاموش کند.

بنابراین ائمّه را مظلوم نامیدن خود وسیله بسیار متحرّکی برای جنبش افکار خواب آلود و اذهان جامد است و چهره کریه و مکارانه ستمگر را از

پشت پرده‌های قرون، به وضوح نشان می‌دهد که چگونه عزیزترین ناموس آفرینش را برای مقاصد شوم و پست مادی و شهوات چند روزه خود و اطرافیان مزدور در سخت‌ترین شرائط قرار داده و با بدترین وضعی، بی‌رحمانه آنها را شهید می‌کنند.

صرف نظر از اهمیّت بسزائی که فاجعه عاشورا در پیشبرد سیر تکاملی تاریخ دارد، توجّه به هر نکته از وقایع زندگی «ائمه اطهار» (علیهم السلام) مردانگی و عظمت روحی و آزادگی آنان را اثبات می‌کند، نه ضعف و بیچارگی.

و عاظمی که هدف آنها ابلاغ رسالت الهی است و خود را مسئول می‌دانند، باید ضمن یادآوری از وقایع روز عاشورا یا جریان شهادت «ائمه» (علیهم السلام) نقش شهادت، اهمیّت مبارزه و ارزش کار و هدف آنها را به مردم بگویند.

یادآوری واقعه شهادت باید دوستان «ائمه» (علیهم السلام) را به پیروی از ایده و فکر آنها وادار کند نه اینکه فقط به ذکر مصیبتی قناعت شود و بهره‌برداری فکری و عملی نشود.

کشته شدن حضرت «امام حسین» (علیه السلام) درسی است برای همه آنهائی که فکر اصلاح و حکومت حقّه الهی را در سر می‌پروراندند.

ائمه ضعیف نبودند بلکه ضعیف آنهائی هستند که برای مال و ثروت دنیا حق و حقیقت را لگدمال می‌کنند، ضعیف آن کسی است که فکر



می‌کند حسین را که کشت، عقیده و فکر او هم کشته می‌شود و دنیا
شش‌دنگ ملک او خواهد شد.

امواج ضدّ اموی پس از عاشورا

یک بررسی کوتاه به انقلابهای بعد از کربلا گسترش موج نوسان‌خیز
انقلاب حضرت «حسین» (علیه السلام) را برای ما روشن می‌کند، آری پس از
شکست ظاهری حضرت «حسین» (علیه السلام) که بدست یزید جنایتکار و
عمّالش انجام گرفت از هر گوشه عَلم مخالفت با حکومت ظالمانه امویان
بلند شد و مظلومیت حضرت «اباعبدالله» (علیه السلام) موجب بیداری مردم
گردید تا جایی که در زمان حکومت امویان مختار ثقفی به عنوان انتقام از
کشته‌شدگان راه حقیقت قیام کرد اکثر کسانی را که در کربلا در کشتن امام
حضرت «حسین» (علیه السلام) شرکت داشتند به بدترین وضعی به قتل رسانید.
«یزید بن علی بن الحسین» (علیه السلام) و «یحیی بن زید» و «صاحب الزید» و «محمد
دیباج» و دلاوران دیگر از کسانی هستند که از کشتن حضرت «امام حسین»
(علیه السلام) به خود آمدند و زندگی مذلت‌بار را نپسندیدند.

ذکر مصیبت و شهادت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) بهترین وسیله
سازندگی جامعه‌ها است که چگونه یک رجل الهی، یک مرد حقیقت‌جو،
برای روشن کردن افکار جامد و خواب‌زده مردم تا آخرین لحظات حیات
از عقیده خود دست برد نداشت تا به شهادت رسید.

بگذریم از اینکه امروز به علل زیادی که اینجا جای شرحش نیست بهره‌ صددرد مثبت از مجالس سوگواری برده نمی‌شود.

ولی مجالس صحیح سوگواری که وعظ بزرگ در آن از معارف اسلام سخن می‌گویند، در واقع ذکر مصیبت وسیله‌ای برای پخش معارف و حقایق اسلام است.

زیرا اگر مجلس یک ساعت به طول انجامد فقط چند دقیقه‌ای ذکر مصیبت است و بقیه در پیرامون مسائل مختلف اجتماعی و فکری مذهبی است.

بنابراین فکر اینکه ذکر مصیبت، ائمه را ضعیف می‌کند پس نباید مجالس وعظ و روضه‌خوانی بر پا شود فکر استعماری است.

و با القاء این فکر می‌خواهند مردم را در سایه نبودن وسائل تبلیغی و مجالس سوگواری از حقایق و معارف اسلام دور نگه دارند.



اسلام و آزادی

توسط نامه‌ای از تهران سؤال شده: آزادی چیست؟ و آیا دین اسلام به آزادی بشر کمک کرده است یا خیر؟

ما پاسخ این سؤال را در جزوات قبل به قطع جیبی چاپ و منتشر کرده‌ایم و چون آن جزوه کمیاب شده به عنوان تجدید طبع همان مطالب را در اینجا به چاپ می‌رسانیم.

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال ناگزیریم معنی آزادی را شرح دهیم و سپس ببینیم آیا دین اسلام به آزادی بشر کمک کرده است یا خیر؟

به عقیده اکثر دانشمندان بزرگ جهان که مطالعاتی را اطراف ادیان عالم داشته‌اند دین مقدس اسلام برای تأمین آزادی بشر آمده و آن اندازه که این دین مقدس به حریت بشر کمک کرده هیچ مذهب و مکتبی نتوانسته تا آن درجه در این راه قدم ارزنده‌ای بردارد.

«لوی تاماس» دانشمند معروف می‌گوید: «محمد» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله) پیشوای اسلام برای آزادی بشر قیام نمود و مسلمانان را از قید هوای نفس رهایی بخشید».

برای اثبات این مدّعی اوّل باید معنی آزادی و حریت را دانست و آن را برای بشر عاقل تصوّر نمود سپس درباره دین مقدس اسلام قضاوت کرد.

مسلم آزادی بشر وقتی صورت حقیقت به خود می‌گیرد که انسان در انجام هر عمل و اظهار هر عقیده‌ای آزاد باشد و هیچ گونه رادع و مانعی نداشته باشد، نه عقل و مذهب بتواند او را مقید کند و نه شهوت و نفس، او را محدود سازد تا هر عملی که مطابق خواسته او باشد بتواند انجام دهد و آزادی مطلق و بدون قید و شرط خود را تأمین نماید.

ناگفته پیدا است که این چنین آزادی مخالف مصالح فردی و اجتماعی بشر است زیرا انسان دارای دو نیروی قوی است که یکی او را به سوی سعادت و خوشبختی راهنمایی می‌کند (به نام عقل و خرد) و دیگری او را به طرف بدبختی و شقاوت می‌کشاند (به نام شهوت و هوای نفس).



البته پیدا است که انسان نمی تواند در همه حال از قید هر دو نیرو آزاد باشد تا در نتیجه حریت مطلق خود را حفظ کند (چون در اکثر موارد نفس با عقل مخالفت می کند) پس ناچار بشر باید تابع یکی از این دو نیرو بوده و خود را از قید دیگری آزاد نماید.

معنی آزادی

در کتب لغت و کلمات پیشوایان دین مقدّس اسلام به تابعین هر یک از این دو نیرو کلمه آزاد اطلاق شده چون هر یک از آن دو دسته از قید هوای نفس یا عقل و خرد آزادند.

حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) کنار کشته سرباز وارسته و آزاد فکر اسلام که خود را از قید هوای نفس و زندگی نکبت بار خلاص کرد فرمود:

«بَخَّ بَخَّ أَنْتَ حَرَكَمَا سَمَّيْتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

(مرحبا به تو در دنیا و آخرت آزادی همان طور که نام تو را حرّ گذارده اند).

و همچنین وقتی حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) از در خانه بُشر حافی عبور می کند و می شنود او مشغول نواختن موسیقی است از کنیزی که درب خانه او ایستاده بود می پرسد: آیا صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیزک در پاسخ عرض می کند: آزاد ...



حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) می فرماید: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و پروردگار خود را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

ولی به طور اکثر، این کلمه بر کسی که خود را از قید شهوت و هوای نفس رها کرده و تابع عقل و خرد گردیده اطلاق شده است چنانکه در روایات زیادی کلمه احرار و حرّ به این دسته گفته شده و «ائمه اطهار» (علیهم السلام) این افراد را آزاد مردان حقیقی می دانند.

ترجیح با کدام طرف است؟

تردیدی نیست که اگر بشر بتواند در سایه آزادی سعادت خود را تأمین کند و یا آزادی دائمی برای خود فراهم آورد از آن آزادی چند روزه که موجب بدبختی و شقاوت انسان می گردد بهتر است.

و بلکه این آزادی را باید حقیقی دانست ولی آزادی از قید عقل و عبودیت پروردگار را عین رقیت و بدبختی به حساب آورد.

«ویکتور کوزن» می گوید: (آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام دهیم بلکه آن است که آنچه را حق داریم بکنیم).^(۱)

درباره این آزادی است که دانشمندان بزرگ اروپا قلم فرسائی کرده و



می‌گویند: (آزادی، حیات و سعادت بشر را تأمین می‌کند).

«اپیکنیستوس» می‌گوید: (آزادی بزرگترین عطیه و موهبتی است که به انسان عطا شده و در قبال آن نعمات و عطایای دیگر پوچ و ناقابل و بی‌مصرف می‌باشد).^(۱)

«چالز فوکس» دربارهٔ این نحو آزادی بشر می‌گوید: (جای شک و شبهه نیست که فضائل انسان همه بسته به آزادی است در خاک حاصلخیز آزادی است که ملکات فاضله ریشه می‌گیرد و پرورش می‌یابد).^(۲)

اسلام بشر را آزاد کرد

دین مقدس اسلام هم تمام همّتش این بوده که بشر را از قید شهوت و هوای نفس و بدبختی آزاد کند و او را با پیروی از عقل و خرد به سعادت جاویدان و آزادی حقیقی برساند و از زیر بار رقیت و عبودیت غیر خدا نجات دهد لذا در قرآن مجید خدای تعالی مکرّر بشر را از متابعت هوای نفس بر حذر داشته و با جمله: «افلا تعقلون و افلا تفکّرون» یعنی: (چرا عقل و خرد خود را به کار نمی‌اندازید؟ و از آن بهره نمی‌برید به پیروی از عقل و خرد وادار کرده است) و حضرت «علی» (علیه السلام) فرمود: «لا تکن عبد غیرک و قد

۱ - اندیشه‌های مردان بزرگ.

۲ - اندیشه‌های مردان بزرگ.

جعلك الله حراً» یعنی: بنده دیگران مباش زیرا خدا تو را آزادمرد آفریده است.

آزادی مذهب

حتی در موضوعی که اخیراً دنیای متمدن بر سر آن غوغائی بر پا کرده است و آن را جزء اعلامیه حقوق بشر قرار داده و با زحمات فوق العاده ای می خواهد ملل مختلف عالم را در مقابل آن تسلیم کند «آزادی مذهب است».

اسلام از روز نخست آن را به مرحله عمل گذارده و با آسانترین وجه انجام داده است قرآن کتاب آسمانی مسلمین می فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» راه هدایت و ضلالت، طریق سعادت و شقاوت واضح گردیده است و در دین و انتخاب مذهب هیچ گونه اکراه و اجباری نیست.

ناگفته پیداست که وقتی راه سعادت و شقاوت بوسیله یکی از انبیاء که وظیفه او ارائه طریق بوده است معلوم گردید، علوم و معارف حقّه را و به طوری که همه افراد متوجه شوند توضیح داد یک فرد عاقل گفتار و کلمه حقّ او را با عقل و وجدان خود سنجید و دانست که راه سعادت و صراط مستقیم همان دستوراتی است که از ناحیه این پیغمبر داده شده است و آن طریق را برای رسیدن به خوشبختی و موفقیت خود انتخاب نمود این



چنین کسی از نعمت آزادی کامل برخوردار شده و با حریت و خواسته طبیعی خود، مذهبی را انتخاب نموده است.

دین مقدس اسلام تا توانسته همین هدف را تعقیب کرده و در مرحله اول بشر را به علم و دانش دعوت نموده و او را وادار به تفکر و تعقل در آیات و شگفتیهای خلقت کرده تا آزادانه اساس و پایه اولیه اسلام «توحید و خداشناسی» را با فهم و درک خود معتقد شود.

قابل توجه اینکه اگر کسی اعتقاد به پروردگار را از این راه تحصیل نکرده باشد و بلکه نام خدا را تنها از دیگران فرا گرفته باشد و اذعان قلبی و اعتقاد حقیقی به آفریدگار جهان نداشته باشد از نظر دین مقدس اسلام این چنین کسی خداشناس محسوب نمی شود.

و همچنین این موضوع باید کاملاً در تمام اصول عقاید اسلام رعایت شود و کوچکترین مسأله اعتقادی اسلام را نباید مردم مسلمان از دانشمندترین افراد بشر تقلید کنند.

عجیب تر آنکه اگر انسانی از روی نادانی و تعصب جاهلانه حاضر نشد که برای تأمین سعادت خود دین مقدس اسلام را بپذیرد و بنای تجاوز به مسلمانان را هم نداشت می تواند با دادن جزیه (که در واقع دستمزد حفظ او است) آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کند و حتی قرآن برای پناهندگان به اسلام صریحاً به «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) دستور داده که باید با کمال رأفت و مهربانی با آنها رفتار کنی.



در سوره توبه پس از آنکه خدای تعالی به گوشه‌ای از فساد و اخلاک‌گریهای کفار اشاره می‌کند می‌فرماید:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ».^(۱)

یعنی: اگر کافر یا مشرکی از تو پناه خواست او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محلّ امان خویش برسان این برای آن است که آنان نادانند.

در این آیه دقت کنید علاوه بر آنکه «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) باید به پناهندگان کفار پناه دهد وقتی هم که خواستند برگردند باید او را به محلّ امنش برسانند.

خلفاء حقّ اسلام مانند حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) هم احدی را به بیعت و اقرار به عظمت خود وادار نمی‌کردند و مردم را به حال خود وامی‌گذاشتند.

یک نمونه تاریخی

وقتی که حضرت «علی» (علیه السلام) به خلافت مستقر شد چند نفر از مسلمانان خدمت آن حضرت رسیده گفتند: میل نداریم که با شما بیعت



کنیم آیا ما را به این کار مجبور خواهی کرد؟^(۱)

آن حضرت با کمال ملایمت بدون آنکه ناراحت شود فرمود: در صورتی که خلاف مصالح مسلمانان اقدامات خرابکارانه‌ای نکنید من شما را مجبور به بیعت نمی‌کنم، بعد هم حضرت «علی» (علیه السلام) نسبت به آنها سختگیری نکرد و بلکه با آنان مهربانی و خوش خلقی می‌نمود با آنکه اگر عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص با او بیعت می‌کردند برای پیشرفت ظاهری و خلافت آن حضرت بسیار نافع بود ولی چون این بیعت روی میل آنان انجام نمی‌شد و مخالف آزادی این افراد بود حضرت «علی» (علیه السلام) آنان را مجبور نکرد و آنها با همان حال در زمان خلافت آن حضرت بسر می‌بردند.

این است معنی آزادی مذهب که در حقیقت اسلام آن را عملی کرده است و درباره افراد بشر اجراء نموده است.

آزادی فکری

موضوع دیگر که در اعلامیه جهانی حقوق بشر دیده می‌شد و در گوشه و کنار بعضی افراد جاهل آن را تنها زائیده فکر دانشمندان غرب می‌دانند آزادی فکر و وجدان است.

۱ - از آن جمله عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص بود.



یکی از نویسندگان معروف مصری در کتاب «شبهات حول الاسلام» می‌گوید: با مرد طبیعی مذهبی روبرو شدم و او ابتدا با من شروع به بحث کرد و گفت: تو فکری آزاد نداری.

گفتم: چرا؟

گفت: مگر معتقد به خدا نیستی؟

گفتم: چرا معتقد به خدایم.

گفت: لابد نماز هم می‌خوانی و روزه هم می‌گیری؟

گفتم: آری!

گفت: پس تو روشنفکر نیستی.

دوباره گفتم: چرا آزاد فکر و روشنفکر نباشم؟

گفت: چون تو معتقد به خرافات و چیزهائی که اصلی ندارد می‌باشی.

گفتم: مگر تو به چه معتقدی؟ آیا این مخلوقات را که آفریده؟ و این

حیات را چه کسی به آنان داده است؟

گفت: طبیعت.

گفتم: طبیعت چیست؟

گفت: قوه‌ای است که دیده نمی‌شود و حدودی ندارد ولی مظاهری

دارد که بوسیله حواس، درک می‌گردد.

گفتم: عجب! من گمان می‌کردم تو می‌خواهی مرا از اعتقاد به نیروئی که

دیده نمی‌شود بازداری و نیروئی که معلوم است و دیده می‌شود به من



معرفی کنی ولی اگر آزادی و روشنفکری تو اعتقاد به قوه ناپدید باشد که دیده نمی شود و کوتاهی فکر من هم اعتقاد به قدرت و نیروی مخفی و ناپیدی باشد که او هم دیده نمی شود پس چه فرقی میان من و تو است؟ چرا می خواهی با این اعتراضات خدائی را که به او اطمینان خاطر پیدا کرده و راحتی و سلامتی من بسته به اعتقاد و ایمان به او است از من بگیری و در مقابل طبیعتی را که نه شعور دارد نه پاسخ سؤال مرا می دهد و نه کلام مرا می شنود به من بدهی؟

این نمونه ای از طرز فکر یک عده افرادی است که گمان کرده اند اسلام با آزادی فکر بشر مخالف است.

«متسکیو» می گوید: (بشری که حق اظهار عقیده و بیان فکر خود را نداشته باشد موجود زنده محسوب نمی شود)^(۱)

دین اسلام و فطرت

بزرگترین قدمی که دین مقدس اسلام برای آزادی فکر بشر برداشته و با این وسیله به رشد و موفقیت او کمک کرده است، این است که تمام قوانین و اصول اعتقادی اسلام با فطرت پاک موافقت دارد و در تمام موارد دستورات قرآن و اسلام به عنوان یادآوری و تذکر بیان شده است،

۱ - اندیشه های مردان بزرگ.

راه خداشناسی را با سهل ترین دلائل که مورد قبول همه افراد، واقع می گردد به روی بشر باز کرده و در شناسائی کامل پروردگار، راهنمای فکر و وجدان او بوده است، گاهی فکر بشر را به طرف آسمانها سوق داده و از آن راه، پدید آورنده کرات و افلاک را به او نشان می دهد و گاهی درختان سرسبز و موجودات زنده را با او در میان گذاشته و قدرت خدای بزرگ را به یاد او آورده است.

دانشمندان بزرگ روز، تنها رویه استدلال اسلام و قرآن را در موضوع خداشناسی تعقیب کرده و می گویند: «بهترین وسیله برای تربیت افکار در پیشرفت خداشناسی و عقاید، این است که بشر را به طبع فطری خود واگذار نمایند و برای پیشرفت فکر او نشانه های خدا را به یادش آورند، او را از کج رویها و انحرافات ضد فطرت جلوگیری کنند».^(۱)

این عمل را اسلام در موضوع اثبات وجود خدا با جدّیت فوق العاده ای تعقیب کرده و به آزادی و پرورش فکر بشر کمک کرده است همچنین در مسأله نبوت، قرآن می گوید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^(۲)

۱ - کتاب اثبات وجود خدا مدعی ما را ثابت می کند.

۲ - سوره سبا، آیه ۴۶.



یعنی: بگو من شما را یک اندرز می‌دهم اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید (فکر خود را پرورش دهید) سپس ببینید اینکه تا امروز همدم شما بوده (پیغمبر اسلام) جنونی ندارد و بلکه برای شما جز ترساننده‌ای قبل از وقوع عذابی سخت پیش نیست.

این آیه و چند آیه دیگر که موضوع نبوت را تعقیب می‌کند مردم جهان را به تفکر وادار کرده و کسانی را که عقل و فکر خود را آزاد نمی‌گذارند و از فعالیت‌های حیاتی آن جلوگیری می‌کنند و در امور اعتقادی و مذهبی دقت کاملی نمی‌نمایند از هر حیوانی پست‌تر دانسته و می‌گوید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^(۱).

یعنی: بدترین حیوانات از نظر ارزش، در نزد خدا کسانی هستند که کر و کور (وار) عقل خود را بکار نمی‌اندازند.

این است معنی آزاد گذاردن فکر که در حقیقت اسلام آن را عملی کرده و مردم را به پرورش عقل و خرد وادار نموده است و این بود معنی حقیقی آزادی فکری و امنیت کامل شخصی که مادهٔ سوّم اعلامیهٔ جهانی



حقوق بشر را تشکیل می دهد. (۱)

چرا اسلام جنگ کرد؟

ممکن است سؤال شود: اگر اسلام آزادی فکر و مذهب را برای بشر تجویز کرده پس چرا این همه جنگ و خونریزی در صدر اسلام انجام شد و مردم را به ضرب شمشیر زیر پرچم اسلام وارد کردند؟

در جواب می گوئیم: اولاً اکثر غزوات اسلامی، دفاعی بوده و جنگ ابتدائی نبوده است تا این سؤال پیش آید و هر کجا که جنگ را برای مسلمانان جایز دانسته باز تنها به منظور آزادی بشریت بوده است. جنگهای اسلامی، بر ضدّ رژیمهای فئودالی و حکومتهای استبدادی است.

جنگهای اسلامی، بر ضدّ پرستش فردی از افراد بشر و رهائی یافتن مردم از زیر بار ظلم و ستم متجاوزین است.

جنگهای اسلامی، بر ضدّ خرافات و اوهام و افسانه ها است. جنگهای اسلامی، برای بدست آوردن آزادی حقیقی و صحیح

۱ - ماده سؤم اعلامیه جهانی حقوق بشر این است (هر کس حق زندگی آزادی و امنیت

شخصی را دارد).



بوده است.

جنگهای اسلامی، برای سرکوبی سرمایه‌داران جنایت‌پیشه و ستمگران بی‌رحم است.

جنگ در اسلام همان صلح جهانی است که امروز ملل مترقی عالم انتظار آن را می‌کشند.

جنگ در اسلام برای از بین بردن تبعیضات نژادی که بر ضدّ انسانیت بوجود آمده و می‌خواهد آزادی و حریت بشر را ریشه کن کند می‌باشد. این جنگ بر ضدّ استعمارگرانی است که می‌خواهند دیوار فولادی دور ملت‌های اسلامی بکشند و آنها را از علم و معرفت و تمدن و حیات دور سازند.

تاریخ اسلام گواه است

شما در تاریخ اسلام دقت کنید، گفتار ما را ثابت شده می‌یابید صاحب کتاب «اسلام و صلح جهانی» می‌نویسد:

«ریاح بن ربیع» نقل می‌کند: در یکی از جنگ‌ها با «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) بودم، «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) جنازه زنی را دید ایستاد و فرمود: «چرا این را کشتند؟ این که سزاوار کشتن نبود» و سپس به یاران خود رو کرد و به یکی از آنها گفت: «زود خود را به خالد بن ولید برسان و بگو نبایستی کودکان و مزدگیران و زنان کشته شوند».



«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) برای ارتش مسلمین هنگامی که آمادۀ حرکت برای جنگ موته بودند خطبه‌ای خواند و در آن خطبه چنین فرمود:

«ستجدون فیها رجالاً معتزّین النَّاسُ فَلاتتعرَّضوا
لهم، لاتقتلن امراً ولا صغیراً ضرعاً ولا کبیراً فانیاً ولا تقطعن
نخلاً ولا شجراً ولا تهد من بناءاً».

یعنی: ای مردم مسلمان! در این جنگ به دسته‌ای از رهبانان که در صومعه و عبادتگاههای خود جای گرفته‌اند برخورد می‌کنید مبادا آنان را به قتل برسانید و متعرّض آنها شوید. زنان و کودکان شیرخوار، پیرمردان زمین‌گیر را نکشید، به باغها و درختان آسیبی نرسانید منازل و ساختمانهای دشمن را ویران ننمائید.

اسلام جنگ کرد برای آنکه موانع آزادی بشر را از پیش پای او بردارد لذا در این داستان و تاریخ می‌خوانیم که به زنان و کودکان کفار ترحم می‌کند و مانع کشتن آنها می‌گردد، پس اگر جنگ بر ضدّ کسانی باشد که با آزادی بشر مخالفند عین آزادی است و واقعاً اگر چنان جنگهایی واقع نمی‌شد دین مقدّس اسلام به حریت و آزادی بشر خدمت و کمکی نکرده بود.

این بود معنی آزادی فردی بشر که اسلام و علم برای آن اهمّیت زیادی قائل است.



آزادی اجتماعی

اما آزادی اجتماعی از نظر دین مقدّس اسلام:

ما به کسانی که می‌گویند اسلام با آزادی بشر مخالف است می‌گوئیم: آیا برنامه‌های عمیق آن را در این باره مطالعه نموده‌اید؟ آیا می‌گوئید بشر از قوانین اجتماعی اسلام بی‌نیاز است؟ یا آنکه دستورات این دین مقدّس را برای دموکراسی اجتماعی ناقص فرض کرده‌اید؟ شاید یک عده بی‌خردان معتقدند که در میان بشر نباید قانون واحدی حکمفرما باشد تا مبدا به آزادی آنان لطمه وارد آورد.

ولی پاسخ این است که شکی نیست انسان احتیاج کاملی به هم‌نوع خود دارد و به اصطلاح (مدنی بالطبع) است.

«ابن مسکویه» در کتاب «طهارة الاعراق» می‌نویسد:

«انسان مدنی بالطبع است و معنی مدنی بالطبع

این است که تمام سعادت انسان نزد دیگران یافت

می‌شود محال است به تنهایی و انفرادی به سعادت

تام برسد».

مخصوصاً در نظر گرفتن اینکه اجتماع بشر رو به تکامل فکری گذاشته و دارای استعداد بیشتری شده است، که می‌تواند جنبه‌های معنوی و مادی را با هم جمع کند و چون دین مقدّس اسلام باید تا آخر دنیا باقی بماند و برنامه عملی جهانیان گردد رهبانیت مسیحیت را نسخ کرده و به مردم

مسلمان دستور داده است که آئین دوستی و اجتماعی را رعایت کنند. و از طرفی مسلم است که افراد بشر در یک حد نبوده و بلکه جمعی سرمایه دار و قدرتمند در اثر پیروی از خواسته های نفسانی خود حق ضعفا و بیچارگان را پایمال می کنند (چنانکه نمونه های آن را در قرون اخیر به چشم خود دیده ایم) لذا برای بوجود آوردن همکاری و معاشرت مسالمت آمیز در بین افراد بشر احتیاج کاملی به قانون واحدی که همه افراد در مقابل آن تسلیم باشند داریم.

«جنگ جهانی اول»

پس از جنگ بین الملل اول که در سال ۱۹۱۴ میلادی واقع شد و عالم بشریت از این جنگ خسارتهای فراوان دید (ضررهای مادی آن بماند) فقط یک قلم ۲۰ میلیون نفر از افراد اجتماع تلف و یا مفقودالآثر و ناقص الأعضاء شدند این فکر در میان سران بعضی ممالک و بلکه قاطبه مردم جهان پیدا شد که باید نقشه ای کشید که این کشتار مهیب دوباره تکرار نشود.

برای این منظور مصمم شدند یک سازمان عمومی تشکیل دهند و با یکدیگر مسائل بین المللی را حتی المقدور با مسالمت حل کنند در این موقع صلح نامه ای نوشته شد که مقدمه آن شامل ۱۲۱ ماده و اصل صلح نامه در ۴۴۰ ماده تنظیم گردید ولی رفته رفته در اثر بعضی عوامل شوم و نقض



قرارداد، بوسیلهٔ دول بزرگ از تعهد خود دست کشیدند و در جنگ جهانی دوم جامعهٔ بین‌الملل قادر به جلوگیری آن نشدند تا آتش جنگ برافروخته گردید که حدود شش سال این جنگ طول کشید بیش از چهل میلیون نفر از افراد بشر در این جنگ کشته شدند و عدهٔ زیادی هم زخمی گردیدند. وقتی دولتها اوضاع را به این وخامت دیدند دوباره متعهد شدند که تمام دولتها مانند افراد یک خانواده دور هم جمع شوند و در مسائل بین‌المللی با یکدیگر شور نمایند و در صورت تخلف افراد متجاوز را متقاعد کنند و اگر اصرار نمودند با همدستی یکدیگر او را در صحنه جهان تنها گذارند و حتی در صورت مقتضی با او مخالفت نمایند این منشور وقتی نوشته شد، پنجاه دولت آن را امضاء کردند و بر سر آن توافق نمودند و در دهم سپتامبر ۱۹۴۸ مطابق با نهم آذر ۱۳۲۷ مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر را تصویب نمود و آن عبارت از (۳۰) ماده است که به عقیدهٔ آنها ضامن صلح و امنیت جهان بشریت می‌باشد. این بود مختصری از تاریخ پیدایش سازمان بین‌الملل.

نتیجه گفتار

مقصود از نقل این تاریخ این بود که بدانید انسان بدون یک قانون واحدی که امنیت و صلح جهانی را تأمین کند نمی‌تواند زندگی آسوده‌ای بنماید پس حتماً افراد بشر به این قانون احتیاج دارند و الاً ضعف و

مستمندان پایمال اغنیا و قدرتمندان واقع می‌گردند و بلکه اساساً آزادی نوع بشر بستگی به این قانون داشته و مسلم بدون رعایت این قانون واحد همیشه اکثر افراد جهان تحت شکنجه متجاوزین قرار می‌گیرند ما در موارد متعددی ثابت کرده‌ایم که تمام این سی ماده قانونی که به این زحمات تهیه و تنظیم گردیده بهتر و کاملترش در ضمن قوانین عالیۀ اسلام وجود دارد بنابراین اسلام بهتر می‌تواند صلح و امنیت جهان را تضمین کند و آزادی کامل همه مردم دنیا را تأمین نماید.

چند نمونه از قوانین عالیۀ اسلام

ماده اول: اعلامیۀ جهانی حقوق بشر می‌گوید: (تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند) این ماده دارای سه جهت است:

یک - تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند.

اسلام علاوه بر آنکه از روز نخست همین هدف را تعقیب می‌کرده مکرر پیشوایان دین اسلام این جمله را صریحاً در ضمن سخنانشان گوشزد مردم مسلمان می‌نمودند.

منجمله؛ وقتی حضرت «علی» (علیه السلام) به خلافت ظاهری رسید اولین کلامی که در میان مسجد بالای منبر پس از حمد و ثناء الهی فرمود



این بود:

«ای مردم! از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولّد نگردیده و تمام فرزندان آدم از روز نخست آزاد بوده‌اند ... من در کتاب خدا دقّت کردم فرقی بین فرزندان اسماعیل که کنیززاده بودند و فرزندان اسحاق که آزاد بودند ندیدم ...»

جمله دوم از ماده اوّل می‌گوید:

(تمام افراد از لحاظ حقوق با هم برابرند).

اسلام برای از بین بردن امتیازات نژادی و طبقاتی مبارزاتی انجام داد، مردم آن روز با سه دسته از افراد بشر بی‌رحمانه معامله می‌کردند اسلام توانست با برنامه‌های مختلفی این سه دسته را از تحت شکنجه و تجاوزات ظالمانه اعراب نجات دهد و آنها را با اندرز و موعظه و برنامه‌هایی که مخالف اعمال آنان بود از آن تجاوزات باز دارد.

دسته اوّلی که اسلام همت گماشت آنان را از دست ستم بشر آن روز نجات دهد زنان بودند.

قرآن شرح حال عربها را در وقتی که چشمشان به نوزاد دختر خود می‌افتاد اینچنین بیان می‌کند:

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ

كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ يَتَوَارَىٰ مِنْ

(۱) **الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ** .

یعنی: و چون یکی از عربها را به دختر نوزادش بشارت دهند چهره اش تیره و سیاه گردد و غم زده شود، از قباحات چیزی که بشارتش داده اند از میان آشنایان خود دوری کند.

در همان موقع که مردم با دختران خود اینگونه رفتار می کردند خدا به پیغمبر اسلام دختری عنایت کرد و به آن حضرت دستور فرمود باید کمال لطف و محبت را نسبت به آن دختر انجام دهد و با همین اعمال و گفتار توانست دخترکشی که عادت دیرینه مردم جزیره العرب بود از بین ببرد.

دسته دوم

دسته دوم می که از نظر مردم جزیره العرب و بلکه تمام افراد بشر ارزشی نداشتند بردگان و سیاهان بودند عربها و حتی ممالک مترقی آن زمان بردگان را با حیوانات و سیاه پوستان را با بردگان فرقی نمی گذاشتند.

دین مقدس اسلام این اختلاف نژادی را با جمله **«لَا فخر لابیض علی الاسود»** از میان برداشت و عملی انجام داد که با بهترین و سهلترین وسیله اساس بردگی از بین برود که ما در بحث مستقلی این مسأله را شرح دادیم. **«بلال حبشی»** و سیاه پوست، مؤذن مخصوص **«پیغمبر اکرم»** (صلی الله علیه و آله)



شد و به این وسیله اختلاف نژادی در اسلام عملاً از بین رفت.

بزرگترین دلیلی که ثابت می‌کند این دین مقدّس می‌خواسته اساس اختلافات طبقاتی را از میان بردارد این است که بردگان و کنیزان را از آن ذلّت عجیب به اوج عزّت رسانید که اکثر مادران پیشوایان اسلام کنیز بوده‌اند، در آن روزگاری که کنیززادگی برای عرب ننگ بزرگی بود دین مقدّس اسلام با این عمل ننگ و زشتی این موضوع را مرتفع کرد و کنیزان را از آن ذلّت به عزّت فوق‌العاده‌ای رسانید.

دسته سوّم

دسته سوّمی که اعراب برای آنها اهمیتی قائل نبودند عجمها بودند دین مقدّس اسلام با جمله «**لا فخر للعرب علی العجم**».

یعنی: برای عرب بر عجم مباهاتی نیست. این امتیاز را هم از بین برد و عملاً سلمان فارسی را که اهل شیراز بوده و افتخار ایرانیان است نمونه کامل پرهیزکاران قرارش داد.

رفته رفته سلمان لیاقت پیدا کرد که از علوم اسلامی کاملاً اطلاع حاصل کند در صورتی که دیگران غیر از «**اِنَّه**» (علیه السلام) از آن علوم به نحو کامل محروم بودند^(۱)

۱ - در تاریخ حالات سلمان نوشته‌اند که: از علم بلایا و منایا که علم مخصوصی است

فرمان آزادی عمومی

در این موقع بود که اسلام توانست به مردم جهان بگوید حالا که تمام افراد بشر با یکدیگر مساوی شدند باید در یک صف تحت فرمان قانون واحدی حرکت کنند تا ظلم و ستم و استبداد و خودخواهی و خلاصه صدها جنایت دیگر از بین برود و آزادی حقیقی برای تمام افراد جهان مفهوم واقعی داشته باشد.

جمله سوم از ماده اول

(باید همه افراد نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند) اسلام این موضوع را با بهترین تاکتیک در چهارده قرن قبل انجام داده و قرآن به مسلمین خطاب کرده

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (۱).

همه مسلمانان و گروندگان به اسلام با یکدیگر برادرند (نزاع و تفرقه آنان را) اصلاح کنید

آنان را به اتحاد و دوستی دعوت نمائید و به این وسیله روح برادری و برابری را در میان بشر زنده کرد.

اطلاعات کاملی داشته.

۱ - سورة حجرات، آیه ۱۰.



آری در مدّت کوتاهی «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) بوسیلهٔ گفتار و رفتار خود به حدّی روح مساوات و یگانگی را در میان مسلمانان ایجاد نمود که آنان نسبت به یکدیگر از حقّ مسلمّ خود می‌گذشتند و در راه دوستی و یگانگی از جان و مال خود دریغ نمی‌کردند (ما در کتاب اتحاد و دوستی کاملاً این بحث را بررسی کرده‌ایم و نمونه‌های علمی و تاریخی اسلام را در این باره بیان نموده‌ایم).

شما با شنیدن آنچه را که بحث نمودیم می‌توانید مادهٔ دوّم و همچنین بقیهٔ موادی که مربوط به آزادی بشر است و جزء اعلامیهٔ حقوق بشر می‌باشد کاملتر آن را از قوانین دین مقدّس اسلام جستجو کنید.

عدالت و احسان

اگر در این موارد سخنی از عدالت و احسان پیش آمده و یا از ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح بوسیلهٔ رهبر رواقیون فیلسوف شهیر یونانی «زنو». این ایده و آرزو در میان بشر بوده است و هیچگاه از صورت تئوری خارج نشده، اسلام با بهترین روش عدالت و احسان را در میان مسلمانان برقرار نموده و نگذاشته به احدی از افراد بشر ظلم شود.

این مدّعی با در نظر گرفتن آیاتی که در موضوع ترغیب مردم به عدالت و احسان در قرآن دیده می‌شود گفتهٔ ما را ثابت می‌کند.

علاوه بر این اسلام همّت گماشت که حقیقت دوستی و اتحاد را در میان مردم زنده کند که اگر همه مردم به آن عمل می نمودند احتیاجی به عدل و دادگستری نبود زیرا عدالت در صورتی باید بوجود آید که دوستی و محبت و مواسات نسبت به یکدیگر از مردم سلب شود.

گفتاری از خواجه نصیر طوسی (رحمة الله علیه)

دانشمند بزرگ مسلمانان خواجه نصیرالدین طوسی می گوید:

اینکه بشر در زندگی به عدالت و دادگستری محتاج می باشد بدان لحاظ است که مهر و محبت از بین جامعه انسانی رخت بر بسته است زیرا با وجود محبت و صفا و الفت هیچگاه به عدل و انصاف محتاج نمی گردد، به علت آنکه انصاف که عبارت از همان عدل است مشتق از نصف است یعنی شخص منصف موضوع مورد نزاع را با رفیق و شریکش نصف نماید و همین نصف کردن خود علامت تفرقه و جدائی است ولی اگر در بین جمعیت مهر و محبت و الفت باشد خود موجب اتحاد و یگانگی می شود و در نتیجه هیچگاه نزاعی پیشامد نمی کند تا محتاج به انصاف و عدل گردد.



جلوگیری از ظلم و ستم

اگر در اعلامیه جهانی حقوق بشر از ظلم و ستم، بغی و تجاوز ظالمانه جلوگیری شده است اسلام در قرآن (قانون نامه الهی) می فرماید:

(۱) «وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» .

یعنی: پروردگار، شما را از اعمال زشت و کارهای خلاف انسانیت و ظلم و ستم نهی می کند.

اسلام با زورگوئی، تجاوز و حکومت های استبدادی تا آخرین سرحد قدرت مبارزه کرده است.

تاریخ اسلام گواه است که: پیشوایان اسلام برای هدایت و آزادی بشر، از هیچ گونه فداکاری خودداری نکرده و جان خود را فدای این هدف مقدس نموده اند ولی به گفته «برابرار»: (نهال آزادی وقتی ریشه می کند و به ثمر می رسد که با خون ستمگران آبیاری شود).

ما شیعیان جهان به امید روزی که آخرین جانشین پیشوای اسلام حضرت «حجة ابن الحسن» (صلوات الله و سلامه علیه) ظهور کند و با قوانین اسلام تمام دنیا را پر از عدل و داد کرده ظلم و ستم و بیدادگری را از میان بشر ریشه کن کند، بسر می بریم و امید است این ایده و آرزوی ما به زودی لباس عمل به خود پیوشاند و آن وجود مقدس از پس پرده غیب ظاهر گردد.

این نامه را هم بخوانید.

دوست محترم ما آقای غلامرضا رستگار از تهران می نویسند:
به عرض عالی می رساند

حدود عصری بود که در کوی دانشگاه تهران قدم می زدم غربت و تنهایی مرا فوق العاده محزون کرده و رنج می داد، فشار درس آن هم نزدیک امتحانات خسته ام نموده بود ناگهان به عقیده من و سوسه شیطان، ولی به عقیده شما فطرت و غریزه ذاتی مرا متوجه معتقدات مذهبی و خداپرستی نمود، ای لعنت بر شیطان که حتی در این موقع حساس هم دست از من بر نمی داشت و نمی گذاشت قدری آسوده باشم نمی گذاشت در حزن و اندوه و غربت خود روز را به شب آورم.

چرا این جرثومه پلید تا این حد دشمن افراد بشر است؟

هر چه صبر کردم به هیچ وجه حاضر نبود دست از من بردارد در این موقع به پشت نرده های دیوار کوی دانشگاه رسیدم در آن خیابان خلوت یک کشیش مسیحی و یک آخوند مسلمان در اهمیت و نقش موثر روحانیت در اجتماع با یکدیگر بحث می کردند، کشیش مسیحی می گفت: روحانیت مسیحیت با آن همه تبلیغات دامنه دار هر چه می خواهد بشر را از مادیت و جسمانیت نجات دهد و به معنویت برساند برایش ممکن نبوده و بلکه افراد مسیحی بیشتر متوجه مادیات می شوند.



آخوند مسلمان می‌گفت: چون در اسلام رعایت شئون مادی مردم هم شده، یک فرد مسلمان می‌تواند با داشتن روحی سالم به امور مادی خود هم پردازد، تقریباً حدود یک ساعت این دو نفر در اطراف این مطالب با هم صحبت می‌کردند.

آنچه من از شنیدن سخنان این دو نفر استفاده کردم این بود که: انسان نمی‌تواند بدون داشتن روحی سالم در دنیا زندگی راحتی داشته باشد و همان طوری که بشر در سلامتی بدن احتیاج کاملی به طیب جسمانی دارد در سلامت روح نیز مجبور است به طیب روحانی مراجعه کند.

اینجا بود که تقریباً نسخه کسالت خود را دریافته بودم ولی برای آنکه بهتر بتوانم در این موضوع فکر کنم و هم رفقایم را از خواب غفلت بیدار نمایم از آن کانون محترم تقاضا دارم که شرحی درباره نقش روحانیت و اثر آن در اجتماع مرقوم فرموده و ما را به این وسیله از خرمن پر فیض خود بهره‌مند فرمائید.

* * *

پاسخ ما:

خوانندگان محترم! ما در پاسخ این نامه ناگزیر بودیم گوشه‌ای از اثرات روحانیت و نقش مؤثر آن را در اجتماع برای دوست محترم خود بنویسیم و با خواست خدا عیناً آن مقاله را شما هم در این نشریه خواهید خواند ولی



این را بدانید که ما در اینجا به هیچ وجه نظری به روحانیت مذهب خاصی نداریم و بلکه می‌خواهیم توضیح دهیم که بشر تا کجا به معالجه روح بوسیله طبیبان روحانی احتیاج دارد.

روح و جسم

یکی از اشتباهاتی که بعضی از دانشمندان بزرگ کرده‌اند این است که گمان می‌کنند ممکن است کسی در عالم وجود داشته باشد که منکر اصل روح باشد. مادیین که معروف به انکار روحند می‌گویند:

«بدون تردید انسان و همچنین سایر حیوانات و بلکه کلیه نباتات ارواحی دارند که مانند عرض به جوهر بوجود آنها بستگی دارند» نهایت مادیین و جمعی از فلاسفه معتقدند که تعلق روح به بدن مانند تعلق عرض به جوهر است و به کلی از خود استقلالی ندارد و با از بین رفتن بدن، روح نیز از بین می‌رود ولی متدینین به ادیان جهان و جمعی از دانشمندان علم پسیکولوژی می‌گویند «روح، دارای استقلال کاملی است که پس از مرگ و از بین رفتن بدن باقی می‌ماند، بلکه اقوی و افضل از بدن است».

بنابراین تمام دانشمندان و فلاسفه جهان به وجود روح اذعان و اعتقاد دارند و همه می‌گویند که بشر در دنیا مرکب از روح و بدن است و چنانکه باید در حفظ و سلامت بدن کوشید لازم است که در راه تزکیه روح نیز قدم برداشت.



روح چیست؟

از مسائل پر پیچ و خم فلسفی شناسائی حقیقت و ماهیت روح است. دانشمندان و فلاسفه قدیم و جدید به قدری در تعریف حقیقت و وجود روح اختلاف دارند که تنها نقل گفتار آنان خود کتاب مفصلی خواهد شد.

ادیان زنده جهان مانند مسیحیت و اسلام از ابتداء در تعریف حقیقت روح وارد نشده و هر کجا از روح سخنی به میان آمده است به تعریف آثار و صفات آن پرداخته اند.

کتاب «قاموس کتاب مقدس» که عصاره کتب عهد عتیق و جدید است می گوید: (غالباً لفظ روح در کتاب مقدس به طریق مجاز وارد گشته و معنای آن به قرائن معلوم می شود).

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان به «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) می گوید:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^(۱)

یعنی: ای «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) از تو سؤال می کنند از حقیقت روح بگو روح از مصنوعات و شئون خدائی است که کسی به حقیقت آن پی

نخواهد برد و ما به شما جز کمی از علم نداده ایم.
 بعضی از دانشمندان می گویند: روح از حیث حقیقت و ماهیت از پیچیده ترین و مخفی ترین اشیاء است ولی از حیث آثار و خصوصیات از واضحترین موجودات جهان هستی است.

تکامل روح

با کمی تأمل و دقت واضح می شود که قانونگذاران جهان و ادیان زنده عالم و بلکه کلیه سازمانهای سیاسی و احزاب مختلف گیتی و شاید فرد فرد افراد بشر از کوچک تا بزرگ، مرد و زن، یگانه همتشان این است که در زندگی، دارای امنیت و سعادت و استراحتی کامل بوده باشند.
 هر با وجدانی می خواهد که عدالت و انصاف در تمام شئون زندگی او رعایت شود.

انسان در هر مقام و مرتبه ای که باشد از حسن اخلاق، جود و سخاوت، عفو و بخشش و شهامت و سایر صفات نیکو استقبال می کند.
 شخص عاقل تمام همتش این است که خود را از کج خلقی و ترس و غضب و سایر صفات زشت نجات دهد.

تردیدی نیست که تمام این خواسته ها با انجام یک عمل به نام تزکیه روح و نفس حاصل می گردد.



ارزش انسان

تنها امتیازی که بشر به سایر حیوانات دارد مربوط به عقل و خرد او است.

لذا هر فردی که دارای مغز متفکری است از نظر اجتماع ارزشش بیشتر است و اگر انسان عقل و فکرش را از دست بدهد از هر حیوانی پست تر خواهد بود.

پیشوای اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«افضل الناس عقل الناس».

یعنی: «با فضیلت ترین مردم کسی است که عاقل تر باشد».

دانشمندان بزرگ درباره عظمت این گوهر گرانبها می گویند: «عقل و خرد نعمتی است که اگر کسی به حد کافی از آن برخوردار باشد به تمام خوشبختیها و سعادتهای جهان رسیده است و به عکس کسی که از این نعمت بی نصیب است بدبخت ترین موجودات زنده عالم محسوب می شود».

در کتب عهدین «تورات و انجیل» (چنانکه از کتاب «قاموس کتاب مقدس» استفاده می شود) نامی از فکر و خرد و عقل برده نشده و لذا این الفاظ در آن کتاب دیده نمی شود ولی نمی توان معتقد شد که در شریعت موسوی و عیسوی این گوهر پر قیمت به کلی مورد توجه نبوده بلکه باید گفت که تحریف کنندگان این کتب فراموش کرده اند که بحثی از این الفاظ

به میان آورند.

در قرآن کتاب آسمانی مسلمین و در احادیث پیشوایان اسلام به مسأله عقل و استفاده نمودن از آن فوق العاده اهمیت داده شده تا جائی که تنها در قرآن متجاوز از چهل مورد از عقل به عظمت یاد شده و مردم را به استفاده از آن وادار نموده است.

و نیز بیش از پانزده مورد از فکر و تفکر نمودن در علوم مختلف اعتقادی و روحی نام می برد و مردم را وادار می کند که از فکر خود کمال استفاده را بنمایند.

بنابراین بدون شک عقل و فکر فوق العاده پرارزش است و باید انسان کمال اهمیت را به آن بدهد و تا می تواند بوسیله طیبیان روحی و گفتار پیشوایان دینی که خود را راهنمایان عقل می دانند او را هدایت کند.

آیا عقل اشتباه می کند

یکی از مسائل پر اهمیتی که باید در اینجا یاد آور شویم این است که آیا عقل هم اشتباه می کند یا چنانکه بعضی از دانشمندان و ادیان جهان معتقدند عقل به هیچ وجه اشتباهی ندارد.

تردیدی نیست که اگر کسی به معنی حقیقی عقل توجه داشته باشد هیچگاه نسبت اشتباه به عقل نمی دهد.

زیرا عقل مانند نوری است که انسان در تاریکیها بوسیله آن راهنمایی



می شود.

عقل و وجدان همان قوه‌ای است که حکم او را انسان بدون دلیل می پذیرد.

عقل همان قوه‌ای است که تنها خود دلیل تمام مطالب علمی واقع می شود مثلاً اگر به کسی بگوید: به چه دلیل ظلم بد است؟ می گوید: عقل چنین حکم کرده است.

بنابراین با قدری تأمل و مراجعه به وجدان برای انسان کاملاً عصمت عقل از اشتباه واضح می گردد.

در اینجا یک سؤال پیش می آید که: اگر عقل اشتباه ندارد پس چرا مردم در موضوعات علمی با یکدیگر اختلاف دارند و مختلف قضاوت می کنند؟ در پاسخ می گوئیم که: این اختلافات مربوط به شدت و ضعف عقل است عیناً مانند علوم مادی که یک فیزیکدان متخصص و ماهر می تواند تمام رشته‌های علوم فیزیکی را کاملاً درک کند ولی دیگری که این مهارت را ندارد و در بسیاری از مسائل آن جاهل است بعضی از مطالب آن را اشتباه تشخیص می دهد.

و اما در مستقلّات اولیه عقلیه مانند حسن خوش خلقی، جود و سخاوت و قبح ظلم و ستم که عقل هر قدر ضعیف هم باشد کاملاً آن را تشخیص می دهد، تمام مردم درباره این مطالب یکسان قضاوت می کنند لذا دین اسلام عقل را به تنهایی حجت و دلیل قرار داده و مکرّر در قرآن و کلمات



پیشوایان اسلام دیده می شود که مردم را به قضاوت های عقلی ملتزم نموده و بلکه مکرر می بینیم میزان تمام اعمال نیک را عقل و خرد می داند. قرآن بیش از ده مورد به مردم جهان خطاب کرده و می گوید: «افلا تعقلون» چرا در امور دینی و معنوی از عقل خود استفاده نمی کنید و آن را بکار و فعالیت وادار نمی نمائید حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) می فرماید:

«العقول أئمة الافكار والافكار أئمة القلوب والقلوب

أئمة الحواس والحواس أئمة الاعضاء».

یعنی: عقل انسان را وادار به تأمل و تفکر می کند و وقتی انسان درست فکر کرد فکر او سلولهای مغزی او را تحریک کرده و به طرف آنچه عقل راهنمایی نموده است منقلبش نمی نماید و سلولهای مغزی حواس ظاهر انسان را به آنچه عقل درک کرده است راهنمایی می کند و هر یک از حواس ظاهریه تمام اعضاء بدن انسان را برای رسیدن به هدفی که عقل او را هدایت کرده استخدام می نماید.

«پیشوای ششم» شیعه می فرماید:

«حجة الله على العباد النبي والعقل».

بنابراین ممکن نیست کسی احتمال بدهد که عقل اشتباه می کند.



عقل راهنما می خواهد

تردیدی نیست که قسمتی از مطالب و علوم چه مادی باشد و چه عقلی به قدری سطحی است که در همان دقت و نظر اول برای همه کس واضح شده و به هیچ وجه انسان احتیاج به تأمل و فکر برای درک آن مسائل ندارد ولی در مقابل قسمت دیگری از علوم به قدری دقیق است که گاهی انسان مجبور است سالها زحمت بکشد تا شاید یکی از آن مسائل را بتواند با فکر خود درک کند.

قسمت سوم از مطالب علمی عمیق تر است که حتی با یک عمر مطالعه و دقت ممکن نیست یک نفر به تنهایی بتواند آن را درک کند بلکه احتیاج کاملی به تجربیات افراد مختلف دنیا داشته و لازم است که افکار جمع کثیری از دانشمندان جهان را به افکار خود اضافه کند تا بتواند آن مسائل را درک نماید.

قسمت چهارم از علوم (که البته بیشتر در علوم معنوی وجود پیدا می کند) از این هم عمیق تر است یعنی انسان بدون الهام غیبی ممکن نیست بتواند به کوچکترین مسأله ای از مسائل آن پی ببرد مانند شناسائی حقیقت روح و صفات و خصوصیات کامل پروردگار و حقیقت جهان هستی و کیفیت نظم عجیب عالم و راه کمال و ترقیات روحی بشر و خلاصه اکثر علوم روحی و معنوی که ممکن نیست انسان بدون راهنما و معلمی که از منابع غیبی الهام گرفته باشد بتواند آنها را درک نماید.

در اینجا تمام دانشمندان بزرگ جهان اقرار دارند که عقل انسان در این قسمت از علوم احتیاج قطعی به راهنما دارد و باید حتماً در این گونه موضوعات از روحانیین واقعی که از مکتب انبیاء مایه گرفته اند استفاده نماید.

ارزش علوم روانی

ارزش و قیمت هر علمی به قدر فائده و نتیجه او است و همچنین تردیدی نیست که هر علم و صنعتی که بیشتر به استراحت و آسایش بشر کمک کند از نظر عقل و وجدان ارزش بیشتری دارد مثلاً اگر علم و صنعتی موجب شود که انسان عمری در استراحت قرار گیرد ارزش آن بیشتر از آن علم و عملی است که بیش از یک ساعت به آسایش بشر کمک نمی کند متدینین به ادیان که معتقد به حیات اخروی و زندگی ابدی هستند عالم آخرت را به حیات دنیا می افزایند و قیمت علوم روحی و روانی را که موجب راحتی ابدی آنان می شود میلیونها برابر بلکه بی نهایت بر علوم مادی ترجیح می دهند.

و همچنین جمعیتی که هنوز فرصت نکرده اند از عالم آخرت تحقیق کنند باز چون به تمام ایده هائی که در فصل قبل یاد آوری شد در همین دنیا بوسیله تزکیه روح می رسند و یک عمر در آسایش روحی قرار می گیرند برای این علم صدها برابر ارزش بیشتر از علوم مادی قائلند.



ارزش دانشمندان روحی

امروز دیگر این مطلب از هر چیزی روشن تر شده است که ارزش بشر تنها بستگی به علم و دانش و تقوی و پاکدامنی او دارد و نیز تردیدی نیست که هر دانشمندی که بوسیله علم و دانشش بهتر بتواند وسیله آسایش و سعادت بشر را فراهم آورد ارزشش بیشتر است.

بنابراین طبیبان روحانی که با سلامت نگاهداشتن روح انسانی افراد بشر را به اوج سعادت و آسایش ابدی می‌رسانند بر کلیه دانشمندان علوم مادی ترجیح قابل توجهی دارند.

نظم جهان

نظم جهان مقتضی است که هر فرد و جمعیتی عقب کار مخصوص و رشته تخصصی معلومی بروند زیرا پر واضح است که برای کلیه افراد ممکن نیست که در جمیع علوم تخصص پیدا کنند و مسلم اگر عموم افراد هم در یک یا چند رشته معینی تحصیل کنند و بقیه علوم و کارها بدون متخصص باقی بماند نظم فعلی جهان از بین خواهد رفت.

بنابراین باید هر کس عقب شغل مخصوصی حرکت کند و جمعیتی هم برای تحصیل علوم روحی و دینی بروند و سپس به طبابت روانی و مذهبی افراد بشر پردازند.



قرآن کتاب آسمانی مسلمانان پیروان خود را به تحصیل در این رشته از علم مکرر وادار کرده و منجمله می‌گوید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^(۱).

یعنی: درست است گروندگان به مبانی دین اسلام همه نمی‌توانند برای تحصیل علوم دینی و روانی سفر کنند پس چرا از هر قبیله‌ای دسته‌ای سفر نکنند تا از علوم دینی و روحی فراگیرند و وقتی برگردند اهل قبیله خود را از عواقب وخیم بی‌دینی و امراض روحی بیم دهند شاید مردم از این خطر خانمانسوز بترسند.

شریف‌ترین شغلها

یکی از دانشمندان معاصر که بحث جالبی در موضوع اثر روحانیت در اجتماع کرده می‌گوید: «تنها صنف و طبقه‌ای که با شریف‌ترین موضوع و پر ارزش‌ترین چیزی که ارزش و امتیاز بشر به خاطر او است یعنی با نیروی مقدس فکر سروکار دارد همانا جامعه روحانیت است زیرا خدمت جامعه روحانیت به افکار مردم و مأموریت آنان هدایت افکار جامعه



بشریت است جامعه روحانیت مستقیماً با بدن و قسمت ماده مردم سروکار ندارد. بنابراین طبق آن قاعده عقلی و مسلمی که بیان کردیم شرافت و فضیلت هر طبقه بر طبقه و صنف دیگر مربوط به شرافت و فضیلت شغل و خدمت او است (همچنین طبق آن موضوع مسلمی که در اوّل گفتار خود به عرض رساندیم که افراد بشر از نظر ماده و جهات حیوانی امتیازی با حیوانات و جانوران و جانداران دیگر ندارند و تنها چیزی که موجب فضیلت و امتیاز او از سایر حیوانات است همان نیروی مقدّس فکر است) طبق این دو موضوع به خوبی ثابت می‌گردد: که روحانیت به احترام شغل و خدمتی که دارد شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین طبقه از طبقات اجتماع است زیرا سروکار تمام اصناف و طبقات مردم با بدن و قسمت ماده افراد بشر و خدمت آنان به اجتماع خدمت به بدن و جهات حیوانی اجتماع است و قسمت ماده و بدن هم ارزش زیادی را دارا نیست ولی جامعه روحانیت سروکارش با شریف‌ترین و گرانبهاترین موضوع از موضوعات بشری یعنی فکر است و خدمت جامعه روحانیت به شریف‌ترین موضوع از افراد بشر که ارزش و فضیلت بشر به خاطر او است یعنی نیروی مقدّس فکر می‌باشد».

نتیجه گفتار

ما از ده مقدّمه‌ای که در بالا یاد آور شدیم به این نتیجه می‌رسیم که پر

اهمیت ترین علمها علوم روحی و شریف ترین شغلها، شغل روحانیت و بزرگترین خدمات، خدمت روحانیون واقعی برای بشر می باشد.

روحانی واقعی کیست؟

یکی از سؤالاتی که افکار جوانان ما را متوجه خود ساخته و مکرر از ما پرسیده اند که: روحانی واقعی چه شرایطی دارد؟
در پاسخ گفته ایم که: مکتبهای جهان هر یک شرایطی برای طبیبان روحانی معلوم کرده اند که ذیلاً به دو مذهب بزرگ از آنها اشاره خواهیم کرد.

۱ - مذهب مسیحیت

یکی از مذاهب بزرگ جهان، مسیحیت است که همیشه مورد احترام جمع کثیری از پیروان خود بوده است در این دین به مسأله روحانیت فوق العاده اهمیت داده شده و نام رهبران روحانی آن عبارت از اسقف، پاپ، کشیش و کاردینال است که ذیلاً به شرح نام و خدمات آنان مختصراً اشاره می شود.

اسقف کیست؟

اسقف کلمه یونانی است که به معنی وکیل است و این نام بر تمام



روحانیین مسیحی اطلاق می شود و در «قاموس کتاب مقدس» صفحه ۵۶ عیسی مسیح را نمونه اعلی و اعظم اسقفها معرفی کرده است.

شرائط اسقف

در رساله اول پولس رسول به تیمور تاوس پاپ سوّم می نویسد:
 «این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکو می طلبد پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هوشیار و عاقل و صاحب نظام و مهمانواز و راغب به تعلیم باشد نه میگسار یا طپانچه زن یا طمّاع و سودجو و قبیح، بلکه حلیم نه جنگجو و نه زرپرست، مدیر بر اهل خانه خود به نیکوئی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند زیرا هرگاه کسی نداند که اهل بیت خود را تدبیر کند چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می نماید و نه جدیدالایمان که مبدا غرور کرده به حکم ابلیس بیفتد اما لازم است که نزد آنانی که خارج اند هم نیکنام باشد، که مبدا در رسوائی و در دام گرفتار شود».

و در رساله پولس رسول به تیطس باب اول عدد ۴ می گوید:

«تیطس را که فرزند حقیقی من بر حسب ایمان عام است توفیق و رحم و سلام از جانب خدای پدر و نجات دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد بدین

جهت تو را در کریت وا گذاشتم تا بقایا را اصلاح نمائی و چنانکه من به تو امر نمودم کشیشان در هر شهر مقرر کنی اگر کسی بی ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مؤمن دارد بری از تهمت فجور و تمرد، زیرا که اسقف می باید چون وکیل خدا بی ملامت باشد و خود رأی یا تند مزاج یا میگسار یا طیانچه زن یا طماع سودجو و قبیح نباشد بلکه مهمان نواز و خیرجو و عاقل و عادل و مقدس و پرهیزگار و متمسک به کلام امین بر حسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید».

پاپ کیست؟

پاپ از کلمه یونانی «پاپاس» که به معنی پدر است آمده در مشرق اروپا به عده زیادی از اسقفها و کشیشان این کلمه اطلاق می شود اما در غرب کم کم لقب خاص اسقف روم گردیده.

ضمناً معلوم باشد که این اسم برای بزرگان روحانی و یا غیر روحانی از نظر مذهب مسیحیت مورد نهی است و البته نباید کسی به دیگری پدر «پاپ» بگوید زیرا از مسیح در انجیل متی «عدد ۹ باب ۲۳» نقل می کنند که به شاگردان گفت: «هیچکس را بر زمین پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمانها است».



هشت چیز است که چهرهٔ پاپ اعظم را مشخص می‌کند

۱ - عقیده و ایمان او به مذهب کاتولیک.

(پاپ در حقیقت نائب‌مناب و قائم‌مقام مسیح است یعنی پاپ فعلی دویست و شصت و سومین جانشین (پیرحواری) یا (سن پیر) است).

۲ - پاپ رئیس کلیساهای کاتولیک جهان است.

۳ - پاپ رئیس کشیشها و کلیهٔ روحانیون کلیساهای کاتولیک است.

۴ - پاپ بر جامعهٔ مسیحیت که حدود پانصد میلیون نفر می‌باشد ریاست دارد.

۵ - پاپ حافظ دیانت مسیح و وظیفه دارد که کتب مقدس و انجیل اربعه

را از نسلی به نسل دیگر برساند.

- ۶- پاپ وقتی سخن می‌گوید نباید هیچ‌کس احتمال بدهد که او خطا کرده یا گمان اشتباه برگفته‌های او نبرد زیرا تفسیرات و تأویلات پاپ بطلان ناپذیر است ولی او به هیچ وجه مجاز نیست که به عنوان کشف و الهامات آسمانی فرضیه‌های تازه‌ای به مذهب مسیحیت بیفزاید.
- ۷- پاپ دارای دولت و حکومت است و کلیه دول حتی شورویها حکومت او را به رسمیت شناخته‌اند.
- ۸- پاپ از نقطه تاریخی وارث و جانشین کشور واتیکان و قائم مقام مذهبی روم است. (۱)

شرایط پاپ

اگر چه انتخاب پاپ تحت قوانین و مقررات عریض و طویلی انجام می‌شود ولی برای انتخاب شونده شرایط زیادی مورد لزوم نمی‌باشد و گاهی حتی کشیشهای عادی و بلکه کودک ۱۲ ساله‌ای مانند (بنوای نهم) به عنوان پاپ انتخاب می‌شود.

و آنچه در انتخاب شوندگان شرط است و فوق‌العاده کاردینالها به آن اهمیت می‌دهند سیاست اداره امور روحانی و نگهداری مملکت و قدرت زندگی کردن با مسیحیان جهان به نحوی که خود او صلاح بداند، است.



اینجا است که مسأله تفتیش عقاید و آراء که در زمان پاپ «گرگوار نهم» شروع شد و به وضع نامطبوعی که در کتابها مستور است و دامن تاریخ را لگه دار کرده و با اصل محبت مسیحیت که حتی شریر را نباید مزاحم شد و اگر به «طرف راست انسان طپانچه زد طرف چپ را هم باید گرفت» حل می شود.

زیرا با این وضعی که پاپ بدون هیچ قید و شرطی انتخاب می شود و بعد هم مسیحیان نباید حتی احتمال اشتباه درباره او بدهند لابد خودسرانه هر چه اخلاقیات و افکارش به او اجازه بدهد انجام خواهد داد.

کاردینال کیست؟

کاردینالها ۸۵ نفرند که در دربار پاپ هر کدام شاغل کارهای پراهمیتی می باشند، یکی از آنها (بنام کاردینال اعظم) است که در موقع مرگ پاپ تا تعیین پاپ بعدی عهده دار تمام امور پاپ خواهد بود و حتی ریاست انتخاب پاپ را او به عهده دارد.

و خلاصه باید گفت کلیه کارهای دربار پاپ را این عده به عهده دارند و هر چه آنان انجام بدهند صحیح است و حتی خود پاپ باید کاملاً از آنها مواظبت کند زیرا خود او همیشه مرهون لطف انتخابی آنان است.

انتخاب کاردینال

کاردینال باید یا شاهزاده و یا لااقل فرزند رؤسای یکی از کشورها باشد در عین حال برای نیل به درجه کاردینالی مراسم خاصی اجرا می‌گردد پاپ شخصاً در انجمنی که از خلفا و مطرانها، تشکیل شده نام کاندیدا را اعلام می‌کند و در صورتی که پاپ بیمار باشد کافی است که در اتاق خود با حضور دو نفر نام کاردینال داوطلب را اعلام کند و در صورتی که از طرف پاپ نام وی برده نشود ولو اینکه انجمن رأی به کاردینالی او بدهد به هیچ وجه اثری ندارد و به مقام کاردینالی نخواهد رسید.

تشریفات دربار پاپ در واتیکان به قدری مفصل است که این کتاب گنجایش نقل آن را ندارد. این اندازه مسلم است که روحانیت واقعی در واتیکان مفهومی ندارد بلکه در واقع سلطنتی است که به پاپ داده شده است.

۲- دین اسلام

دین اسلام که یکی دیگر از مذاهب بزرگ جهان است نیز به موضوع روحانیت فوق العاده اهمیت داده و بلکه این مسأله را از بزرگترین مسائل حیاتی و دینی خود می‌داند ولی در عین حال به هیچ وجه برای روحانیت خود تشریفات قائل نشده و با ساده‌ترین وضع مراسم انتخابی بزرگترین



رهبر روحانی خود را انجام می دهد.

دین اسلام چون تمام امتیازات مادی و نژادی را الغاء کرده و تنها امتیاز انسانی را به علم و تقوی می داند و طبق دو اصل مذکور هر فردی که پاکدامن تر و دانشمندتر باشد مردم آزادانه می توانند آن را به عنوان رهبری روحانی خود انتخاب کنند.

شخص اول روحانیت

اسلام معتقد است که چون شغل مقدس روحانیت از بزرگترین و مشکل ترین شغلها است و در اکثر موارد می بایست از منابع وحی استفاده نماید چنانچه ما هم در مقدمه همین نامه به آن اشاره نمودیم باید در مسائلی که مستقلاً عقل نمی تواند آن را درک کند از پیشوای بزرگ اسلام که به اعتقاد مسلمانان هیچ اشتباهی ندارد آنها را تعلیم بگیرند.

ما در اینجا مجبوریم روش دو مذهب بزرگ اسلامی سنی و شیعه را درباره این مسأله در زمان فعلی که دسترسی به پیشوای معصوم و بزرگ اسلامی ندارند تشریح کنیم سپس هر دسته ای که از نظر منطق در این زمان به هدف اسلام و شرایط انتخاب روحانیت نزدیکتر بودند تأیید نمائیم.



احکام اسلام

احکام اسلام از نظر عموم مسلمانان به سه قسم تقسیم می‌شود:
 اوّل: اصول اعتقادات که اجمال آن را عقل مستقلاً باید درک کند.
 دوّم: فروع احکام که غیر مجتهدین باید از بزرگان روحانیت تقلید و پیروی کنند.

سوّم: اخلاقیات که وظیفه روحانیین متخصص است که آن را تبلیغ کنند تا مردم به آن عمل نمایند.

اهل سنت و روحانیت

اهل سنت عملاً در اصول اعتقادات به عقل و قرآن و اجماع و احادیث نبوی مراجعه می‌کنند به این معنی که می‌گویند: «عقل اعتقادات اجمالی را بوجود می‌آورد قرآن و احادیث تا حدّی راهنمای عقل است و به مجرّدی که چند نفر از امت پیغمبر مطلبی را تأیید کردند و بر سر آن اجماع نمودند اگر چه برخلاف کتاب و سنت هم باشد جز دین است و باید مردم مسلمان کاملاً به آن اعتقاد کنند چنانکه در مسأله خلافت با اینکه قرآن البته به انضمام سنت صریحاً حضرت «علی» (علیه السلام) را خلیفه پیغمبر معین کرده بود ولی چون چند نفری در سقیفه جمع شدند و ابوبکر را به خلافت تعیین کردند ابوبکر خلیفه شد. به هر حال در اصول



اعتقادات بزرگ روحانی آنان کسی است که امت او را تعیین کرده باشند و البته سائرین باید از او پیروی کنند.

در فروع احکام

اهل سنت در فروع احکام فقط چهار نفر روحانی بزرگ دارند که مجبورند تا آخر دنیا از آنها تقلید کنند حتی اگر دانشمندی صد برابر در فروع احکام علمش از آنها بالاتر باشد باز باید حتی خود او از آن چهار نفر تقلید نماید.

نه اینکه این مطلب بدون دلیل باشد بلکه می‌گویند اجماع امت که حتی در مقابل قرآن و حدیث ارزش دارد فقط این چهار نفر را به مرجعیت کامل می‌شناسد و آن چهار نفر عبارتند از:

«ابوحنیفه، انس بن مالک، احمد ابن حنبل و محمد بن ادریس شافعی».

در اخلاقیات و تزکیه نفس

اهل سنت غالباً در تزکیه نفس به مسلک متصوفه متوسل می‌شوند و از آن راه می‌خواهند سیر و سلوک خود را تکمیل کنند.



شیعه و روحانیت

شیعه دوازده امامی به پیروی از قرآن که می‌گوید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ»^(۱)

یعنی: گرمی‌ترین شما در نزد خدا پاکدامن‌ترین شما است. و نیز

فرموده:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^(۲)

(خدا بالا می‌برد درجات مردان با ایمان و کسانی را که دانش یافته‌اند)

تنها برای دو کس احترام قائلند.

اول: افراد با ایمان که دارای علم و دانش‌اند.

دوم: کسانی که دامنشان از آلودگیهای گناه و خطا و آنچه شایسته مقام انسانی نیست پاکتر باشد روی این حساب از نظر شیعه هر فردی که در این دو صفت کامل‌تر است دارای عظمت روحی بیشتری خواهد بود و شیعیان برای او احترام زیاده‌تری قائلند.

شیعیان می‌گویند: به حکم عقل و قرآن رهبر روحانی جمیع شیعیان جهان در هر زمان آن کسی است که وجداناً از تمام افراد بشر در تقوی بالاتر باشد.

۱ - سورة حجرات، آیه ۱۳.

۲ - سورة مجادله، آیه ۱۱.



شیعه در اصول اعتقادات تنها به عقل اکتفا می‌کند و برای هدایت و راهنمایی عقل خود به گفتار قرآن و پیشوایان اسلام که از جانب خدا تعیین شده‌اند و در علم و تقوی به کمال رسیده‌اند مراجعه می‌نماید. شیعه در تزکیه نفس و علم اخلاق تنها به دستورات پیشوایان اسلام که از نظر شیعیان و بلکه جمیع مسلمین آنان به درجه اعلای انسانیت رسیده‌اند عمل می‌کنند (و چنانکه در شماره دوم یادآور شدیم از مسلک تصوّف اظهار تنفر می‌نمایند).

وظیفه روحانین شیعه

روحانین شیعه موظّفند که در سه رشته تحصیلات خود را ادامه دهند. اوّل: علم اصول اعتقادات که در این رشته از عقل در مرحله اوّل استمداد می‌کنند و آنچه عقل اجمالاً در مسأله خداشناسی و نبوّت و معاد و حتّی تا حدودی در مسأله امامت و خلافت حکم کرد آن را صددرصد صحیح دانسته و سپس برای تفصیل و تحقیق از خصوصیات و مسائل این علم میزانی برای معلومات خود معین کرده که مبدا جهل مرکب با علم و عقل مخلوط شود و آن میزان عبارت است از قرآن و گفتار ائمّه دوازده گانه خود که دانشمندترین و پاکدامن‌ترین افراد بشرند.

شیعه برای اجماع مسلمین (البته به آن صورتی که اهل سنت می‌گویند) به خصوص در اصول اعتقادات کوچکترین ارزشی قائل نیست

زیرا از نظر آنان اجماع همان اکثریت است و مسلم همیشه اکثریت (که غالباً عامه و اهل سنت از آن تعبیر به اجماع می‌کند) در قرآن به جهل و نادانی نسبت داده شده و حقاً هم در همه زمانها غالباً و اکثریت از حقیقت دور بوده‌اند.

لذا آن دسته از روحانیین شیعه که در این رشته تحصیلات کافی داشته‌اند با قلم و گفتار به عالم تشیع خدمات ارزنده‌ای کرده و اصول اعتقادات اسلامی را با منطق علمی به جهان معرفی نموده‌اند.

یکی از دوستان تازه مسلمانم که سابقاً مسیحی بوده می‌گفت: «من وقتی از خرافات اصول اعتقادی مذهب مسیحیت به تنگ آمدم و خواستم از مذهب کاملتری تحقیق کنم به مذهب اسلامی رسیدم از همکار عزیزم آقای «عبدالقادر» که در دانشگاه با هم بودیم سؤال کردم: من به چه وسیله می‌توانم از اسلام تحقیق کنم؟ قرآنی در مقابلم باز کرد و من چند آیه از آن را قرائت کردم لذتی نصیب شد ولی به او گفتم: من که نمی‌توانم تمام قرآن را بخوانم تا از اصول اعتقادات اطلاع پیدا کنم خوب است شما بگوئید که آیا خدا را جسم می‌دانید یا خیر؟

در پاسخ من گفت: امام ما «محمد بن حنبل» خدا را جسم می‌دانسته و زیاد او را در خواب دیده است.

من در مرحله اول متأثر شدم که از چاه در آمده به چاله افتاده‌ام و همان خرافاتی که در مذهب مسیحیت وجود داشت دوباره نصیب شد، ولی وقتی



با یکی از دانشمندان شیعه برخورد نمودم و اصول اعتقادی اسلام را با موازین علمی و عقلی برایم یادآور شد دیدم گمشده خود را پیدا کرده‌ام».

دوم: علم به فروع احکام

در این رشته روحانیین شیعه موظفند که از کلیه احکامی که در زندگی فردی و اجتماعی، عبادی و سیاسی و غیره برای بشر مورد لزوم است تحقیق کنند و در هر زمان احکام مورد نیاز آنها را در اختیارشان بگذارند.

مرجع تقلید کیست؟

چنانکه قبلاً یادآور شدیم اسلام به علم و پاکدامنی انسان فوق‌العاده اهمیت داده و لذا مذهب شیعه برای مرجع بزرگ روحانیت مهمترین شرطی را که قائل شده این است که: اولاً (بنا به فتوای اکثر فقها) اعلم باشد یعنی از کلیه مردم مسلمان در احکام اسلام و تحقیق از مدارک آن داناتر باشد و ثانیاً گرد معصیت و گناه نگردد و دامنش از تمام آلودگیها پاک باشد و حتی شرط می‌کنند که مادر و پدرش او را از راه غیر مشروع بوجود نیاورده باشند زیرا از نظر علم ژنتیک (وراثت) گاه پدر و مادر در موقع انعقاد نطفه در روحیه فرزند اثر سوئی به جای می‌گذارد.

قابل توجه آنکه شیعه درباره امام جماعت که فقط مردم می‌خواهند چند دقیقه‌ای یکی از اعمال عبادی خود یعنی نماز را با او بخوانند و در



قیام و قعود از او پیروی کنند فرموده است که باید به حدی پاکدامن باشد که ترک گناه و انجام واجبات ملکه و عادت او شده باشد.

و خلاصه از نظر شیعه دوازده امامی تنها چیزی که به یک بشر امتیاز می‌بخشد و او را روحانی کاملی معرفی می‌کند علم و پاکدامنی است و تشخیص این دو موضوع هم در یک فرد به عهده افراد مسلمان است.

سوم: علم اخلاق و تزکیه نفس

در این رشته روحانیین شیعه تنها از روش پیشوایان اسلام و کلمات آنان و آیات قرآن استفاده می‌کنند و کاملاً مکتب آنها از مکتب متصوفه جدا است و حتی در بسیاری از موارد عنوان مبارزه با درویش را به خود می‌گیرند.

زیرا شیعه می‌گوید: دین مقدس اسلام کامل‌ترین ادیان و مذاهب جهان است و تنها هدف «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) این بوده است که مردم مسلمان را عملاً و اخلاقاً پای‌بند به صفات و اخلاقیات انسانی بنماید آن حضرت مکرر می‌گفت: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یعنی: هدف از مبعوث شدن من تکمیل مکارم اخلاق بشر است.

بنابراین چگونه ممکن است اسلام در بزرگترین هدف خود احتیاج به مسلک التقاطی تصوف داشته باشد. لذا شیعه اولین دستوری را که برای تزکیه باطن می‌دهد این است که باید یک فرد مسلمان در مقابل دستورات



اسلام کاملاً تسلیم باشد و تمام قوانین الهی را موبمو اجرا کند وقتی این چنین شد مسلم یک فرد مسلمان به بزرگترین هدف اسلامی که رعایت اخلاقیات فردی و اجتماعی است عمل خواهد کرد و تزکیه باطن و سیر الی الله آنان تمام شده است.

زیرا تمام صفات و اخلاقیات حسنه را «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) ضمن آیات قرآن و روایات اسلامی به افراد بشر تذکر داده و وقتی یک فرد مسلمان خود را مقید به تمام دستورات اسلام بنماید باطن خود را از آلودگیها پاک کرده و دارای مکارم اخلاق شده است.

تا اینجا صرف نظر از تعصبات مذهبی از نظر عقل و منطق باید گفت تنها روحانیتی که معنی واقعی آن در خارج وجود دارد روحانیت شیعه است.

اما روحانیت مذاهب مختلف دیگر به قدری آلوده به خرافات است که بسیار مشکل است کسی آمادگی مطالعه و شرح حالات آنها را داشته باشد و لذا ما هم از نقل آن خودداری می کنیم.

بنابراین به این نتیجه می رسیم که روحانین واقعی بهترین خدمت را با امکان دو شرط ممکن است به اجتماع بنمایند.

۱ - توجه دادن مردم به اهمیت امراض روحی و نشان دادن راه معالجه و دادن نسخه های شفابخش برای درمان آنها.

۲ - مواظبت شرائطی را که عقل و وجدان برای یک فرد روحانی

لازم می‌داند.

نه مثل اکثریت افراد اجتماع که یا به فکر امراض روحی خود نیستند و یا اگر روی غریزه ذاتی گاهی بخواهند از علوم روحی استفاده‌ای بنمایند نزد نااهل می‌روند و حاضر نیستند به متخصص آن مراجعه کنند. امید است این مقاله جوانان عزیز ما را متوجه اهمیت تزکیه روح بکند و تا می‌توانند از روحانین واقعی کمال استفاده را بنمایند.



آیا مشروبات الکلی برای انسان مضر است؟!

در نامه‌های زیادی سؤال می‌کنند که: آیا مشروبات الکلی برای انسان مضر است که اسلام آنرا حرام کرده است یا خیر؟ و آیا از نظر قانون هم مشروبات الکلی ممنوع است یا خیر؟

مشروبات الکلی و قانون

تردیدی نیست که قوانین دنیا بر دو قسم است:

- ۱- قوانینی که خدای جهان برای ایجاد نظم و امنیت عمومی و تأمین سعادت بشری بوسیلهٔ پیامبران فرستاده است.
- ۲- قوانین بشری که انسانها با عقل و فکر خود برای حفظ نظام اجتماع جعل کرده‌اند.

قوانین الهی و مشروبات الکلی

کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) در بسیاری از آیات مردم یهودی و مسیحی مذهب را از شراب و مسکرات بر حذر داشته و تا حدی به ضررهای آن اشاره کرده است.

در کتاب امثال سلیمان نبی باب بیستم عدد یک می‌گوید:

«شراب استهزاء می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست».

و در باب ۲۱ عدد ۱۷ می‌گوید:

«هر که شراب و روغن را دوست دارد دولتمند نخواهد گردید».

و در باب بیست و سوم عدد ۲۹ می‌گوید:

«وای از آن کیست؟ و شقاوت از آن که؟ و نزاعها از آن کدام؟ آنانی را است که شراب مدام می‌نمایند».

و از این قبیل کلمات در کتب عهد عتیق متجاوز از بیست مورد وجود دارد که حرمت صریح آشامیدن مسکرات بخصوص شراب را که در آن زمان بیشتر معمول بوده تصریح کرده است.

و در کتب «عهد جدید» در رسالهٔ پولس رسول به افسسیان باب پنجم عدد ۱۸ می‌گوید:



«و مست شراب نشوید که در آن فجور است».

بنابراین کتب عهدین شراب را حرام دانسته و از آن نهی کرده است ولی متأسفانه در عوض آنکه آیات حرمت شراب در انجیل بیش از کتاب تورات وجود داشته باشد و ادّعی مسیحیان که می‌گویند: دین مسیحیت برای رفع نواقص تورات آمده اثبات گردد. در کتاب انجیل حتی یک آیه هم در حرمت مسکرات دیده نمی‌شود با آنکه در همین نشریه ثابت خواهد شد که مسکرات ضررهای فوق‌العاده‌ای برای روح و جسم بشر دارد.

علاوه بر این کتاب انجیل به وجود مقدّس حضرت عیسی در مکرّر از آیات نسبت می‌خوارگی می‌دهد و حتی می‌گوید که:

عیسی قبل از واقعه صلب نسبت به شراب بیانات عاشقانه‌ای می‌نمود و او را وداع می‌کرد که کتاب انجیل لوقا و متی و مرقس شاهد گفتار ما است. این بحث که مقدّمه اثبات تحریف انجیل است بماند شاید در جای دیگر آن را به میان آوریم ولی مسلّم از گفتار فوق ثابت شد که کتب عهدین حرمت شراب را تصریح کرده و دو مذهب زنده عالم از نظر قانونی آن را نهی کرده است ولی چون در کتاب مقدّس (عهد عتیق و جدید) آیات جواز شراب و مسکرات بیشتر به چشم می‌خورد و مکرّر می‌گوید که: انبیاء عظام مانند نوح و عیسی می‌گساری کردند! پیروان حقیقی این دو مکتب از استعمال مشروبات الکلی خودداری نمی‌کنند.

اسلام و مسکرات

اما اسلام در متجاوز از صدها روایت و حدیث و مکرر از آیات قرآن، آشامیدن شراب و استعمال مسکرات را حرام دانسته و «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله) شدیداً مسلمانان ضعیف‌الایمانی که گاهی مخفیانه شراب می‌خوردند تأدیب می‌نموده است.

ابن حجر که از علماء اهل سنت است در کتاب فتح الباری صفحه ۳۰ می‌نویسد: «روزی ابوبکر و عمر و هشت نفر دیگر از اصحاب در منزل ابوطلحه زید بن سهل جمع شدند و در آنجا شراب آشامیدند و ابی‌بکر در حال مستی اشعاری در مرثیه کشته‌های بدر خواند، «پیغمبر» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله) از این جریان اطلاع حاصل کرد با حال غضب تشریف آورد و با تازیانه‌ای که در دست داشت خواست او را بزند. ابی‌بکر گفت: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و پیغمبرش، به خدا دیگر شراب نمی‌خورم».

اسلام در کتاب آسمانی خود (قرآن) مکرر فریاد می‌زند:

(۱) «رَجَسَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ».

(شراب نجس است، پلید است، فرآورده دست شیطان است، از آن دوری کنید که در این صورت



ممکن است رستگار شوید).

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ

فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ
(۱) فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ».

یعنی: مردم مسلمان، شیطان بوسیله شراب و

قمار می‌خواهد بین شما کینه و دشمنی ایجاد کند و

از یاد خدا بازتان دارد و نگذارد نماز بخوانید آیا باز

هم شما متنبه نمی‌شوید؟

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«كُلُّ مَسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ»

(بطور کلی مسکرات و مشروبات الکلی حکم شراب را دارد و شراب

هم حرام است) بنابراین استعمال مشروبات الکلی از نظر قوانین آسمانی
کاملاً ممنوع است.

قوانین بشری و مملکتی و مسکرات

در بسیاری از ممالک جهان که به زیانهای مواد الکلی پی برده‌اند آنرا

تحریم کرده که ما به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم.

در ایالات متّحده آمریکا

در ۱۵ اگست سال ۱۹۱۹ کمی قبل از تحریم مسکرات در ایالات متّحده آمریکا در شهر «شیکاگو» ۲۵۰ نفر از پزشکان و دانشمندان معروف اروپا و آمریکا در یک شورای پزشکی قرارداد طبّی بین المللی متضمن ده ماده بر تحریم مشروبات الکلی صادر کرده و آنرا به ممالک اروپا و آمریکا اعلام کرده اند که متن قرارداد را از نظر خوانندگان می گذرانیم.

(این مجمع علناً اظهار می دارد که بعد از مطالعه دقیق درباره مضرات مشروبات الکلی ثابت شده که زیانهای زیر بر آن مترتب است).

سپس در آن مواد، ضررهای روحی و جسمی و اخلاقی و مالی را تذکر داده (که ما برای اختصار از درج آنها خودداری می کنیم) طالبین به کتاب: «الامراض الاجتماعیه» مراجعه فرمایند.

در آخر قرارداد می نویسد: «از این جهت این مجمع حکم می کند که شیوع مسکرات از بین برنده سعادت ملل عالم و بنیان کن اساس فضائل اخلاقی جامعه بشریت است». (۱)



در ایران

۱- مادهٔ واحدهٔ مصوبهٔ بهمن ماه ۱۳۳۳ متن قانون چنین است: «دولت مکلف است از تاریخ تصویب این قانون به فاصلهٔ شش ماه ورود و تهیه و خرید و فروش و مصرف کلیهٔ نوشابه‌های الکلی را ممنوع سازد».

۲- فصل پانزدهم از قوانین جزائی مادهٔ ۲۵۷ اصلاح شده در ۸ تیر ماه ۱۳۲۸ چنین می‌نویسد: «هرکس علناً استعمال تریاک یا شیره یا مرفین یا هروئین یا کوکائین یا بنگ و یا چرس بنماید و یا متجاهراً مشروبات الکلی استعمال کند به حبس تأدیبی از سه ماه تا شش ماه محکوم خواهد شد».

در نروژ

پس از خاتمهٔ جنگ بین‌المللی دوم دولت نروژ شورائی تشکیل داد و سپس فروش و ساختن مشروبات الکلی را به کلی ممنوع نمود. (۱)

در بلژیک

دولت بلژیک در سال ۱۹۲۸ قانون منع مسکرات الکلی را بطور کلی وضع کرده و حتی خرید و فروش آن را برای دارو و استعمالات ضروری

۱- الامراض الاجتماعیه.



نیز ممنوع نموده است. (۱)

در دانمارک

دولت دانمارک برای آنکه مردم کمتر بتوانند از مشروبات الکلی استفاده کنند مالیاتهای سنگینی بر آن قرار داده است که در نتیجه مردم دانمارک تماماً دست از استعمال مشروبات الکلی کشیده‌اند. (۲)

در آلمان

خبرگزار عمومی اعلام کرد که زمامدار آلمان «هیتلر Hitler» از استعمال مشروبات الکلی خودداری می‌کند زیرا به زیانهای آن متوجه شده است (۳) پیدا است که این اطلاعیه برای منع تمام افراد مملکت از استعمال مسکرات بوده است.

در شوروی

در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۳۸ رسماً اعلام شد که باید افراد این مملکت از

۱ - الامراض الاجتماعیه.

۲ - الامراض الاجتماعیه.

۳ - الامراض الاجتماعیه.



فروش مسکرات خودداری نمایند و در اثر تخلف، ۲۵ مغازه آبخو
فروشی بسته شد. (۱)

در هند

در جریده الاهرام در تاریخ ۸ مارس سال ۱۹۳۷ تحت عنوان (مبارزه
با مسکرات در هند) پیشنهادات دولت هند را در خصوص منع مسکرات
مفصلاً نقل کرده و نتایج آنرا در پایان مقاله درج نموده است.
و همچنین ممالک دیگری (مانند کویت که در سال ۱۳۴۵ رسماً منع
استعمال مشروبات الکلی اعلام شد) منع مسکرات را به مردم اعلام
نموده‌اند.

بنابراین قوانین دینی و بشری در اصل حرمت استعمال مشروبات
الکلی متفق است و زیانهای آن از نظر دانشمندان دنیا مسلم گردیده است.
ما در اینجا برای توضیح فهرست‌وار به ضررهای مختلف آن از نظر
علم و عقل اشاره می‌نمائیم:

زیانهای مشروبات الکلی

زیانهای مشروبات الکلی را می‌توان به شش قسمت تقسیم کرد:



۱- زیانهای دینی ۲- زیانهای روحی ۳- زیانهای جسمی ۴- زیانهای اخلاقی ۵- زیانهای اجتماعی ۶- زیانهای مالی.

زیانهای دینی مسکرات

یکی از جوانان عزیز که مقاله مفصلی در این باره نوشته است می گوید:
«بزرگترین سنگ راه تکامل الكل است!».

می دانید چرا؟ برای آنکه الكل بهترین خدمتگزار شیطان است مگر نمی دانید قرآن کریم چه فرمود:

«رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» و شیطان دشمن آدمی است که می خواهد او را از راه راست منحرف کند.

پیشوایان اسلام فرموده اند که: اگر تمام بدیهای عالم را در خانه ای جمع کنند کلید آنها شراب است.

زیانهای روحی مسکرات

تردیدی نیست که امتیاز انسان بر سائر حیوانات به عقل است و بشر با استعمال مسکرات ولو برای چند ساعت عقل خود از دست می دهد علاوه بر این تمام دانشمندان متفقند که «صدی پنجاه دیوانگان، مبتلا به مشروبات الکلی بوده و پنجاه دیگر مربوط به عوامل مختلف دیگر



است».

دکتر «پارکر» آمریکائی می‌گوید: «نیمی از حوادث جنونی در اثر مشروبات الکلی است».

مرحوم «آیه الله العظمی آقای بروجردی» هم وقتی با دکتر «آرشه تونک» دبیر کل سازمان بین‌المللی مبارزه با الکل ملاقات فرمودند به همین نکته تکیه کرده و گفتند:

«انسان به سبب عقل اشرف مخلوقات شناخته شده و منظور از خلقت وی پیمودن راه تکامل در خداشناسی است و برای حفظ این ودیعه الهی دستوراتی داده شده و در این باب «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) استعمال و شرب مواد الکلی را که منجر به مستی و اختلال عقل می‌گردد، حرام فرموده و لزوم این تحریم برای عقل سلیم مسلم و قطعی می‌باشد».^(۱)

و نیز به تجربه ثابت شده کسانی که مشروبات الکلی استعمال می‌کنند ذوق و هنر خود را از دست می‌دهند.

یکی از جوانان روشنفکر در این باره می‌نویسد: «الکل بهترین کارگر، بهترین هنرور و دقیق‌ترین صنعتگر را بالأخره از کار می‌اندازد».

۱ - برای مطالعه شرح مفصل قضیه «ملاقات» به کتاب مناظره دکتر و پیر مراجعه فرمائید.



زیانهای جسمی الکل

گفتار دانشمندان در این باره به قدری زیاد است که اگر بخواهیم مشروحاً تمام آنها را نقل کنیم خود کتاب مفصّلی خواهد شد. ولی فهرست وار به آن عده از زیانهائی که دانشمندان دنیا درباره استعمال مشروبات الکلی گفته اند و مورد اتفاق آنها است اشاره می کنیم:

۱- سرطان گلو

یکی از جوانان فعال این خبر را از روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۷۷۳ - ۴۴/۶/۱۴ تهیه کرده و به «کانون بحث و انتقاد دینی» فرستاده است.

نیویورک آسوشیتد پرس ۴ سپتامبر، پروفیسور «تویس» استاد طب پیشگیری دانشکده پزشکی نیویورک اعلام کرد: بررسی آمار نشان می دهد که نوشیدن مشروبات الکلی باعث بروز سرطان دهان و گلو می شود و این بیماریها در میان الکلی ها دو برابر بیش از مردم عادی است.

مطالعات نشان می دهد که در میان ۵۹۸ مبتلا به سرطان، ۳۴ درصد مشروب خور قهّار بوده اند در حالی که از دو گروه شاهد (افراد غیر مبتلا که برای مقایسه انتخاب شده اند) ۲۰ درصد مشروب زیاد می خورده اند و حال آنکه نسبت سیگار کشیدن در این دو گروه به ترتیب ۲ و ۱۲ درصد است این آمار



نشان می‌دهد که مشروب خوردن تقریباً به اندازه سیگار کشیدن در ایجاد سرطان مؤثر است.

۲- مرض الکلیسم

مسیو «دوبوی» دکتر معروف فرانسوی در کتاب (طب جدید) خود می‌نویسد: «مسکرات در انسان مرضی ایجاد می‌کند به نام الکلیسم، - افراد مست در اوّل مستی خود لذّتی احساس می‌کنند که آن لذّت فوراً به درد و سستی مبدّل می‌گردد و همان لذّت آنی است که دیگر انسان را برای همیشه مبتلا می‌کند».

۳- امراض قلبی

دانشمندان ثابت کرده‌اند که الکل و سیفلیس در خرابی قلب نقش مؤثری دارند.

۴- دوران خون

الکل چون در خون اثر می‌بخشد کم‌کم آن را فاسد می‌کند.

۵- امراض جهاز تنفس و سل

حنجره و قصبه‌الریه در اثر خوردن مشروبات الکلی متورّم گشته و



صدای شخص الکلی بسیار خشن می‌گردد و سرفه‌های سخت می‌کند و در نتیجه مهیا برای پذیرفتن میکرب سل می‌گردد.

۶- امراض مغزی و عصبی

اثرات مشروبات الکلی در مغز بسیار محسوس و غالباً موجب پاره شدن شریان و ریختن خون به دماغ می‌شود و در نتیجه سکته و یا فلج بوجود می‌آید.

۷- مرض کلیه

طبق آمارگیری که بدست آمده اشخاصی که مبتلا به مرض کلیه می‌شوند هشتاد و هفت درصد بواسطه مشروبات الکلی است.

اثر الکل در دستگاه گوارش

دانشمندان پزشکی معتقدند که الکل زبان را ضخیم کرده و آن را می‌ترکاند گلو و حلق را متورّم می‌سازد و در معده اثر زیادی می‌بخشد و آن را خراب می‌کند و اکثراً به مرض «کاستریت» مزمن و «آنتریت» سخت و دلدردهای دائمی و اتساع معده و اسهالهای سخت و گاهی یبوست تولید می‌کند.



۹- امراض جلد

پوست اشخاص الکلی قرمز و اکثراً مبتلا به (اگزما) و جوش صورت و پیه گردن که گاهی محتاج به عمل جراحی می‌گردد. (۱)

۱۰- امراض چشمی

مشروبات الکلی در طبقات چشم تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد و اعصاب آن را ضعیف کرده و در معرض احتقان دائمی قرار می‌دهد. (۲)

۱۱- ضعف شنوایی

ضررهای خمر به گوش اثر می‌کند و سامعه را از کار انداخته و موجب حدوث صداهای مختلف هولناکی در گوش می‌شود. (۳)

۱۲- اعضاء تناسلی

دانشمندان معتقدند که شیوع مسکرات سبب نقص در بقاء نسل بشر می‌شود و یا اولادهای الکلی‌ها در معرض امراض بسیاری واقع می‌گردند.

۱- مضرات نوشابه‌های الکلی.

۲- الامراض الاجتماعیه.

۳- الامراض الاجتماعیه.

۱۳ - مشروبات الکلی و امراض

مشروبات الکلی گلبولهای سفید خون را ضعیف می‌کند و در نتیجه بدن انسان را مهیا برای پذیرفتن میکربهای امراض می‌نماید که در این صورت می‌توان گفت مشروبات الکلی غیر مستقیم تمام امراض مسری را در بدن ایجاد می‌کند.

دکتر لتن در مجلس مشاوره‌ای که در لندن تشکیل شده بود چنین گفت: «مقاومت گلبولهای سفید خون در مقابل امراض مسری در اشخاص معتاد به الکل بسیار کم است».

یکی از جوانان روشنفکر چند جمله از دانشمندان اروپا را در این مورد تهیه کرده و در مقاله مفصلی به «کانون بحث و انتقاد دینی» ارسال داشته که ما عین آن جملات را از آن نامه نقل می‌کنیم.

دکتر «اندرسون» طبیب مشهور و به نام (جلارجو) می‌گوید:

«مشروبات الکلی، اشخاص خیلی قوی و نیرومند را نیز برای قبول بیماری (وبا) مستعد و آماده می‌کند چنانکه در سال ۱۸۳۲ میلادی هنگامی که مرض (وبا) در (ورشو) پیدا شده بود نود درصد مردگان را میخواران تشکیل داده بودند و وقتی که بیماری (وبا) در (تفلیس) شیوع پیدا کرده اشخاص الکلی به بیش از بیست هزار نفر بالغ گردید».

و همچنین مستر هوبر گفت: در ۱۸۳۳ نفر اشخاصی که از مرض (وبا) بدرود زندگی گفتند



هشتاد درصد معتادین الکل بودند.

این فهرستی از زیانهای جسمی مشروبات الکلی بود که در این شماره درج گردید.

زیانهای اخلاقی

به گفته جوان روشنفکری همه دانشمندان معتقدند که الکل انسان را یک حیوان کامل می‌کند، فضائل اخلاقی که مرز بین انسان و حیوان است سلب می‌نماید و تنها هیکل نابخار و خراب باقی می‌گذارد، دیوانه، مست، بیچاره، لاپالای، قی آلوده، بی‌اراده و لرزان و مرتعش، بی‌شعور، جانی، هرزه‌گو، بی‌شخصیت، کج خلق، بی‌ناموس و بدبین به جهان و و ... می‌نماید این مطالب بر تمام افراد واضح است زیرا همه روزه در جراید یک و چند جنایت از این عده مطالعه می‌کنند.

زیانهای اجتماعی

اساساً کسانی که مشروبات الکلی استعمال می‌کنند مردم آزار و قاتل و جنایت پیشه می‌باشند لذا در ممالکی که از این موجود خطرناک جلوگیری کرده‌اند طبق آمار دقیق پنجاه درصد قتل و ضرب و دعوای پیداکرده است.

زیانهای مالی

مشروبات الکلی زیانهای مالی مستقیمی دارد که باید انسان با خرج بودجه سرشاری آن همه ضررها را به خود بخرد ولی باز زیانها غیرمستقیم الکلی بیشتر است، زیرا ممکن است یک نفر الکلی چون عقل شعور کاملی ندارد بر سر میز قمار تمام سرمایه خود را ببازد و از بین ببرد.



آیا معاد جسمانی را می‌توان ثابت کرد؟

در چند نامه این سؤال (عنوان فوق) از کانون بحث و انتقاد دینی پرسش شده و چون ما در گذشته پاسخ این سؤال را در نشریه افکار جوانان منتشر کرده بودیم دوباره به عنوان تجدید طبع همان پاسخ را با مختصر کم و زیاد در این کتاب چاپ می‌کنیم امید است کما فی السابق قانع‌کننده واقع شود.

معاد چیست؟

در اینجا باید قبل از ورود به بحث از جسمانی بودن معاد معنی معاد را



شرح دهیم و سپس معاد جسمانی را ثابت کنیم.

معاد در لغت به معنی بازگشت به محل سابق است.

و لذا بعضی می‌گویند: شاید نظر دانشمندان مذهبی از انتخاب این اسم برای آخرین سیر بشر به موضوع معاد جسمانی بوده و منظورشان برگشت روح در بدن می‌باشد و الا اگر قیامت، روحانی بوده «برگشت به محل سابق» مفهومی نداشت زیرا وقتی روح از بدن خارج شد (با این فرض) تا ابد در یک حالت است و لذا قاموس وقتی معاد را معنی می‌کند می‌گوید: «معاد به معنی عود ارواح بسوی اجساد است».

دلیل عقلی

ما در بحث لزوم دین ثابت کرده‌ایم که بشر از جانداران اجتماعی عالم است و علاوه همیشه به فکر جلب منافع خود و فرار از ضرر است و چون این صفت در همه افراد حکومت می‌کند بین آنان تضاد منافع بوجود خواهد آمد و در نتیجه زیانهای جبران‌ناپذیری از قبیل جنگهای جهانی و کشتارهای سنگین بار می‌آورد، لذا گفتیم برای جلوگیری از این اثرات سوء، بر خدای عادل و مهربان لازم است که قانون واحدی برای مردم بفرستد تا تمام افراد بشر ضعیف یا قوی بدون هیچ گونه امتیاز زیر سایه آن قانون واحد استراحت کنند و نیز ثابت است که خدایتعالی آن قوانین را به مقتضی هر زمان بوسیله پیامبران متعدّد فرستاده و ششصد و بیست و نه



میلیون و پانصد هزار مسلمان و پانصد و نود میلیون مسیحی و حدود سی میلیون پیروان مذاهب رسمی دیگر که این ارقام اکثریت مردم دنیا را تشکیل می‌دهند به این موضوع معتقدند و می‌گویند: خدای بزرگ برای حفظ نظام اجتماع و تأمین سعادت اخروی بشر، قوانینی بوسیلهٔ انبیاء فرستاده تا به آن عمل کنند.

بنابراین اگر خدای جهان به افراد بشر در مقابل انجام وظایفی که نموده‌اند ثواب ندهد و معصیت‌کاران را عقاب نکند و خلاصه حسابی در کار نباشد علاوه بر آنکه کسی به آن قوانین عمل نمی‌کند و آن دستورات، بی‌فائده و عبث خواهد شد به مردمان ضعیف و مستمند و کسانی که اطاعت پروردگار را کرده‌اند و در مقابل ناراحتیهای دنیا صبر نموده‌اند ظلم نموده و داد مظلومین را از ستمکاران جنایت‌پیشه نگرفته است پس باید خدای تعالی معاد را بوجود آورد و مردمان صالح را اجر دهد و داد مظلومین را از بیدادگران بستاند تا به عدالت رفتار کرده باشد، تا اینجا اصل معاد از نظر عقل واضح شد و شاید هم پس از اعتقاد به یکی از مذاهب رسمی عالم، تنها دلائل نقلی آن دین در موضوع ثبوت معاد کفایت کند ولی مطلبی که مورد بحث و گفتگو است و باید در اینجا مورد بررسی قرار گیرد معاد جسمانی است زیرا موضوع سؤال معاد جسمانی بوده و نباید از پاسخ نامه‌ها فراموش کرد.

معاد جسمانی

در جای خود ثابت است که انسان از روح و جسم ترکیب شده و هر کدام از این دو لذات و ناراحتیهای مخصوص به خود دارند و مسلّم جزا و پاداش روحانی و جسمانی کاملتر از پاداش روحانی محض است. بنابراین خدای قادری که می تواند عمل کاملتر و بهتری را انجام دهد چرا آن را ترک کند و در مقابل عمل ناقصی که تنها جزای روحانی باشد انجام دهد.

دانشمندان بزرگ مسلمان می گویند: اکتفا به معاد روحانی در مقابل معاد جسمانی و روحانی از قبیل انتخاب مرجوح بر راجح است و تردیدی نیست که ترجیح مرجوح بر راجح بدون علت از شخص حکیمی آن هم مانند خدای بزرگ که قادر علی الاطلاق است زشت و قبیح خواهد بود.

دلیل نقلی

تردیدی نیست که پس از اعتقاد به یکی از مذاهب رسمی جهان (بخصوص اسلام و مسیحیت و یهودیت) انسان باید معتقد به عالم آخرت باشد زیرا در تورات مکرّر به معاد اشاره شده و انجیل لوقا باب ۲۰ عدد ۲۷ و انجیل متی باب ۲۰ و انجیل مرقس باب ۱۲ صریحاً به معاد جسمانی استدلال کرده است و همچنین در قرآن بیش از صد آیه در موضوع معاد مطرح گردیده که در بعضی از آن آیات صریحاً خدای تعالی در مقام



اثبات معاد جسمانی برخاسته و منکرین آن را سرکوب می‌کند.
ما برای نمونه و اختصار تنها به یک آیه از آن همه آیات اشاره می‌کنیم و جواب شبهات سؤالاتی را که منکرین معاد جسمانی نموده‌اند به شماره‌های بعدی «پاسخ ما» که بزودی انشاءالله منتشر خواهد شد حواله می‌دهیم.

آفریدگار جهان در قرآن کتاب آسمانی مسلمانان می‌فرماید:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ

هِيَ زَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^(۱)

یعنی: برای ما مثلی زند و خلقت خود را از یاد برد گوید: استخوانهای پوسیده را کی زنده می‌کند؟
بگو: همان که اوّل بار آن را ایجاد کرده و او است که به هر چیزی احاطه علمی دارد.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که مردم آن زمان موضوع معاد جسمانی را جزء بدیهیات و ضروریات مذهب اسلام می‌دانسته‌اند و لذا «ابی ابن خلف» استخوان پوسیده‌ای را برای انکار معاد پیدا کرده و با «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) به آن وسیله وارد بحث می‌شود و از آن طرف «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) او را رد نکرده و فرموده که تو اشتباه کرده‌ای، معاد روحانی است و این استخوان از جسم و بدن است اگر هم پوسیده شود

ربطی به معاد روحانی ندارد و بلکه از طرف پروردگار وحی گرفته که در جواب بگوید این استخوانهای پوسیده را همان که از عدم ایجادش کرده دوباره زنده‌اش خواهد کرد و او احاطه علمی به تمام ذرات بدن یک انسان دارد که کجای عالم افتاده است و از کجا باید جمع‌آوری شود.

«فخر رازی» در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

دلیل اوّل منکرین معاد جسمانی استبعاد است
یعنی می‌گویند: چگونه خدای تعالی این
استخوانهای پوسیده را دوباره جان می‌دهد؟
پروردگار در این آیه شریفه آنان را متوجّه قدرت
خود کرده و می‌گوید: «همان کس که انسان را از
عدم بوجود آورده می‌تواند دوباره آن را خلق کند»
دلیل دوّم منکرین معاد جسمانی این است که ذرات
بدن انسان در کره زمین پخش شده چگونه دوباره
زنده میشود؟ خدای تعالی آنان را متوجّه به احاطه
علمی خود کرده و می‌گوید: «خدا علمش به همه
چیز احاطه دارد».

بنابراین معاد جسمانی از نظر عقل و قرآن ثابت است و احتیاج به استدلال بیشتری ندارد.



چرا حسین (علیه السلام) کشته شد

نامه‌ای از آبادان (در تاریخ ۴۴/۱۱/۱۲) رسیده

در آن جوان محصلی نوشته است که:

آیا قیام «حسین بن علی» (علیه السلام) برای مردم

مسلمان و اسلام فائده‌ای داشته است یا خیر؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که انسان عاقل هر عملی را که انجام می‌دهد باید برای فائده و نتیجه‌ای باشد و هر قدر عمل اهمیت و زحمتش بیشتر است باید فائده و نتیجه آن هم زیادتر باشد.

اقدام «حسین بن علی» (علیه السلام) و یارانش برای شهادت در راه خدا با دانستن به آنکه کشته می‌شوند پر زحمت‌ترین کاری است که ممکن

نیست یک بشر عادی بتواند آن را تحمّل کند بنابراین شهادت «حسین بن علی» (علیه السّلام) باید بزرگترین فائده را در برداشته باشد که فوق آن تصوّر نشود.

ما برای توضیح این مطلب و شرح فائده نهضت حسینی ناچاریم به گوشه‌ای از تاریخ اشاره کنیم تا با بصیرت بیشتری بتوانیم سؤال فوق را مورد بحث قرار دهیم.

حسین بن علی کیست؟

ما در اینجا نمی‌خواهیم بیوگرافی کاملی از «حسین بن علی» (علیه السّلام) بنویسیم ولی در این فصل باید اهمیت آن حضرت از نظر اسلام و اصالت خانوادگی او از نظر تاریخ صحیح توضیح داده شود تا آنکه اگر یک فرد بی‌اطلاع از اسلام بخواهد این بحث را مطالعه کند بداند با چه شخصیتی سر و کار دارد و او به چه منظور این قیام مقدّس را انجام داده است.

قضاوت تاریخ صحیح

تمام مورّخین نوشته‌اند که: «حسین بن علی» (علیه السّلام) به قدری در نزد پیغمبر اسلام محبوبیت داشته که آن حضرت گاهی او را روی دوش سوار می‌کرد و گاهی می‌فرمود: او پاره‌ای از جان من است و بلکه حیات و



زندگی من بستگی به زنده بودن حسین دارد^(۱) «حسین بن علی» فرزند «علی ابن طالب» (علیه السلام) و «فاطمه زهرا» (یگانه دختر پیشوای اسلام) است. «حسین» (علیه السلام) به اتفاق تمام فرق اسلامی سؤمین جانشین پیشوای اسلام است و چهارمین معصومی است که بعد از «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) در عالم بشریت گفتار و کردارش حجت بوده و مردم مسلمان باید از او پیروی کنند.^(۲)

«حسین» (علیه السلام) به صریح قرآن و تفاسیر سنی و شیعه یکی از رهبران آسمانی مردم مسلمان است که هیچگاه خطا و اشتباه نکرده و کوچکترین عمل او مخالف با قوانین عالیه اسلام نبوده است. اینها اعتقاداتی است که کلیه دانشمندان فرق اسلامی نسبت به «حسین بن علی» (علیه السلام) داشته و حتی در کتب خود مفصلاً آنها را شرح داده‌اند.

موقعیت حسین (علیه السلام)

«مارین» مورّخ و نویسنده اروپائی می‌گوید:

«بنی امیه و بنی هاشم دو طایفه‌ای بودند که با هم

۱ - سنی و شیعه روایت کرده‌اند که «پیغمبر اسلام» فرمود: «حسین منی و انا من حسین».

۲ - در کتاب منتخب‌الأثر حدود ۳۰۰ روایت از کتب فرق اسلامی نقل شده که

«حسین بن علی» سؤمین جانشین پیغمبر اسلام است.

قربان و خویشاوندی داشتند زیرا امیه و هاشم پسران عبدمناف بودند در عرب طایفه قریش و در قریش بنی هاشم و بنی امیه عزیز و محترم بودند. (بنی امیه از لحاظ ثروت و ریاست و بنی هاشم از لحاظ علم و معنویت) در صدر اسلام کدورت بنی هاشم و بنی امیه بالا گرفت تا وقتی که «محمد» (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح نمود و طایفه قریش و بنی امیه را مطیع و فرمانبردار خود ساخت و ریاست روحانی و جسمانی عرب را در دست گرفت.

بدین لحاظ بنی هاشم تفوق و برتری پیدا کردند و بنی امیه مجبور شدند از بنی هاشم اطاعت نمایند. این پیشامد آتش حسد را در سینه بنی امیه شعله ور ساخت و در صدد کشیدن انتقام از بنی هاشم برآمدند تا پس از رحلت حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) موقع را مغتنم شمرده با کمال قدرت کوشیدند که جانشینی «محمد» (صلی الله علیه و آله) به اصول ولایتعهدی صورت نگیرد بالأخره برای تعیین جانشین اکثریت آراء مردم را انتخاب کردند و چون بنی امیه از لحاظ ثروت و ریاست در بین مردم نفوذ کاملی داشتند بنی هاشم را عقب زدند و در این میدان مبارزه بنی امیه کامیاب شدند و بر



بنی‌هاشم غلبه پیدا نمودند و عثمان به خلافت رسید به مناسبت همین خلیفه تراشی بنی‌امیه مقام بلندی حاصل کرده جاژه را برای آینده خویش هموار کردند و هر روز این جانشینان به ناحق «محمد» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) بر جاه و جلال خود افزودند و در امور اسلام مداخلات ناروایی می‌نمودند.

عثمان که مردی بی‌اطلاع و جاه‌طلب بود هر روز آلت دست دیگران قرار می‌گرفت، بنی‌امیه از موقعیت استفاده کرده و برای آینده خود جایگاه محکم و استواری بوجود آوردند و بنا بر عادت دیرینه خود که دشمن بنی‌هاشم بودند کمتر خلوص عقیده و نیت پاک به اسلام ابراز می‌داشتند و در باطن ننگ می‌دانستند که پیرو دین اسلام باشند زیرا دین اسلام از فداکاریها و جانبازیهای بنی‌هاشم پا برجا مانده بود ولی چون مسلمین نفوذ کاملی داشتند بنی‌امیه صلاح را در این دیدند که در سایه پیروی از اسلام مقاصد خویش را عملی سازند، همین که در دستگاه حکومت و خلافت وارد شدند و پایه جاه و جلال خویش را محکم نمودند علناً به مخالفت اسلام برخاستند و همه در دربار جمع شده و اسلام را به باد سخریه گرفتند (در اینجا ماریین

اشاره به سخنان یزید و حرکات ناشایسته او در دربار خلافت می‌نماید که ذکرش را در کتاب لازم نمی‌دانم (بنی‌هاشم که کار را بدین منوال دیدند و از خیالات بنی‌امیه واقف شدند سکوت را جایز ندانسته و حرکات عثمان را به مردم نشان دادند و مسلمانان که این حرکات را مشاهده کردند بر عثمان شوریدند و او را به قتل رسانیدند و اکثریت آراء، خلافت «علی» (علیه السلام) را تصویب کرد و «علی» (علیه السلام) به خلافت رسید.

پس از این واقعه بنی‌امیه یقین کردند که باز بنی‌هاشم دارای سیادت و عظمت اولیه می‌شوند این بود که دوباره حکومت‌های سابق بنی‌امیه که موقعیت خود را در خطر دیدند دست به تظاهرات شدیدی زدند و حاکم شام (معاویه) که یک جرثومه شیطن بود به بهانه قتل عثمان و به ادّعی اینکه کشته شدن عثمان با اشاره علی بوده علم مخالفت را برافراشت و اختلافات شدیدی بین مسلمانان بروز کرد و مانند عهد جاهلیت شمشیرها بین اعراب بکار افتاد و جنگ‌های متعددی به وقوع پیوست تا اینکه «علی» (علیه السلام) را در محراب مسجد شهید کردند از آن به بعد کاملاً معاویه غالب و جانشینی محمد دوباره



بدست بنی امیه افتاد».

ما این قسمت از تاریخ را به این منظور از زبان مارین نقل نمودیم که خوانندگان محترم بدانند تعصب اسلامیت در آن اعمال نشده و به قدری کینه توزی و کارهای زشت بنی امیه علنی بوده است که تمام مورّخین مسلمان و غیر مسلمان به آن گواهی می دهند.

خبثت بنی امیه

آری گفتار «مارین» صددرصد صحیح است دشمنی بنی امیه نسبت به بنی هاشم از آن موقع کامل شد که خدای تعالی «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله) را از میان بنی هاشم انتخاب کرد.

البته معلوم باشد که بنی هاشم و بخصوص پیشوای اسلام از حقد و حسد بنی امیه بی اطلاع نبودند و حتی گاهی «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله) در ضمن نقل رؤیا و یا اخبار از غیب صدمات بنی امیه را نسبت به دین مقدّس اسلام به اصحاب و بخصوص بنی هاشم تذکر می داد.
مثلاً در ضمن آیه شریفه:

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ
(۱) الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» «سهل بن سعید» و «امام باقر»
و «امام صادق» (علیه السلام) گفته اند که: «پیغمبر اکرم»

(صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) وقتی در عالم خواب دید بوزینه‌هایی بر منبرش بالا می‌روند شدیداً متأثر شد تا این آیه نازل گردید «ای پیغمبر رؤیائی که به تو نموده‌ایم با درخت ملعونی که در قرآن است جز برای امتحان این مردم نبوده است».

تمام مفسرین نوشته‌اند بوزینه‌ها و شجره ملعونه بنی‌امیه‌اند که بعد از «پیغمبر» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) جانشینی آن حضرت را ادّعا می‌کنند. (۱)

عکس‌العمل بنی‌امیه

در اوائل بعثت «خاتم‌انبیاء» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) که هنوز اسلام کاملاً نیرومند نشده بود بنی‌امیه هر چه می‌توانستند نسبت به آن حضرت اذیت و آزار می‌نمودند شاید قضیه شأن نزول سوره «کوثر» برای همه کس واضح باشد تمام مفسرین نوشته‌اند وقتی عاص و جمعی از بنی‌امیه «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) را در میان مسجد دیند گفتند: کسی که نسلی ندارد و در نتیجه دین او باقی نخواهد ماند می‌آید، این کلام به گوش «پیغمبر اکرم» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) رسید متأثر شد خدای تعالی سوره کوثر را نازل فرمود و اعلام کرد که: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (دشمن تو که بنی‌امیه‌اند از بین می‌روند و تنها نسل تو و دین تو در جهان باقی خواهد ماند).



در این آیه خدای تعالی دشمنی بنی امیه را تصریح کرده و هم اشاره به اذیت‌های بنی امیه نسبت به «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) فرموده است.

ولی رفته رفته با نیرومند شدن اسلام بنی امیه به ظاهر خاضع شدند و منتظر فرصتی بودند که نسبت به بنی هاشم و خاندان پاک پیغمبر کینه قلبی خود را ظاهر کنند لذا پس از وفات «پیغمبر» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) که جمعی از مسلمانان ریاست طلب برای گرفتن حکومت اسلامی فعالیت می کردند و از طرفی بنی هاشم را مزاحم خود می دانستند و در نتیجه آنها هم بر اعداد دشمنان بنی هاشم افزوده می شدند بنی امیه وقت را مغتنم شمرده و مشغول تهیه نیرو و قدرت گردیدند تا آنکه توانستند «عثمان» را به خلافت برگزینند.

عثمان کیست؟

عثمان پسر عفان است و عفان فرزند ابی العاص بن امیه می باشد.

عثمان چون دو دختر از رسول خدا گرفته بود ملقب به ذوالنورین شد.

عثمان نسبت به اقوام و خویشاوندان خود (بنی امیه) بسیار مهربان بود ولی بنی هاشم و اصحاب خاص پیغمبر را اذیت می کرد و با آنها اظهار دشمنی می نمود به همین مناسبت بنی امیه او را مناسب تر از دیگران برای خلافت و انجام اغراض شخصی خود دیدند و لذا او را به کمک جمعی از مسلمانان ضعیف الایمان بر خلافت برگزیدند.

عثمان هم خدمت خود را کاملاً مطابق با خواسته‌های بنی امیه انجام داد و آن قدر کمک به آنان نمود که علاوه بر از بین بردن لگه‌های ننگینی که برگردن بنی امیه افتاده بود توانست آنها را به فرمان‌داری برگزیند و ثروتهای هنگفتی از بیت‌المال در اختیار آنان بگذارد.

مثلاً «معاویه بن ابی سفیان» را برای فرمان‌داری شام پر و بال می‌دهد و «فدک» ملک مخصوص «فاطمه زهراء» (علیها السلام) را (که ابوبکر آن را از آن حضرت به ظلم گرفته بود و به خیال خود به بیت‌المال مسلمانان ملحق نمود) به مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه می‌دهد و صدها از این قبیل اعمال که تمام مورّخین اسلام در حالات عثمان نوشته‌اند انجام می‌دهد. ماربین می‌گوید:

«دامن تاریخ اسلام را اعمال عثمان لگه‌دار کرده است».

پس از عثمان بنی امیه که در رأس آنان معاویه قرار گرفته بود بنای دشمنی با اسلام را گذاردند و از جهل مردم کمال استفاده را کردند و دشمنی خود را اظهار نمودند که علناً به «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) رهبر پرهیزگاران سب و لعن می‌نمودند و کمر قتل یگانه فرزند «فاطمه زهراء» (علیها السلام) (یعنی «حسن بن علی» (علیه السلام)) را بستند و آخر کار هم زمام امور مسلمانان را معاویه به دست فرزندش یزید جنایتکار داد.

در کتاب شرح «نهج البلاغه» (جلد ۳ صفحه ۴۲۹) از «جاحظ» نقل می‌کنند



که او می‌گفت:

«بنی‌هاشم پیوسته بر (بنی‌امیه) این مزیت و افتخار را دارند که ایشان خانه خدا «کعبه معظمه» را خراب نکردند، روی خود را از قبله برنگردانیدند، مقام ارجمند رسالت و پیامبری را پائین‌تر از خلافت و زمامداری برخی عناصر پلید، بشمار نیاوردند صحابه «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) را گردن نزدند، اوقات نماز را دگرگون نساختند، دستهای مسلمانان را به خون بی‌گناهان آلوده ننمودند، روی منبر «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) خوراکی نخوردند و شرابی ننوشتند، در حرم خدا غارت و چپاولگری نکردند، زنان پاکدامن مسلمین را در کشورهای اسلامی، به اسیری نبردند و ...».

همه مورّخین می‌دانند که یزید پلید تمام این اعمال را انجام داد و از همه بالاتر در میان مردم مسلمان فریاد زد:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحي نزل

و به این وسیله زیر بار اساس اسلام زد.

پیدا است که وقتی زمامدار مسلمانان چنین عقیده‌ای داشته باشد مردم ضعیف‌الایمان که همیشه اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دهند تحت تأثیر قرار گرفته و رفته رفته دین اسلام از بین خواهد رفت.

باید چه کرد؟

در اینجا تنها عملی که چنین جنایتکاری را می‌تواند از بین ببرد تحریک عواطف و حسّ ترحمّ مردم است زیرا انسان هر قدر بی‌ایمان باشد باز وجدان و عاطفه او در مقابل دیدن و یا شنیدن اعمال ظالمانه فردی به مظلومی تحریک می‌شود علاوه باید حسین بن علی به مردم دنیا برساند، دینی که جدّش برای هدایت بشر آورده غیر از مرامی است که بنی‌امیه در پیش گرفته‌اند.

باید «حسین» (علیه السلام) به جهانیان اعلام کند که معاویه و یزید می‌خواهند خلافت را به صورت سلطنت درآورده که هم حفظ ریاست کرده باشند و هم اساس اسلام را درهم بکوبند. «حسین بن علی» (علیه السلام) فریاد می‌زند:

«لو لم یستقم دین محمد (صلی الله علیه و آله) الا بقتلی

فیا سیوف خذینی».

یعنی: اگر دین جدّم «محمد بن عبدالله»

(صلی الله علیه و آله) پا برجا نمی‌شود مگر به کشته شدن

من؛ پس ای شمشیرها مرا قطعه قطعه کنید!

لذا از روز عاشورا شجره اسلام بنای رشد و ترقی راگذار و مردم دنیا به جنایت عمال بنی‌امیه متوجه شدند دانستند که قوانین اسلام با اعمال معاویه و یزید کاملاً منافات دارد.



گفتار دانشمندان بزرگ

ما در اینجا بهتر این است که برای ادّعی خود شواهدی از افکار و گفتار دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان ذکر کنیم تا عظمت قیام «حسینی» برای عموم خوانندگان واضح گردد.

۱- «عباس محمود العقاد» نویسنده معروف مصری می‌گوید:

«نتایج و موالید جنبش حسینی این شد که طومار زندگی بنی امیه را درهم پیچید زیرا پس از وی چهار سال نپائید که یزید درگذشت و شش سال بیشتر از کشتن حسین سپری نشد که کیفر آنان که در کربلا با وی کارزار نموده بودند پیش پایشان گذاشته شد بدان گونه که یکی از آنان نتوانست جانی از دست مجازاتهای سخت و یا کشته شدن، بدر برد، اینها همه بعلاوه ننگینی نام و زشتی فرجام بود».

دولت اموی پس از این جنبش به اندازه عمر یک انسان طبیعی نپائید و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت ...!

و به راستی کشتن حسین تنها بیماری جانفرسای بود که در پیکر حکومتی بدان اقتدار جایگیر گشت تا سرانجامش از پای درآورد و همین خونخواهی حسین بود که نقش پرچم دولتهائی شد که بعداً پدیدار آمدند و

برای تشکیل حکومت خود خواستند راهی به سوی گوش و دلهای مردم باز نمایند.

۲ - «کیسون» مورخ مشهور (در صفحه ۵۲۵ تاریخ خود) می نویسد:
«در طی قرون آینده بشریت در سرزمینهای مختلف، شرح صحنه حزن آور مرگ حسین، موجب بیداری قلب خونسردترین مردم خواهد شد».

۳ - «چارلویکنس» داستان نویس مشهور انگلیسی و صاحب کتاب «انتظار بزرگ» و بسیار کتب دیگر می گوید:

«اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته های دنیائی خود بود من نمی فهمم چرا خواهران و اطفالش به همراه او بودند.
پس عقل چنین حکم می نماید که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد».

۴ - «توماس کارلایل» می گوید:

«بهترین درسی که از سرگذشت کربلا می گیریم این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند آنها با اعمال خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود اهمیت ندارد پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی من است».

۵ - «پرفسور ادوارد براون» مستشرق بزرگ انگلیسی و صاحب «تاریخ ادبیات



ایران» می‌گوید:

«آیا قلبی پیدا می‌شود که وقتی دربارهٔ کربلا سخنی می‌شنود آغشته با حزن و الم نگردد حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفته انکار کنند».

۶ - «ل.م. یوید» می‌نویسد:

«درس امام حسین این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هرگاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند. در طی قرون افراد بشر همیشه جرأت و پردلی و عظمت روح و بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در اثر همینها است که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین و من مسرورم که در چنین روز با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می‌گویند شرکت کرده‌ام هر چند که هزار و سیصد سال از تاریخ آن گذشته است».

۷ - «ایرونیک» مورخ مشهور آمریکائی از واشنگتن می‌نویسد:

«برای امام حسین ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد لیکن مسئولیت پیشوائی و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت در زیر آفتاب سوزان سرزمینی خشک و در روی ریگهای تفتیده عربستان روح حسین فناناپذیر بر پا است ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من ای حسین؟!».

۸ - «حتیس آه واسل» شاعر بزرگ انگلیسی قصیده ای درباره «حسین بن علی» (علیه السلام) سروده که ترجمه اش این است:

«آنها سر مبارک او را بالا نگاه داشتند، دهان مبارکش را با شلاقهای خود نواختند، ای دهانی که من بارها مهبط ملائک و هنگام طفولیت فروهشته بر لب پیامبر دیده ام، ای بدنی که زیر پای ستوران خوار شدی، این همان بدن پاکی بود که بینندگان را مسحور می کرد خونی که از رگهای مبارک بیرون ریخته و خشک شده معجون آسمانی است که تاکنون هیچ سم اسبی با چنین رنگ الهی رنگ نشده است ای زمین برهنه و بایر کربلا که در روی تونه علفی است و نه چمنی برای ابد آهنگ حزن و آه بر تو پوشیده باد چرا که در سرزمین تو بدن پاره



پسر مقدّس «فاطمه» (سلام الله علیها) افتاده است که روح خویش را به خدا تقدیم نمود».

۹ - «ساورجینی ناید» شاعر بزرگ هندی در ضمن شعری می‌گوید:

«شب شهادت در زیر پیراهن سیاه و پای برهنه با چشمان اشکبار که باران اشک به یاد واقعهٔ جانسوزی فرو می‌ریزد و دستهای بهم پیوسته که فشار اندوه آنها را به نوسان می‌آورد برای سینه‌های رنگین از خون آنها برگردن حزن آور بلند است و این داستان کهنه مکرّر دردناک را بیان می‌دارد مریدانت به خاطر این شب پر الم و اشک آور با یک صدای پر حزن می‌گویند و می‌خوانند:

حسین ... یا حسین! چرا هزاران هزار دوستان تو این طور اشک می‌ریزند ای مقدّس عالیمقام آیا به خاطر فداکاری بی‌نظیر تو نیست تو پرچم زنده و پیمان عزیز دین بزرگ پیامبر را اعلام کردی و در مقابل شگفتی جهانی عشق عجیب خود را به نام خدا به اثبات رسانیدی».

۱۰ - «مارین» دانشمند و مورّخ معروف آمریکائی می‌گوید:

«حسین چون قصدی مانند کشته شدن که مقدّمهٔ یک نهضت عظیم و عالی بود داشت بزرگترین و بی‌کسی وسیلهٔ مظلومی دانسته و آن را اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب عالمیان مؤثر واقع گردد».

«حسین» (علیه السلام) به هفتاد و دو تن از یاران خود چنین گفت:

«من ننگ دارم که پسر معاویه شراب می خورد و اشعار هوس آلود می سازد و قبایل یمنناک اسلام را بازو زور می ترساند و پایه حکومت بیداد را استوار می کند و دین خدا بی پناه باشد، من باید قیام کنم و با خون خود دین اسلام را آبیاری نمایم اگر شما از این راه پر خطر می ترسید فوراً برگردید و مرا به حال خود گذارید»

ولی یارانش کشته شدن و فداکاری را بر زندگی ترجیح دادند. «حسین» (علیه السلام) می دانست که بعد از کشته شدن، زنان و اطفال و بنی هاشم «که آل محمد بودند» اسیر خواهند شد و این واقعه در مسلمانان خاصه در عرب بیش از آنچه به تصور آید مؤثر است.

حسین در آخرین دقائق زندگی، طفل شیرخوار خود را قربانی حق و حقیقت نمود و با این عمل اندیشه فلاسفه و بزرگان عالم را متحیر ساخت، که چگونه در این دم آخر با آن همه مصائب جانگداز و افکار متراکم و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود دست برد نداشت و با اینکه می دانست بنی امیه ستمگر، بر فرزند صغیرش رحم نخواهند کرد، محض بزرگ نمودن مصائب خود، او را هم بر سر دست گرفت و به ظاهر تمنای آب برای طفلش نمود، ولی با تیر جواب شنید، گویا «حسین» (علیه السلام) از این حرکت قصدش این بود که جهانیان بدانند عداوت بنی امیه با بنی هاشم تا چه



حد است و مردم گمان نبرند که یزید برای دفاع از خود ناچار بر این اقدامات سبعانه دست زده زیرا کشتن طفل شیرخوار در چنین حال با آن وضع دهشتناک جز عداوت سبعانه که منافی با قواعد هر دین و مذهبی است چیز دیگری نبود و همین نکته می تواند پرده از روی قبايح اعمال و نيات فاسده و عقائد بنی امیه بردارد و بر جهانیان خاصه مسلمانان ظاهر شود که بنی امیه نه تنها بر خلاف احکام اسلام حرکاتی می کردند بلکه از روی عصبیت جاهلانه می خواستند که از بنی هاشم خاصه بازماندگان «محمد» (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله) حتی یک طفل شیرخواره هم باقی نماند».

۱۱ - «توماس ماساریک» در کتاب «ریدرز دایجسب» (چاپ نیویورک)

می نویسد:

«با یک نظر دقیق در ترقیات دویست سائۀ پیروان علی در هندوستان که عزاداری را شعار خود نموده اند تصدیق خواهیم کرد بزرگترین عامل اصلی مزیت را آنها پیروی می کنند.

دویست سال پیش پیروان «علی و حسین» (علیهما السلام) در سرتاسر هندوستان در اقلیت بودند و همین حال را داشت ممالک دیگر، امروز در ممالک مترقی و ثروتمند مسیحی اگر چنین بخواهد ماتم و عزاداری را بپا نمایند با صرف میلیونها دلار باز هم به تأسیس چنین مجامع و مجالس عزاداری

موفق نخواهند شد.

گرچه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متأثر می‌سازند ولی آن شور و هیجانی را که در پیروان «حسین» (علیه السلام) یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب «حسین» (علیه السلام) مانند پرکاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر».

۱۲ - «موریس دوکبری» روی سخن را به مورّخین نموده می‌نویسد:

«اگر مورّخین ما حقیقت این روز را می‌دانستند و درک می‌کردند که عاشورا چه روزی است این عزاداری را مجنونانه نمی‌پنداشتند زیرا پیروان «حسین» (علیه السلام) بواسطه عزاداری «حسین» (علیه السلام) می‌دانند که پستی و زیردستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کنند زیرا شعار پیروی و آقائی آنها ندادن تن به زیر ظلم و ستم بود.

قدری تعمیق و بررسی در مجالس عزاداری «حسین» (علیه السلام) که چه نکات دقیق حیات‌بخشی مطرح می‌شود و در معنی می‌آموزند در مجالس عزاداری «حسین» (علیه السلام) گفته می‌شود که: «حسین» (علیه السلام) برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجوئی یزید



نرفت.

پس بیائید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده
از زیر دستی یزیدان نوعی (بیگانگان) خلاصی
یابیم و مرگ با عزّت را بر زندگی با ذلّت ترجیح
دهیم».

۱۳ - «دکتر جوزف» مورّخ معروف فرانسوی در کتاب «اسلام و اسلامیان»

می نویسد:

«شیعیان عقیده دارند که در روزهای عاشورا و
تاسوعا بایستی فقرا را اطعام نمود از این جهت همه
ساله از اموال خود به قدر استطاعت خویش به فقرا
کمک می نمایند و بعضی اوقات این کمکها از
میلیونها دلار هم می گذرد. دسته دیگر از شیعیان
برای اقامه مجلس سوگواری وقفیّاتی نموده اند که
ارزش آن بالغ بر میلیونها دلار می گردد باید
اعتراف نمود که شیعیان از بذل جان و مال خود در
راه مذهب سوگواری «حسین» (علیه السلام) دریغ ندارند
و پاداش آخرت و مزد دنیای خود را در سوگواری
«حسین» (علیه السلام) می دانند بدین لحاظ شیعیان در
ایام عزاداری «حسین» (علیه السلام) کسب و کار خود را
رها نموده و به ذکر استماع مصائب «حسین»
(علیه السلام) می پردازند و کوشش می نمایند که ذکر
فضائل خاندان نبوّت و مصائبی را که به ایشان
رسیده به نیکوترین وجهی بیان نمایند.

از طرف دیگر چون تکرار یک مطلب موجب خستگی و عدم تأثیر است، روحانیون و وعّاظ سعی نموده‌اند هر یک به نوبه خود کلیه مسائل اسلامی را که مربوط به مذهب جعفری است در سر منابر ذکر کنند.

اکنون کار به جایی رسیده که مردمان عامی شیعه از بس مطالب مذهبی را شنیده‌اند از پیشوایان اهل سنت جلوتر رفته‌اند امروز در هر نقطه از عالم مسلمانان شایسته‌ترین افرادی می‌باشند که به معرفت علم واقف شده و به خصوص فرقه شیعه بر سایر فرق اسلام مزیت و برتری دارند».

۱۴ - «امام شافعی» می‌گوید:

«خاطره کربلا بار اندوه در دلم سرازیر می‌کند و هنگامی که به یاد می‌آورم که «حسین» را با وجود بی‌گناهی غیرقابل تردید چنان بی‌رحمانه کشتند خواب بر چشمانم حرام می‌گردد و این خاطره محاسنم را سفید کرده و روزی نمی‌گذرد که با گذشتن زمان آه از سینه‌ام بر نیاید و اشک بر گونه‌ام نغلطد. السلام عليك يا ابا عبد الله».

۱۵ - «شیخ عبدالقادر گیلانی» در کتاب «غنیة الطالبین» می‌گوید:

«عاشورا روز گریه و ندبه است و چون هر مسلمانی باید در آن روز به یاد «حسین» باشد هیچ کس را شایسته نباشد به چنین روزی، خوشی جسمانی داشته باشد».



نظریه بزرگان سیاسی:

۱ - «محمد علی جناح» مؤسس پاکستان می گوید:

«هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آنکه امام «حسین» از لحاظ فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود به عقیده من تمام مسلمین باید سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد پیروی نمایند».

۲ - «لیاقت علیخان» نخستین نخست وزیر پاکستان گفته:

«این روز محرم برای مسلمانان در سراسر جهان معنی بزرگ دارد در این روز یکی از حزن‌آورترین و تراژیک‌ترین وقایع اسلام اتفاق افتاد شهادت حضرت امام «حسین» (علیه السلام) در عین حزن، نشانه فتح نهانی روح واقعی اسلامی بود زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت شهادت یکی از عظیم‌ترین پیروان اسلام مثل درخشنده و پایداری برای همه ما است این درس به ما می‌آموزد که اشکال و خطرات هر چه باشد نبایستی از راه حقیقت و عدالت منحرف شویم».

۳ - «پورشو تاملاس توندون» (هندو) رئیس سابق کنگره ملی

هندوستان می گوید:

«شهادت امام «حسین» از همان زمان که طفلی بیش نبودم در من تأثیر عمیق و حزن‌آوری

می بخشید من اهمیت برپا داشتن این خاطره بزرگ تاریخی را می دانم این فداکاریهای عالی از قبیل شهادت امام «حسین» سطح فکر بشریت را ارتقاء بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه بماند و یادآوری شود».

۴ — «مهاماگاندی» پیشوای هندوستان می گوید:

«من زندگی «امام حسین» آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده و توجه کافی به صفحات تاریخ کربلا نموده ام و بر من روشن است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند».

۵ — «کاپیتان ل ه نیست ج-پ» نوشته است:

«آن شب هنگامی که آتش اردوها در اطراف او در بیابان برق می زد پیروان خویش را به اطراف خود جمع کرد و طی سخنرانی طولانی و قلب نواز با آنها سخن گفت آنها را از وحشتهای روز بعد آگاه ساخت و فرمود: یقیناً قتل عام انجام خواهد شد و کسانی که با من بمانند شهید خواهند شد سپس عمل بسیار زیبایی انجام داد که نشانه آگاهی کامل او از ضعف بشری و قدرت روح فداکاری وی و علامت قلب رئوف آن بزرگوار بود تمام چراغهای اردو را خاموش کرد و سپس پیروان خود را گفت که: «هر



کس جرأت و قلب ایستادگی و شهادت را در خود
نمی بیند در تاریکی به طور ناشناس و بدون خجلت
برود» صبح روز عاشورا در حالی که ابرهای
ارغوانی در آسمان شرق جمع می شد ۷۱ نفر با
ایمان دور امام را گرفته و همگی آماده مرگ و
شهادت بودند».

این بود گوشه ای از گفتار دانشمندان و رجال سیاسی جهان درباره قیام
«حسین بن علی» (علیه السلام).

نتیجه مطالب فوق

خوانندگان محترم! منظور از نقل گفتار دانشمندان و رهبران سیاسی
عالم این بود که شما بدانید هدف «حسین» (علیه السلام) تنها حفظ دین اسلام بوده
و می خواسته بوسیله خون خود بنی امیه را از بین ببرد.

نتیجه قیام «حسین» (علیه السلام) این شد که در طول تاریخ مردم متوجه به
جنایات بنی امیه شدند و آنها را از سلطنت و خلافت خلع نمودند امام باقر
و «امام صادق» (علیهما السلام) توانستند احکام و قوانین اسلام را برای مردم
بگویند و حقیقت دین اسلام را به مردم معرفی کنند.

نتیجه قیام «حسین» (علیه السلام) این بود که تا به امروز مجالس عزاداری
برای آن حضرت بر پا می شود و چنانچه «دکتر جوزف» فرانسوی در بالا

متذکر شد مردم شیعه و مسلمانان، به این وسیله از علم و دانش اسلامی کاملاً با خبر باشند و نگذارند دشمنان اسلام دست تجاوز به طرف اسلام دراز کنند.

تاریخ صحیح به ما می‌گوید که: قبل از واقعه عاشورا را خلفای خود ساخته برای آنکه بهتر بتواند از جهل مردم کاملاً استفاده کنند با علم و دانش مبارزه می‌کردند حتی مکرر نقل شده که ابی‌بکر و عمر و عثمان مجموعه سنن و احادیث نبوی را از بین می‌بردند و نمی‌گذاشتند مردم تازه مسلمان از حقیقت اسلام اطلاع کافی پیدا کنند.

ولی نتیجه قیام «حسین» (علیه السلام) این شد که «امام سجاد» معارف الهی را در لباس دعا و «امام باقر» و «امام صادق» و سائر ائمه قوانین اسلام را بوسیله تعلیم به دیگران اشاعه دهند و مردم را با اسلام و دستورات عالیّه آن آشنا سازند.

نتیجه قیام «حسین» (علیه السلام) این بود که تمام فعالیت‌های بنی‌امیه را که برای از بین بردن نام «علی» و خاندانش انجام داده بودند خنثی کند و دوباره فضائل «علی» (علیه السلام) بر سر زبانها بیافتد و حتی خلفاء اموی و عباسی که دشمنان سرسخت بنی‌هاشم بودند و بنی‌العباس که جدّ خود را خلیفه واقعی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) گمان کرده بودند؛ در مجالس خود نام «علی» (علیه السلام) را با عظمت یاد کنند.



حتی گاهی دیده می‌شد که برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود قوانین اسلام را ترویج نمایند.

ما اگر تصوّر کنیم که قیام و یا دفاع «حسین بن علی» (علیه السلام) تنها همین فائده را برای مردم مسلمان داشته کفایت می‌کند تا چه رسد که دهها نتیجه را از نظر تاریخ صحیح و سیاسیون جهان برای این موضوع پر اهمیت نقل شده که فرصت نامه‌نگاری برای نقل تمام آنها اقتضا ندارد و لذا ما در اینجا نامه را خاتمه می‌دهیم و در پایان سلامتی و موفقیت شما را از خدای بزرگ خواستاریم. والسلام

کانون بحث و انتقاد دینی

سؤالات زیادی که در این زمینه بوسیله نامه از ما شده ما را بر آن داشت که با مختصر اصلاحاتی پاسخی را که در کتاب «افکار جوانان» منتشر کرده بودیم اینجا نیز بیاوریم.

علت عقب افتادگی مسلمانان چیست؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که اگر تنها صفحات تاریخ اسلام را از نظر بگذرانیم به دو موضوع قابل توجه برخورد می‌کنیم.

اول - روزگاری بر بشر گذشت که دنیای غرب و بلکه تمام ممالک متمدن فعلی عالم از اخلاق و پیشرفتهای علمی بی بهره بودند ولی ممالک



اسلامی و مردم مسلمان بهترین نمونه‌های علم و اخلاق، تمدن و صنعت را در عالم به یادگار گذاردند.

دوم - دنیای غرب و عالم مسیحیت تنها در کشفیات و اختراعات شگفت، به پیشرفتهای سریع و فوق‌العاده‌ای موفق شدند که مردم مسلمان را به خود نیازمند نمودند.

مردم مسلمان در علوم معنوی و مادی در گذشته دانشمندان بزرگی داشتند که حتی روزگار، مانند آنها را به خود ندیده است ولی امروز جوانان مسلمان در علوم مادی باید از دانشگاههای اروپا استفاده کنند.

آن برای چه بود؟!

این برای چیست؟!

گذشتگان و آنهایی که عمل به دستورات اسلام کردند حقیقتاً موفق به بهترین پیشرفتهای علمی و معنوی گردیدند و پیشرو قافله تمدن بودند.

بنیانگذار تمدن:

تمام مورّخین در تاریخ تمدن دنیا نوشته‌اند که بنیانگذار علم و صنعت، و تمدن صحیح و حقیقی مردم مسلمان بوده‌اند.

قابل توجه آنکه هنوز هم که هست مردم مسلمان در حسن خلق و روشهای اخلاقی که قسمت عمده تمدن صحیح است بهتر از دیگران در

ممالک اسلامی عملی کرده و آرامش و امنیت کاملی را بوجود آورده‌اند یعنی زمانی که دنیای غرب و عالم کمونیست و مسیحیت از اتمهای کشنده و برهم زننده عالم می‌خواهند برای جان بشر استفاده کنند ممالک اسلامی برای نجات نسل جوان خود از بی‌سوادی و انحراف اخلاق قیام کرده. درست است که ما مردم مسلمان عقب افتاده‌ایم ولی اگر به مجلات و اخبار خارجی روز دقت بیشتری کنیم می‌بینیم که به اقرار نویسندگان اروپائی قرن‌ها ما مردم مسلمان از نظر اخلاق و پاکدامنی پیشروی کرده‌ایم، آری دست اهریمن استعمار اگر بگذارد تا روز قیامت هم ممالک اسلامی در پرتو تعالیم دین مقدس اسلام با آرامش و امنیت کامل زندگی خواهند کرد و هیچگاه به فکر از بین بردن یکدیگر نخواهند افتاد.

علّت حقیقی:

مهمترین علّتی را که می‌توان برای عقب افتادگی مردم مسلمان از علم و صنعت (نه از اخلاق و امنیت) یادآور شد عمل نکردن به قوانین دین مقدس اسلام است.

اشتباه نشود

شاید یک عده از مردم بی‌اطلاع گمان کنند ما می‌خواهیم بگوئیم که دین مقدس اسلام برنامه‌های مستقلی در علم و صنعت مادی بدست مردم



مسلمان داده است و در نتیجه اشکال کنند و بگویند اگر چنین است پس چرا پیشوایان اسلام که همه این علوم را داشته‌اند آنها را به مرحله آزمایش در نیاورده تا مردم از آنها استفاده کاملی برای زندگی خود بنمایند؟!

خیر این چنین نیست ... اسلام هم مانند سایر ادیان آسمانی تنها هدف و مقصودش تأمین سعادت اخروی و حیات ابدی است ولی تاکتیک و تدبیر این هدف را به نحوی تنظیم کرده که یک نفر مسلمان در ضمن خداشناسی بسیاری از علوم مادی را خودبخود تعلیم می‌گیرد و یا مثلاً در ضمن خدمت به خلق به صدها وظیفه علمی و عملی که دنیای روز با رنج فراوان و زحمات زیاد به آن مطالب رسیده‌اند اشاره فرموده است.

مردم مسلمان که در گذشته بیشتر از این زمان از دستورات اسلام پیروی می‌کردند دانشمندان بزرگی مانند «جابر بن حیان» رهبر شیمی‌دانان جهان و «محمد بن زکریای رازی» و «بوعلی سینا»ها داشتند که دنیای صنعت و علم مرهون خدمات دامن‌دار آنان است (برای اثبات این مدّعی به شماره‌های کتاب «پاسخ ما» و «مناظره دکتر و پیرو» مراجعه فرمائید) ولی از روزی که مردم مسلمان از دستورات و قوانین اسلام در اثر تقلید کورکورانه از ممالک غرب عملاً از قسمت عمده‌ای از قوانین دین فاصله گرفتند مجبور شدند که دست نیاز به طرف دیگران دراز کنند.

ما مردم مسلمان تعقل نکردیم که اگر دنیای مسیحیت از دین خود دست کشیده و سپس موفق به بالا بردن سطح علم و صنعت شده‌اند برای

این بوده است که آئین آنان به حدّی مانع از پیشرفتهای علمی آنها بود که «گالیله»ها تکفیر شدند و محکمهٔ تفتیش عقائد صدها دانشمند روشنفکر را به جرم علم و دانش زیر تازیانه‌ها و شکنجه‌ها از پا در آوردند^(۱) و لذا همان روزی که آنان از دین خود دست کشیدند روز آزادی فکر آنها شد که بدون قید و شرط و خوف از کشیشان بی‌رحم بتوانند از کتب اسلامی و علم و صنعت دانشمندان مسلمان استفادهٔ کاملی ببرند.^(۲)

ولی دین مقدّس اسلام در ضمن تعلیمات علوم معنوی، رهبری تمام علوم مادّی را هم عهده‌دار شده که دانشمندان غرب معترفند که «اسلام هر کجا قدم گذاشت سطح معلومات آن سامان را به حدّ کافی بالا برد».

دکتر «گوستا ولوبون» فرانسوی می‌گوید:

مسلمین «در طول چند قرن کشور اندلس را از نظر علمی و مالی به کلی منقلب نمودند و آن را تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند و این انقلاب نه تنها در مسائل علمی و مالی بود بلکه در اخلاق نیز بوده است آنها خصائل ذیقیمت عالی انسانی را^(۳) به نصاری آموختند».

۱ - کتاب انگیزسیون (تفتیش عقائد) نوشتهٔ دانشمند هلندی مسیو «وان لون» این گفته را اثبات کرده است.

۲ - کتاب «اتحاد و دوستی» این مطالب را مشروحاً بیان کرده است.

۳ - کتاب «اندلس سرزمین خاطره‌ها» صفحهٔ ۳۵.



نتیجه بحث

بنابراین علّت عقب افتادگی ما مردم مسلمان اگر چه عمل نکردن به قوانین اسلام است ولی این ترک عمل هم علّتی دارد که آن تقلید کورکورانه از اروپائیها است غافل از آنکه آنان با ترک قوانین دینی خود از خرافات و ناراحتیهای فوق العاده نجات یافتند و ما مردم مسلمان با دست کشیدن از منابع علوم دینی آزادی حقیقی خود را از دست داده و در علم و صنعت و تمدّن کامل به عقب برگشته ایم.

پاسخ یک سؤال

جوانی در ضمن نامه ای سؤال کرده بود که:
«چرا دانشمندان بزرگ اسلامی اکثراً از ایران بوده اند با آنکه عربها زودتر از ایرانیان مسلمان شده اند؟»

در پاسخ می گوئیم:

مکتب اسلام عیناً مانند فرهنگی است که برای بالا بردن سطح معلومات مردم در یک محیطی که افراد آن استعدادهای مختلف دارند مشغول فعالیت می گردد معلوم است که در این صورت هر کسی به قدر استعدادش از آن استفاده می کند مردم وحشی جزیره العرب که قبل از

اسلام جز خونخواری و آدمکشی کار دیگری نداشتند بوسیلهٔ اسلام دارای اخلاق انسانی شدند ولی مردم یونان و ایران که نسبتاً متمدن بودند وقتی قوانین اسلام در میان آنان گسترش پیدا کرد توانستند حداکثر استفاده را از آن ببرند و دانشمندانی مانند بوعلی سیناها تحویل جامعه دهند بنابراین اسلام مانند باران رحمتی بوده که هر زمینی به قدر استعدادش از آن استفاده می‌برد.

حال که درد و درمان واضح است باید در مرحلهٔ اوّل کوشید که این بیماری خطرناک را از جامعهٔ اسلام دور کرد و به نسل جوان دنیا اعلام کرد که تنها راه نجات از انحراف اخلاق و صدها بدبختی خانمانسوز دیگر، عمل کردن به دستورات و قوانین دین مقدّس اسلام، اجرا کردن کامل مقرّرات آن است.



الغاء بردگی در اسلام

در نامه شماره ۲۸۹۱ سؤال شده که: «چرا پیغمبر اسلام بردگی را الغاء نفرمود؟»
ما این سؤال را در شماره ۲ پاسخ ما که به قطع جیبی چاپ شده بود پاسخ داده‌ایم ولی چون آن کتاب نایاب شده در این شماره همان مطالب را تجدید طبع می‌نمائیم.

پاسخ ما:

ما معتقدیم که اسلام با بهترین تاکتیک زمینه از بین رفتن بردگی را به خودی خود فراهم آورده است. توضیح آنکه در زمان ظهور اسلام کمتر

مردی از عرب یافت می شد که دارای چند غلام و کنیز نباشد و همچنین کمتر خانه ای بود که در رأس کارهای آن بردگان قرار نگرفته باشند و از طرفی بردگان قبل از پیدایش اسلام در سخت ترین شرائط زندگی می کردند یونانیها معتقد بودند، اگر کسی به بنده ای حمله کند او حق ندارد عکس العملی از خود نشان دهد و مطلقاً (در مقابل آقا و غیر آقا) دست از پا خطا نکند.

«متسکیو» نویسنده «روح القوانين» می گوید:

«غلامان اسپارتنی به قدری بدبخت بودند که نه تنها غلام یک نفر، بلکه غلام تمام افراد بشر می شدند و هر کسی هر چه می توانست آنان را شکنجه و آزار می داد کشتن غلامان بدون هیچ قید و شرطی مجاز بود و کوچکترین تفاوتی را بین آنان و حیوانات قائل نبودند.

مردم جزیره العرب با آن توحش که دختران و نازدانه های خود را زنده به خاک می سپردند معلوم است که با بردگان چه خواهند کرد و تا کجا آنها را آزار خواهند نمود.

بنابراین اگر اسلام می خواست با آن شرائط، بردگی را دفعه الغاء کند با مشکلات فوق العاده ای روبرو می شد.

هیچ یک از صاحبان بردگان حاضر نبودند دینی را قبول کنند که این ثروت هنگفت را از آنان



بگیرد و آنان را در کارهای خانه و غیره فلج کند. کنیزان و غلامانی که تا بحال جز خرید بازار و تهیه غذا برای آقا و عدم وسائل مستقل برای خود کار دیگر نداشتند اگر یک دفعه اسلام آنها را بی سرپرست می گذاشت ظلم فوق العاده ای به آنان کرده بود و علاوه این قانون جامه عمل به خود نمی پوشانید و دین مقدس اسلام با شکست عجیبی روبرو می شد».

ولی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) با سه ماده قانون توانست عملی انجام دهد که بردگی به خودی خود الغاء شود و نسبت به آنان عدالت گستری نمایند.

ماده اول

دامنه تکالیف اسلام به قدری توسعه داشت که بردگان را بطور مساوی شامل می شد و کلیه امتیازات طبقاتی از بین می رفت حتی طرح دعوی در محکمه ها برای آنان مانند سایر مردم آزاد بود.

یک نمونه تاریخی

هنگامی که «علی» (علیه السلام) به خلافت رسید و در مسجد به بالای منبر تشریف برد پس از حمد و ثنای الهی فرمود:



«از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولّد نگردیده تمام فرزندان او از روز نخست آزاد بوده‌اند لکن امروز روی جهات و مقتضیاتی، جمعی مملوک و بنده شما قرار گرفته‌اند؛ مسلمانان، قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد من جمع شده باید در میان شما از سیاه‌پوست و سفیدپوست، بردگان و آزادگان بطور مساوی تقسیم شود».

سپس «علی» (علیه السلام) به هر نفری از آن مال سه دینار داد مردی از انصار و یاران «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) وقتی سه دینار را گرفت غلامش که در روز گذشته بدست همان مرد انصاری آزاد شده بود جلو رفت «علی» (علیه السلام) به او هم سه دینار داد مرد انصاری عرض کرد: یا «علی» این غلام را دیروز من آزاد نموده‌ام آیا سهم مرا با او یک اندازه قرار می‌دهی؟ فرمود: «من در کتاب خدا دقت کردم تفاوتی بین فرزندان اسماعیل که کنیززاده بودند و فرزندان اسحق که آزاده بودند ندیدم».

ماده دّوم

دستورات فوق‌العاده شگفت‌انگیزی برای رفق و مدارای با بردگان فرمان داد و خود رهبر عظیم‌الشان اسلام به آن عمل می‌نمود و نسبت به آنان اعمال رأفت می‌کرد تا آنان از آن ذلّت و بدبختی نجات یافتند و



جرات کردند که از حق مسلم خود دفاع کنند.

یک نمونه دیگر

روزی آن پیشوای بزرگ «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) با قنبر خدمتگزار خود به مغازه پیراهن فروشی آمد فرمود: «دو پیراهن احتیاج دارم» صاحب مغازه، «علی» (علیه السلام) را شناخت و اظهار ارادت کرد و گفت: «هر نوع پیراهن بخواهید تقدیم می‌کنم».

وقتی «علی» (علیه السلام) دانست که این مرد می‌خواهد روی ارادت با او معامله کند از آن شخص پیراهن نخرید که مبادا این موضوع مانع عدالت و دادگستری او گردد به مغازه دیگر رفت دو پیراهن خرید یکی را سه درهم دیگری را دو درهم پیراهن سه درهمی را به خدمتگزار خود داد و پیراهن دو درهمی را برای شخص خودش انتخاب نمود قنبر عرض کرد:

که این پیراهن برای شما لازم تر است در جمعیت‌های مختلف برای سخنرانی و قضاوت می‌روید و مورد توجه همه افراد واقع می‌گردید و بعلاوه شما زمامدار مسلمانانید باید لباسی بهتر از دیگران داشته باشید ولی من خدمتگزار شمایم به لباس گران قیمت احتیاج ندارم.

«علی» (علیه السلام) فرمود:

قنبر! تو جوانی و جوانان به لباس زیبا بیشتر

رغبت می‌کنند و بعلاوه من از پروردگارم شرم دارم که خود را بر تو برتری و فضیلت دهم فراموش نکرده‌ام که رسول خدا دربارهٔ بردگان فرمود: «السُّوْهُمُ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَاطْعَمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ» یعنی: از لباسی که خود می‌پوشید خدمتگزاران خود را هم بپوشانید و از همان خوراکی که خود می‌خورید به آنها بخورانید.

دانشمندان بزرگ از این اعمال و رفتار اسلام نسبت به بردگان تقدیر کرده که «جرجی زیدان» مورّخ معروف مسیحی در کتاب «تمدّن اسلام» می‌گوید.

«اسلام به بردگان فوق‌العاده مهربان است پیغمبر اسلام دربارهٔ بردگان سفارش بسیار نموده از آن جمله می‌فرماید: کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید و هر چه خودتان می‌خورید به او بدهید در جای دیگر می‌فرماید: به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید بلکه آنها را پسر و دخترم خطاب کنید. قرآن نیز دربارهٔ بردگان سفارش کرده و می‌گوید: خدا را بپرستید برای او شریکی مگیرید با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایگان نزدیک و دور و دوستان و آوارگان و بردگان، جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید زیرا



(۱) خداوند از خودپسندان بیزار است».

مادهٔ سوّم

مادهٔ سوّم شامل برنامه‌های وسیعی است که اسلام برای آزادی بردگان تنظیم فرموده تا در مدّت کوتاهی همهٔ آنان خودبخود آزاد شوند (البته بدون آنکه برای کسی عکس‌العمل ناگواری داشته باشد).

یک: نگاهداشتن غلام و کنیز متّقی صالح را عمل مکروهی قرار داده تا از یک طرف آنان در پی اصلاح خود برخیزند و از طرف دیگر مسلمانانی که مقید به جمیع دستورات اسلام بودند آنان را آزاد کنند.

روزی «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) به یکی از غلامان خود در اثر عمل خداپسندانه‌ای که انجام داده بود فرمود: «تو آزادی من دوست نمی‌دارم که مردی از اهل بهشت را خدمتگزار خود سازم».

دو: ثواب زیادی برای کسی که بنده‌ای را آزاد کند تعیین فرموده که مکرّر پیشوایان دین (علیهم السّلام) می‌فرمودند: «کسی که بنده‌ای را آزاد کند خدا او را از آتش جهنّم آزاد خواهد کرد».

اسلام برای کسی که حاضر نیست بنده‌ای را بدون قید و بند آزاد کند



اجازه فرموده که به تدبیر یا به مکاتبه^(۱) آنان را آزاد نماید این دستورات همه حاکی از علاقه شدید اسلام است بر آزادی بردگان.

قابل توجه آنکه در هفت صورت برده خودبخود آزاد می شود.

۱- اگر کسی قسمتی از بنده را آزاد کند تمام بنده آزاد می شود.

۲- اگر مردی، مالک پدر یا مادر، یا اجداد، یا فرزندان و یا عمو و یا عمه یا دایی و خاله یا برادرزاده و خواهرزاده خود شد بلافاصله آنان آزاد می شوند.

۳- هرگاه بنده ای نابینا شود یا زمینگیر یا مبتلا به جذام گردد حق مالکیت آقا از وی سلب می گردد و احتیاجات او باید از بیت المال تأمین شود.

۴- هرگاه بنده ای قبل از آقای خود در دارالحرب، اسلام اختیار کند آزاد می شود.

۵- هرگاه مولی گوش و بینی بنده خود را قطع کند به عقیده عده ای فوراً آزاد می گردد.

۶- هرگاه مولی و آقا از کنیز خود صاحب فرزند شود حق فروش از وی سلب می گردد و باید او را نگاه دارد تا از سهم ارث فرزند خود

۱- (تدبیر) این است که آقا، بنده خود را مشروط به وفات خود آزاد کند (مکاتبه) این است که او را مشروط به پرداخت قیمتش آزاد می نماید که اگر خود غلام نتوانست آن قیمت را تحصیل کند حاکم اسلام باید آن وجه را از بیت المال بپردازد و او را آزاد نماید.



آزاد شود بدیهی است این موضوع وسیله آزادی عده زیادی از کنیزان را فراهم می‌سازد.

۷- اگر یکی از پدر و مادر آزاد باشد و دیگری برده فرزند آنها حتماً آزاد خواهد بود.

سه: در بسیاری از موارد اسلام، مسلمانان را مجبور کرده است که یک بنده یا بنده‌هایی را آزاد کنند به عنوان نمونه کفاره روزه و قتل را می‌توان شاهد آورد.

از شما سؤال می‌کنم که آیا این برنامه‌ها و دستورات عمیق و پی‌گیر اسلام برای الغاء بردگی عادلانه‌تر است یا دستوراتی که در ممالک متمدن دنیا برای از بین بردن این موضوع عملی شده است.

در آمریکا برای الغاء بردگی یک جنگ چهار ساله خونین تشکیل شد و عده زیادی به خاک و خون کشیده شدند عاقبت نتوانستند رضایت مالکین آنان را جلب کنند و امتیاز نژادی را از بین ببرند.

ممکن است گفته شود که: اسلام اگر در واقع می‌خواست بردگی را از بین ببرد چرا به مسلمانان اجازه فرمود که اسیران جنگی را به عنوان برده خرید و فروش کنند؟ در پاسخ می‌گوئیم: اولاً جهاد در اسلام در مدتی بوده که یکی از پیشوایان معصوم رهبر آن باشند بنابراین چون در مدت کوتاهی این رهبران از انظار غائب می‌گردند دیگر شرائط جهاد (مانند عصر حاضر) وجود ندارد و جنگ واقع نمی‌شود و در نتیجه با آن برنامه

وسیع اساس بردگی از بین می‌رود.

و ثانیاً اسلام منظورش اصلاح جامعه بشریت بوده و می‌خواسته همه افراد مردم را خداپرست نماید جمعی که این برنامه را مخالف منافع شخصی خود می‌دانستند و از آشفته‌گی اجتماع سوءاستفاده می‌کردند همیشه پشتیبان فساد و طرفدار جهل بوده‌اند اسلام در تمام جنگها با این گونه افراد مبارزه می‌کرد و حکم بردگی اسلام درباره فردی جاری می‌شد که او یک مرد صالح و مفیدی برای اجتماع نبود و آزادی او مانند آزادی افراد جانی که اگر از محیط زندان آنان را خارج کنند دست به فساد می‌زنند بوده است و از طرفی بردگی برای این افراد فاسد یک مهد تربیت اجباری بود زیرا قطعاً در مدت بندگی تحت تأثیر محیط جدیدی قرار می‌گرفتند و از آن توحش و آلودگی نجات می‌یافتند در تاریخ اسلام زیاد دیده می‌شود افرادی که از وحشی‌ترین اقوام و ملل جهان بودند بوسیله بردگی از راهنمائیهای اسلام برخوردار شده و در مکتب تربیتی مسلمین به سعادت و خوشبختی کامل رسیده‌اند.

یک نمونه تاریخی

«سعید بن مسیب» می‌گوید:

در یک سال قحطی هر چه مردم برای درخواست باران در صحرا اجتماع کردند و دعا نمودند از باران خبری نشد ولی غلام سیاهی را دیدم که سر به طرف آسمان بلند کرده مختصر



دعایی نمود باران به قدر کافی از آسمان ریزش کرد.

پس این عمل اسلام (حکم بردگی اسرای جنگی) هم روی پایه عدل و رأفت بوده است و علاوه بر خلاف آنچه دشمنان به اسلام نسبت می دهند بردگی درباره اسیران جنگی یک حکم اجباری نبوده بلکه این موضوع بسته به صلاحدید پیشوای مسلمانان است زیرا پس از خاتمه جنگ، او می تواند که یکی از سه موضوع را با در نظر گرفتن مصالحی درباره آنان اجرا کند.

اولاً به کلی همه آنها را می تواند آزاد نماید.

ثانیاً ممکن است بگوید در مقابل پرداخت غرامتی آنان را آزاد کنید. و یا آنکه روی مصلحت اندیشی دستور قتل آنان را صادر کند. قابل توجه آنکه زمامداران اسلام حتماً باید آنچه اصلح به حال مسلمانان است انتخاب کنند.

توضیح آنکه اگر در یک زمان شرایط محیط اقتضا داشت که صرف نظر از بردگان بنمایند بطور الزام باید از این عمل دست بردارند و یکی از آن حکم دیگر که اقرب به صلاح است اجرا شود.

بنابراین ادعا می کنیم که اسلام آن چنانکه در تمام موضوعات بهترین احکام را به مردم دستور داده درباره الغاء بردگی نیز جالب ترین قوانین را در میان مردم گذارده است.

برخورد با دیوانه‌ای که دیگر او را ندیدم

این تیتتر شاید شما را متوجه به یک دیوانه‌ای کند که در کوچه با من
گلاویز شده و بعد هم فرار کرده است.

نه از این هم بدتر!

ممکن است فکر کنید آبروی مرا در مجلسی برده و دیگر او را

ندیده‌ام!

نه اینطور هم نیست!

خودم تعریف می‌کنم شما نمی‌توانید حدس بزنید.

در آن زمان که در قم تحصیل می‌کردم یکی از علماء بزرگ مبتلا به
یک نوع جنونی شده که فکر می‌کرد که تا چند دقیقه دیگر «آب» می‌شود به



همین جهت نه لباس می پوشید و نه حمامی می رفت و وضع خیلی بدی داشت.

روزها من به خاطر استفاده از معلومات او در مسجد اعظم (که تازه مشغول ساختمانش بودند) با او تماس می گرفتم و چون مرد فیلسوف بزرگی بود بعضی مشکلات فلسفی و علمی را از او می پرسیدم، او گاهی پاسخ بعضی سؤالات را نمی داد وقتی علتش را سؤال می کردم می گفت: فرصت نیست! آب می شوم! آب می شوم! این جوابش طولانی است.

یک روز از او پرسیده بودم که: نظریه شما درباره «موریس مترلینگ» چیست؟ فلسفه او را می پسندید یا خیر؟

او در جواب همان کلمات را تکرار می کرد، جوابش طولانی است، فرصت نیست، آب خواهم شد.

مردی در کنار من نشسته بود چند دقیقه ای به اصرار من و انکار او گوش داد ناگهان از جا برخاست تخته پاره ای که از چوب بندیهایی ساختمان مسجد در آن گوشه ریخته بود برداشت و محکم به شانه آن دانشمند دیوانه کوبید و گفت: پاسخ می گوئی یا تو را بکشم؟!

آن دانشمند ابداً اظهار ناراحتی نکرد و گفت: جواب می دهم ولی با یک جمله هر چه فهمید، دیوانه دوّم گفت: بگو.

من که فوق العاده ناراحت شده بودم و هم می ترسیدم زیرا یک چشمم به شانه مجروح این دانشمند دیوانه بود و یک چشمم به قیافه جدی و پر



خشم دیوانه دوّم که با چشم و ابرو دستور می داد «گوش کن زمینه را برای فراهم آوردن» سخنی نگفتم و گوش می دادم که بینم این دانشمند دیوانه چگونه سؤال علمی مرا با یک جمله جواب می دهد گفت:

«مترلینگ دانشمند فیلسوفی بوده که غرور و نادانی را بهم آمیخته و میزانی برای تشخیص حق از باطل نداشته و آخر کار هم مثل من شده است».

من برای آنکه این جمله را فراموش نکنم فوراً عین کلمات او را یادداشت کردم.

دیوانه چوب بدست به من گفت: قانع شدی؟
گفتم: بله.

گفت: خدا حافظ و فرار کرد و تا این ساعت دیگر او را ندیدم.
من از جا برخاستم شانه و بازوی او را با زحمت پانسمان کردم ولی او دائماً می گفت: فرصت نیست؛ لازم نیست، من آب می شوم.
عصر آن روز این قضیه را با یکی از فضلاء حوزه قم در میان گذاشتم او گفت این جمله ای است که دیوانه ای گفته والاّ موریس مترلینگ از بزرگترین دانشمندان بلژیکی است که مانند و مثل در توحید و خداشناسی ندارد.

شما کتابهای «موریانه» و «زنبور عسل» و «مورچگان» او را که می خوانید توحیدتان کامل می شود، من در آن موقع مطالعه ای در کتابهای موریس مترلینگ نداشتم که او را تصدیق و یا تکذیب کنم.



ولی بعدها هر چه بیشتر کتابهای او را مطالعه می‌کردم و با افکار او آشنا می‌شدم گفته‌آن دانشمند دیوانه را بیشتر تصدیق می‌کردم. و لذا در این بحث چند جمله‌ای که آن دانشمند بزرگ در حال جنون گفته توضیح می‌دهم.

۱ - مترلینگ دانشمند فیلسوفی بوده است.

این جمله منکر ندارد زیرا تمام مورّخین و نویسندگان بزرگ نوشته‌اند. یکی از دانشمندان بزرگ و معروف «موريس مترلینگ» بلژیکی است که در سال ۱۸۶۰ میلادی متولد شده است. مترلینگ یکی از نویسندگان نامی جهان است. اولین کتابی که نوشت برنده‌ جایزه «نوبل» شد. همه‌ نویسندگانی که کتب او را دیده‌اند اقرار می‌کنند که در فرانسه کسی جذّاب‌تر، سلیس‌تر، عمیق‌تر و شیواتر از موريس مترلینگ نویسندگی نکرده است.

«برکسون»، فیلسوف معروف در حق او می‌گوید: ما اگر بگوئیم: «مترلینگ به منزله‌ سقراط عصر حاضر است، سقراط را خیلی بزرگ و مترلینگ را کوچک کرده‌ایم».

مترلینگ در حدود بیست کتاب در فلسفه و مطالب علمی نوشته است که هر یک از کتابهای او بطور متوسط در فرانسه ۱۵۰ مرتبه تجدید طبع

گردیده و به همهٔ زبانهای زندهٔ جهان ترجمه شده است.
بنابراین تردیدی نیست که او یکی از بزرگترین فلاسفهٔ عصر حاضر و
از دانشمندان بنام دنیای کنونی بوده است.

۲- مترلینگ نادانی و غرور را بهم آمیخته

هر خواننده‌ای که بیوگرافی بالا را مطالعه کند، بدون تردید معتقد
می‌شود که این مرد از بزرگترین فلاسفه و دانشمندان جهان بوده است. بلی
چنین است ...

همه گمان می‌کنند که مترلینگ مجهولاتی در زندگی نداشته و برای او
همه چیز معلوم بوده است، نه اینطور نیست، بلکه او هر چه از عمرش
بیشتر می‌گذرد مجهولاتش زیادتر می‌گردد و در همه چیز تردید می‌کند.

در کتابهای «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» صفحه ۱۰ می‌نویسد:

«به من می‌گویند تو که نسبت به همه چیز
تردید داری و شکاک هستی؛ آیا نسبت به تردید
خود شکاک نمی‌باشی؟ و آیا تصوّر نمی‌کنی که
شک و تردید تو نیز شک و تردید باشد؟
در پاسخ می‌گویم: بلی، من نسبت به تردید خود
شکاک هستم وگرنه نسبت به هیچ چیز تردید
نداشتم.

و به عبارت دیگر، اگر از تردید خود در تردید
نبودم، اصولاً شک و تردید من معنی نداشت و باز



به من می‌گویند که در کتابهای تو ضدّ و نقیض فراوان است و خیلی اختلاف‌گوئی کرده‌ای.

شگفتا، اگر من دانای حقیقت بودم و می‌دانستم این دنیا کیست و چیست؟ دیگر چیزی نداشتم که به شما بگویم، زیرا شما همه چیز را می‌دانستید برای اینکه اگر از آغاز عالم تاکنون یکی از افراد بشر به یکی از حقایق بزرگ پی برده بود ما اینک به تمام اسرار واقف بودیم، برای فهم معضلات و برای تفهیدن معضلات که خود فهم دیگری است باید همواره ضدّ و نقیض گفت و گرنه راه به مقصود نمی‌بریم».

نیم قرن قبل همه اسرار و رموز زندگی حشرات پشت پرده جهل مخفی بوده است و آن قدر شگفتیهای خلقت در وجود این حیوانات کوچک هنوز باقی است که شاید بشر، بعدها آن را بشناسد. و در کتابهای خود مکرّر می‌گوید:

«ما از عالم پر اسرار خلقت چیزی درک نکرده‌ایم».

و نیز می‌گوید:

«اگر ما صد مرتبه با هوش‌تر و چیز فهم‌تر از این بودیم دنیائی که به نظر ما می‌رسد چنان مشابهتی به دنیای کنونی نداشت و اگر هزار مرتبه از این چیز فهم‌تر بودیم تفاوت دنیائی که به نظرمان

می‌رسید با این دنیا زیادتر می‌شد».

و نیز در یکی از نوشته‌های خود تحت عنوان «دودانشمند» می‌گوید:

«**روبرت میلیکان**» بزرگترین دانشمند فیزیکی عصر حاضر در خصوص «**برجمس جنیز**» بزرگترین دانشمند فلکی عصر حاضر چنین می‌گوید: «یگانه چیزی که مورد اطمینان من و او است این است که هیچ یک از ما دو تن در خصوص اسرار جهان چیزی نمی‌دانیم».

این بود چند جمله از لسان خود مترلینگ در نادانی او در مقابل اسرار جهان.

بنابراین عمده نادانی مترلینگ از اصول عقائد و در مسأله شناسائی حقایق اشیاء است و چنانکه از کلمات او پیدا است در تمام قسمتهای دینی تردید دارد.

ولی در عین حال در کتابهای خود با غرور عجیبی همین مسائل را به باد حمله گرفته و درباره آنها اظهار نظر کرده و سؤالاتی عنوان نموده که مردم را از دین و عقائد به مبدأ و معاد متزلزل کند و این مطلب در کتابهای او بخصوص در کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» فراوان دیده می‌شود، که یک جمله از آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

«**مترلینگ**» تحت عنوان «یک حشره» می‌نویسد:

«**آنه لمتر**» دانشمند جانورشناس معروف



بررسیهای عمیقی در شناسائی وظایف الاعضاء جانوران مختلف دارد و از جمله یک نوع مگس نواحی گرم را مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که: این مگس دارای سی هزار چشم است که عدسی هر یک از این چشمها از حیث شکل و حجم با دیگری متفاوت می‌باشد، بعضی از این عدسیها هشت پهلوی و بعضی دیگر سه پهلوی و چهار و پنج و شش پهلوی دارند، مقصود از ایجاد سی هزار چشم در یک مگس چیست؟ و آیا ممکن نبود که به طریقی ساده‌تر وسیلهٔ بینائی این مگس را فراهم می‌نمودند که بتواند همه جا را ببیند؟ آیا این موضوع جنبهٔ افراط یا تفریط اختلال و پیچیدگی را ندارد؟!

ملاحظه فرمودید که مترلینگ چگونه با آنکه به نادانی خود در این مسائل اقرار کرده است این سؤال را بی جواب گذاشته است.

اگر مترلینگ غرور و نادانی را با هم نمی‌آمیخت پس با چه جرأتی القاء این شبهه را نموده و این سؤال را می‌کند؟!

آیا او احتمال نمی‌دهد که یک قرن بعد، افرادی از دانشمندان بوجود بیایند که برای هر یک از چشمهای این حشرهٔ کوچک خواصی درک کنند که در زندگی آن حیوان کاملاً مؤثر باشد یا نفعی برای بشر داشته باشد.

مثلاً از نظر علمی مسلم شده گلبولهای سفید که در خون حیوانات شناورند، به قدری دقیق و غیر قابل رؤیت است که باید آن را با

میکروسکپ‌های قوی دید ولی در عین حال میلیون‌ها نوع سم در وجود او خدا خلق کرده است که در مقابل هر یک از میکربهای مضر، سم مخصوصی بکار می‌برد.

اگر دانشمندی از نظر علمی به این همه انواع سمها پی ببرد ولی نداند گلوله‌های سفید آن را چه می‌کنند و کجا مصرف می‌نمایند و بگوید اگر در وجود او یک نوع سم وجود داشت کافی بود، این همه سم جنبه افراطی دارد و برای چه آفریدگار فقط به یک نوع آن اکتفا نکرده است؟

از شما سؤال می‌کنیم: امروز که دانشمندان به خواص آنها متوجه می‌شوند او را ملامت نمی‌کردند؟ مسلماً چرا.

پس ما به مترلینگ می‌گوئیم چنانچه مکرر خودت اقرار کرده‌ای و می‌گوئی همه کارهای عالم روی حکمت است و بسیاری از رموز جهان را ما هنوز درک نکرده‌ایم چرا باید این چنین سخنی در برابر یکی از اسرار عالم خلقت بگوئی که دانشمندان یک قرن بعد که به این رموز پی می‌برند به تو خرده گرفته و تو را مرد بی‌انصاف تشخیص دهند؟

من گمان می‌کنم که این جمله از مترلینگ یا اشتباهی بوده که در قلم آمده است و یا آنکه به قدری از مکتب مسیحیت و دین منزجر شده که می‌خواسته به هر وسیله‌ای که ممکن است افکار جوانان را از اعتقاد به مذهب و دین منحرف سازد.

ولی من گمان می‌کنم که اگر افکار مترلینگ را کلیسا با اعمال خشونت



آمیزش از دین منحرف نمی‌کرد، هیچگاه این گونه غرور و نادانی را در هم نمی‌آمیخت و به دین و عقائد حمله نمی‌کرد.

شما اگر تاریخ را با دقت ورق بزنید، می‌بینید که هر یک از دانشمندان بزرگی که توانسته‌اند در جامعه اثری از خود باقی بگذارند کسانی بوده‌اند که خود را از قید و بند مسیحیت نجات داده تا جائی که اکثر آنان در نوشتجات خود سخت به کلیسا و مذهب مسیحیت حمله نموده‌اند.

موریس مترلینگ در کتاب «آثار و افکار» می‌گوید:

«من همان اندازه که در قبال خدمات کلیسا از

لحاظ حفظ علوم و ادبیات روم و یونان سپاسگزارم

نمی‌توانم از ذکر این حقیقت فروگذاری کنم که

کلیسا مدت بیست قرن چشم و گوش بشر را در راه

شناسائی خالق بست و مانع از این شد که مردم،

آزادانه برای کشف حقیقت و معرفت خداوند فکر

کنند و آن طور که باید او را بشناسند».

در اینجا ما هم با مترلینگ این دانشمند بزرگ همداستان شده و از این

حقیقت تلخ سخت ناراحتیم، چرا باید این گونه دانشمندان بزرگ تا این

حد از دین و مذهب منزجر شوند؟!

چرا باید معرفت خدا و حقایق و اسرار دینی را درک نکنند؟ آیا گناه

انحراف آنان به عهده کیست؟!

آیا کشیشان و ارباب کلیسا می‌توانند وجدان خود را در مقابل این



محرومیتها ساکت نگه دارند؟ آیا معلّمی که می‌داند یکی از شاگردانش استعداد فوق‌العاده‌ای دارد و هر وقت باشد خود را از این کلاس نجات می‌دهد نباید او را به کلاس بالاتر راهنمائی کند؟! ما دربارهٔ دین مسیحیت همان را می‌گوئیم که عقل و وجدان و افکار عمومی معترف است.

۳- مترلینگ میزانی برای تشخیص حق و باطل نداشته

این جمله فوق‌العاده قابل توجه است. زیرا هر دانشمندی که برای علم و دانش خود میزان و دلیلی نداشته باشد، نه تنها اطمینان به دانش خود ندارد بلکه مانند راننده‌ای که اطمینان به امن بودن راه ندارد همیشه متزلزل و گاهی به درّه‌های خطرناک هم سقوط می‌کند.

مترلینگ از دریچهٔ مسیحیت به دین و مذهب می‌نگریست و در ابتدا می‌خواست آن را برای خود در علوم معنوی میزان قرار دهد ولی باکمال تأسف آن میزان، خود متزلزل شده بود و این چنین دانشمندانی را در دامن خود نمی‌پذیرفت.

ای کاش مترلینگ دین مقدّس اسلام را برای خود میزان شناسائی حق و باطل قرار می‌داد و آن چنانکه دانشمندان صدر اسلام و فلاسفهٔ بزرگ اسلامی در صراط مستقیم به همهٔ حقایق پی‌بردند او هم از این انحرافات نجات می‌یافت و به حقایق عالم هستی پی می‌برد.



مترلینگ در کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» می‌نویسد:

«کشیشان مسیحی به من می‌گویند که تو کفر می‌گوئی زیرا من به خدای محدود و کوچک و بچگانه‌ای که آنها در موقع کودکی به من معرفی نموده‌اند ایمان ندارم. بلکه خدای من، خدای بزرگ و نامحدود و بی‌پایان است. انصاف دهید آیا من کفر می‌گویم یا کشیشان که چنین خدای عظیم و بی‌پایان را به اندازه قهرمان افسانه‌های کودکانه تنزل داده و کوچک کرده‌اند».

ما در پاسخ این دانشمند بزرگ می‌گوئیم: اگر کشیشان مسیحی شما را در اثر آنکه به خدای نامحدود معتقد بوده‌اید تکفیر نمودند، ما مردم مسلمان را هم به همین جهت تکفیر می‌کنند، ولی انسان از تکفیر دیگران نباید بترسد و باید از خرافاتی که با عقل و علم مخالف است خود را نجات دهد.

ما از موریس مترلینگ و دانشمندان دیگری که به همین اتهام تکفیر شده‌اند به اسلام دعوت کرده و بانداى: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»^(۱) آنان را برای رفع نواقص علمی و اعتقادی خود در مکتب اسلام می‌طلبیم و دین مقدس اسلام را برای میزان حق و باطل به آنها معرفی می‌کنیم.

موريس مترلینگ اگر يك مقايسهٔ دقيق بين مكتب اسلام و مكتب مسيحيت می‌کرد، يقيناً به اين همه ناراحتی و انحرافها مبتلا نمی‌شد و خود را در مقابل عظمت قرآن و حقايق اسلام خاضع می‌کرد. از باب نمونه، در همین مسأله‌ای که مترلینگ عنوان کرده (خداشناسی) خلاصه‌ای از نظریهٔ مكتب اسلام و مسيحيت را به عرض خوانندگان محترم می‌رسانيم.

مسيحيت چگونه خدا را معرفي می‌کند؟

ما توضيح اين مطلب را از کتاب «نمازنامه» عام کليسای کاتوليك انگلستان که در لندن به چاپ رسيده می‌دهيم.

سؤال: قانون ايمان را بگو؟

جواب: «من ايمان دارم به خدای پدر، قادر مطلق، خالق آسمان و زمين و به پسر يگانهٔ او، خداوند ما عيسى مسيح که به واسطهٔ روح القدس در رحم قرار گرفت و از مريم باکره متولد شد و به حکم پنطیوس پيلاطس زحمت کشيد و مصلوب شده به مرد و مدفون شده به عالم اموات نزول کرد و در روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان صعود نموده بدست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نمايد و من ايمان دارم به روح القدس و به



کلیسای مقدّس کاتولیک و به شرکت مقدّسین و به
آمزش گناهان و قیامت ابدان و به حیات
جاویدان، آمین». (۱)

دکتر «فندر آلمانی» در کتاب «مفتاح الاثر» می گوید:

«مسیحیان بنابر تعلیم مزبور فیما بین اب و ابن
و روح القدس امتیاز حقیقی مرعی می دارند و
بهر اقوم شخصیتی را منسوب می سازند. واضح
است که در آیات انجیل اشاره به امتیاز فیما بین اب
و ابن و روح القدس رفته و در آیات تورات نیز به
این سرّ الهی اشاره شده است». (۲)

دو آیه هم از تورات بشنوید

«و خداوند از بلوطان ممری به روی ابراهیم
ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته
بود.

ناگهان چشمان خود را بلند کرده، دید که سه
مرد در مقابل او ایستاده اند». (۳)

شما وقتی این جملات را از این دو کتاب مسیحی که کاملاً از نظر

۱ - تمام مضامین بالا با استناد به ایمان بکلیسای کاتولیک از انجیل اقتباس شده.

۲ - جلوه مسیح.

۳ - منظور از سه مرد، خدا و عیسی و روح القدس است.

مسیحیان در خور اهمیت است می‌شنوید و آن دو آیه را از انجیل می‌خوانید شاید با قدری تأمل متوجه شوید که این خدای محدود و محتاجی را که آنان معرفی می‌کنند همان شرک و بت پرستی است که همه انبیا با آن مبارزه می‌کرده‌اند، منتهی بت پرستان خدائی را به ظاهر می‌ساختند و او را سجده می‌کردند ولی مسیحیان در متخیله خود او را ساخته و عبادت می‌کردند.

هنوز این قوم، خدا را به صورت بشر فرض می‌کنند و او را به شکل پیرمردی که از گذشت زمان مویش سپید و عمرش به انتها رسیده باشد نزد خویش مجسم می‌سازند.

نقاشان آنها در قرون وسطی تابلوهای بسیاری از خود باقی گذارده‌اند که امروز از شاهکارهای جهان به حساب می‌آید و در آنها این نظریهٔ سخیف و کفرآمیز، یعنی تجسم خدا به صورت یک بشر پیر عملی شده است.

ولی اسلام برای مبارزه با کوتاهی فکر و شرک و تثلیث قیام کرده و به مردم در چهارده قرن قبل فهماند که پرستیدن مصنوعات خود خردمندانه نمی‌باشد به پیروان خود دستور داده که هر چه بیشتر می‌توانند به خود تلقین کنند و به دیگران بیاموزند که خدا یکی است، نمی‌زاید و زائیده



نمی‌شود و او را شبیه و مانند نیست^(۱) و خوشبختانه هر چه علم و دانش پیشروی می‌کند این عقائد پوچ و خرافی از میان بشر بیشتر برچیده می‌شود.

«ژنرال دمهرهان» دانشمند معروف می‌نویسد:

«به سبب بی‌معنی بودن عقیده تثلیث در دنیای انگلوساکسون عقیده تازه‌ای تحت عنوان موحدین پیدا شده و در زمانهای اخیر در آمریکای جنوبی «کلیسای توحید» تأسیس یافته که از گسترش عقیده تثلیث جلوگیری می‌کند و این حقیقت را می‌پذیرد که حضرت عیسی به هیچ وجه با خداوند، قوم و خویشی ندارد، بلکه به قدرت آفریدگار از حضرت مریم پاک به دنیا آمده، مانند تمام افراد مدّتی زندگی کرده عاقبت بسوی پروردگار خود بازگشته است».

آری اسلام، در آن روزگاری که همه مردم، یا عیسی و روح القدس را با خدا در خدائی شریک می‌دانستند و یا بتهای سنگی و چوبی و مانند آن را بجای خدا می‌پرستیدند، فریاد زد:

«کلما میز تموه باوها مکم فی ادق معانیه مخلوق لکم».

یعنی: هر چه را در متخیله خود پیروانید؛ در حقیقت او خالق شما

۱ - قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

نیست بلکه شما آفریدگار اوئید.

بنابراین، اسلام از روز پیدایشش مردم را به فطرت پاک خود دعوت کرده و آنان را از خدای کودکانه و موهوم دور نگاه داشته است، چنانچه موریس مترلینگ (اگر چه در بسیاری از اعتقادات مذهبی منحرف شده) ولی در این مسأله از نظر اسلام درست قدم برداشته و همان خدائی را که او آفریدگار جهان می‌داند، اسلام چهارده قرن قبل به مسلمین معرفی کرده است. ما در اینجا انصاف می‌دهیم که او در این مسأله، کفر نگفته است. اینجا است که باید گفت مترلینگ که دارای آن مغز بزرگ است، حق داشت که نسبت به دین مسیحیت بدبین باشد و آن دین را ترک گوید. و ای کاش مردم مسلمان آگاه بودند و حقایق اسلام را به او عرضه می‌داشتند؛ شاید او را با میزان قرآن، به شناسائی حقایق و رموز عالم خلقت بیشتر آشنا می‌کردند.

خوانندگان محترم! شما اگر در تاریخ مسیحیت دقت کنید و مکتشفین بزرگ را به قضاوت بطلبید و از آنان سؤال کنید: چرا دانشمندان مسیحی مذهب در سه قرن قبل نتوانستند دست به طرف یکی از این صنایع و پیشرفتهای علمی امروز دراز کنند؟ چرا این موفقیتها آن روز نصیب آنان نگشته بود؟ و چرا در قرون اخیر این همه پیشرفت و موفقیت نصیبشان شد؟!

چرا مسلمانان در آن قرن‌ها از همه علوم مادی و معنوی بهره‌های



فراوانی داشتند؟ و چرا حالا باید با این همه محرومیتها روبرو شوند؟ بدون تردید، هر کس تاریخ اسلام و مسیحیت را مطالعه کند این سؤالات برای او پیش می‌آید، من گمان می‌کنم که جواب سؤالات را هم در ضمن مطالعه تاریخ متوجه می‌شود و درک می‌کند.

دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم هر چه از عمرش بگذرد و رهبران دینی (انبیاء الهی) از ما دورتر شوند در اثر آنکه وسائل مادی روح و عقل انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، بشر را بیشتر به طرف مادیات می‌برد و هر چه قوای فکری با مادیات بیشتر آشنا شود از مطالب معنوی و دینی دورتر می‌گردد.

بنابراین مسیحیان و مسلمانان هر دو در این زمان از دین و ایمان دور شده‌اند و چون مسلمانان در قرون پیش با دین اسلام بیشتر آشنا بوده‌اند و قوانین آن را بهتر بکار می‌بستند، به پیشرفتهای فوق‌العاده‌ای موفق شدند و دانشمندانی در علوم مادی و طبّی مانند «جابر بن حیان» شمیست و فیزیکدان بزرگ عالم و «بوعلی سینا» و «محمد بن زکریای رازی» دو نفر فیلسوف و طبیب معروف که همه فلاسفه قرون اخیر از افکار و تئوریهای آنان استفاده کرده‌اند «شیخ بهائی» که در علوم ریاضی و بلکه در تمام رشته‌های مختلف علمی وارد بوده است و صدها دانشمند بزرگ دیگر داشته‌اند، ولی امروز که از دین خبری ندارند و گنجینه‌های علم و دانش (کتب اسلامی) را زیر پا گذاشته‌اند و به طرف کتب خرافی اروپائیان رو

کرده‌اند نوبت انحطاط و عقب‌ماندگی آنان فرا رسیده و روز بروز با این حال رو به بدبختی می‌روند! و نیز مردمان مسیحی مذهب چون در دامن کلیسا از همه ترقیات فکری و روحی محروم بودند و در قرون اخیر از آن دست کشیدند و آزادانه بدون اعتنائی به گرفته‌گیریهای کشیشان بی‌انصاف به مکتب اسلامی مراجعه نموده توانستند به موفقیت‌های روزافزونی برسند. برای نمونه به این دو خبر دقت کنید:

اول: از قاهره «شیخ محمود شلتوت» رئیس دانشگاه «الازهر» در پاسخ خبرنگار خبرگزاری خاورمیانه در ضمن اظهار نظر دربارهٔ فضاوردان شوروی در مدار کره گفت:

اسلام با مسرت از پیروزیهای علمی استقبال می‌کند.

«شیخ شلتوت» گفت: خداوند عالم در قرآن مجید به بندگان خود فرمان می‌دهد که به آسمان و زمین نظر افکنند و به عظمت و شاهکار خلقت پی ببرند.

رئیس دانشگاه الازهر در پایان افزود که موفقیت علمی جدید بدون شک، افراد بشر را بیش از پیش به یکدیگر نزدیک خواهد کرد و ی اظهار امیدواری کرد که از این موفقیت در راه خیر و صلاح بشر استفاده شود.

خبر دوم: از شورای بین‌المللی کلیساهای مسیحی:



این شورا ضمن اظهار نظر درباره پرواز اخیر
فضانوردان شوروی اظهار نظر کرد که خداوند
خروشچف را به خاطر این جسارت عظیم نخواهد
بخشید و او را شدیداً به کیفر این گناه بزرگ
خواهد رسانید! (۱)

شاید برای هیچ کس پوشیده نباشد که ترقیات بشر در اثر استفاده از
فرضیه‌های گذشتگان و اضافه کردن افکار آنان به فکر خود و تفکر در
رموز و اسرار عالم و تحقیق کردن در دستورات آسمانی انبیا بوده است.
دین مقدس اسلام به خلاف همه ادیان برای پیشرفت بشر؛ مردم را به این
سه موضوع تشویق و راهنمایی نموده و برای کسانی که راه علم و دانش را
می‌پیمایند بالاترین اهمیت را قائل شده است.

قرآن با عبارتی ساده ولی در عین حال عمیق، خردمندان را برای
آنکه از میان کلمات و گفتارها، بهتر آن را انتخاب می‌کنند و بکار
می‌بندند، می‌ستاید و می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ وَآوَلَتْكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۲)

یعنی: آنان که سخنان را گوش می‌دهند و آن را
در فکر خود می‌سنجند و گفتاری که بهتر با عقل و

۱ - نقل از کتاب «اتحاد و دوستی».

۲ - سوره زمر آیه ۱۸.

خرد موافقت دارد، بکار می‌بندند، اینان خردمنداند.

و از طرفی برای آنکه همگان بتوانند از افکار یکدیگر استفاده کاملی کنند، به بشر دستور ورود در اجتماع و مشورت و همفکری کامل را داده است.^(۱)

گاهی افکار مردم را به طرف آسمان و منظومه شمسی و کهکشانها متوجه ساخته تا همه مردم بتوانند از اسرار عالم بالا مطلع گردند و گاهی با جمله «تفکر ساعة خير من عبادة سبعين سنة» فکر کردن یک لحظه بهتر از عبادت نمودن هفتاد سال است، بشر را به تفکر و تعمق وادار کرده تا کورکورانه از دیگران تقلید نکنند و همه چیز را بوسیله عقل و وجدان و علم درک کنند و آن قدر جملات پر مغز و کلمات پر معنی در فضائل دانشمندان و اهميت تحصيل علم در کتب اسلامي فراوان است که هر فرد مسلمان را به طور الزام وادار می‌کند که از علم و دانش بهره‌های فراوانی داشته باشند.

بنابراین اگر مترلینگ با آن همه اهميت علمي نمی‌تواند در اصول اعتقادی درست فکر کند، حق دارد، چون در دامن کلیسا تربیت شده و از علم و دانش اسلامي محروم بوده و هر چه می‌داند فقط با فکر خود فرا گرفته است.

۱ - برای اثبات این مدعا به کتاب «اتحاد و دوستی» مراجعه شود.



شما هم اگر به جای او بودید که در مقابل شبهات اعتقادی پاسخی نمی‌شنیدید، بلکه اگر مانند او خودبخود مشغول تحقیق می‌شدید و از طرف کلیسا شما را تکفیر کرده و از دائرهٔ متدینین خارج می‌نمودند چنانکه جمعی از دانشمندان به این اتهام تکفیر شدند، قطعاً در مقابل این همه شبهات و تناقضات متحیر می‌ماندید و این کلمات کفرآمیز را به زبان جاری می‌کردید.

بنابراین نباید بر مترلینگ خرده گرفت و او را بی‌رحمانه از دائرهٔ معتقدین به خدا خارج کرد، بلکه با او مانند یک مریض بدست پزشک تازه کار و کم تجربه افتاده باید مدارا نمود و سخنان او را بررسی کرده و به سؤالات او پاسخ داد.

بنابراین باز تکرار می‌کنیم که اگر مترلینگ میزانی مانند قرآن و بیانات پیشوایان اسلام در دست می‌داشت، همان گونه که بوعلی سینا و سایر دانشمندان اسلامی در زیر سایهٔ دین بدون انحراف به جمیع علوم مادی و معنوی دست یافتند، او هم موفق می‌شد و قطعاً کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» را نمی‌نوشت.

۴- در آخر کار دیوانه شد

در حالات مترلینگ نوشته‌اند که او در اواخر عمر دیوانه شد و شاید



ضد و نقیضهائی که در کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» نوشته است در زمان مقدمات جنون او بوده است والاّ از دانشمندی مانند مترلینگ فوق‌العاده بعید است که چنین ضدّ و نقیضهائی را بگوید. لذا آن دانشمند دیوانه می‌گفت: «که در آخر کار هم مثل من شده است».



اسرار خواب

چند نفر خواب بودند، یکی در این میان چشمها را به سقف دوخته و گاهی از این پهلوی به آن پهلوی می‌غلطید.

آه می‌کشید، ناله می‌کرد می‌گفت: این خواب لعنتی چرا امشب به سراغ من نمی‌آید. فکر نمی‌کرد که من هم مثل او بیدار خوابی به سرم زده والا آن قدر ناراحت نبود.

من سرفه‌ای که علامت بیداری بود کردم او دانست که من هم بیدارم. گفت: شما هم بیدارید؟

من آهسته به نحوی که دوستان بیدار نشوند گفتم: بله بیدارم، خواب از

سرم پریده و فکر می‌کردم که چرا خدا خواب را بر ما مسلط کرده و این مانع بزرگ زندگی را سر راه بشر گذاشته است. او گفت: به، شما از خواب می‌نالید و من از بی‌خوابی، خدا کند این مانع زندگی (به قول شما) به سراغ من هم می‌آمد.

در این گفتگو بودیم که دانشمند مجلس هم از خواب بیدار شد، کم‌کم خواب بعد از ظهر بهم خورد، رفقا همه بیدار شدند منظره باغ خارج شهر مشهد هم آن قدر زیبا بود که اگر خستگی روزهای بلند تابستان نبود نمی‌خواست بخوابیم.

در کنار سبزه و گل و استخر و منظره زیبای باغ پس از استراحت نیم ساعته و نشاط فوق‌العاده بهترین بحث و گفتگوی علمی که از دانشمند مجلس می‌خواست استفاده کنیم و ضمناً دوست عزیزمان را که از بی‌خوابی فوق‌العاده متأثر بود به نشاط وادار کنیم مسأله خواب و بحث در اطراف آن بود.

لذا وقتی دانشمند مجلس گفت: شما دو نظریه متضاد درباره خواب داشتید عقده دل دوست عزیزمان باز شد و گفت: بله، من از بی‌خوابی می‌نالم و آرزو می‌کنم نیم ساعت چشمهایم به خواب رود ولی این آقا می‌گویند خدا چرا این مانع زندگی را از سر راه بشر بر نداشته.

دانشمند گفت: خواب علاوه بر آنکه مانع زندگی نیست یکی از



نعمتهای بزرگ پروردگار است که اگر خواب نبود، ادامه زندگی برای انسان مشکل بود.

دیگر آنکه خواب یکی از بزرگترین ادله اثبات وجود خدا است و ضمناً عظمت حیاتی روح را اثبات می‌کند.

اگر کسی حقیقت خواب را بداند، نه از بی‌خوابی رنج می‌برد و نه از اصل خواب، بلکه خواب وقتی آمد، نعمت است و اگر نیامد هم نعمت است.

ما گفتیم: ممکن است که این مطالب مجملی را که بیان فرمودید اثبات کنید.

دانشمند گفت: تحقیقاً در متجاوز از پنجاه نامه و دهها ورقه رسمی سؤال از «کانون بحث و انتقاد دینی» پرسیده‌اند که:

۱ - آیا خواب چه فایده‌ای برای بدن انسان

دارد؟

۲ - چرا خدای بزرگ این مانع زندگی را از سر

راه بشر بر نداشته است؟

۳ - آیا برای رؤیاها و خواب دیدنها می‌توان

علل علمی قائل شد یا چنانکه بعضی از دانشمندان

مادی می‌گویند خوابیدن بواسطه وجود محتویات و

حالات مخصوص دستگاه عصبی است؟

۴ - آیا می‌توان رؤیا را دلیل استقلال روح و



اثبات وجود خدا دانست؟

ما به هر یک از سؤالات فوق پاسخ مناسب به حال سؤال‌کننده داده‌ایم ولی چون در اینجا مجلس دوستان است و همه آقایان مایلند یک بحث علمی در این باره بشنوند به همین سؤالات انشاءالله پاسخی خواهیم داد که با آخرین تحقیقات علمی تطبیق کند و هر یک از ادیان که مطابق با نظرات علمی، سخنی گفته باشند بدون اعمال تعصب مورد تأیید واقع شوند.

خواب و استراحت

اولین سؤالی که در بالا از ما شده بود از فائده خواب برای بدن انسان بود.

و در حدود سه ماه قبل هم یکی از دوستان بوسیله نامه همین موضوع را به این عبارت سؤال کرده بود:

به عرض می‌رساند: در قرآن کتاب آسمانی مسلمانان می‌خوانیم که خدای تعالی فرموده است: «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا»^(۱) یعنی: یکی از نعمتهای خدا برای افراد بشر خواب است که خدا آن را قطع‌کننده بیداری قرار داده است.



با اینکه امروز دانشمندان بزرگ جهان
می‌کوشند که خواب را از بین ببرند و از شرّ
آن خود را نجات دهند پس چگونه اسلام آن را
نعمت الهی می‌داند؟

پاسخ نامه:

ما در پاسخ این نامه نوشتیم که:

اولاً قرآن کتاب آسمانی مردم مسلمان، خود خواب را تنها نعمت الهی
ندانسته و بلکه خوابی را که قطع‌کننده عمل روز است برای اکثریت افراد
بشر نعمت بزرگی می‌داند.

توضیح این مطلب کاملاً آسان است زیرا از نظر روانی ثابت شده که
انسان دارای غریزه‌ای است که همیشه در بدست آوردن مال دنیا عجل و
حریص بوده است.

قرآن در این باره می‌گوید: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^(۱) یعنی: انسان ذاتاً
عجل است.

و لذا اگر شرائط به او اجازه بدهد تمام وقت خود را صرف فعالیت‌های
مادی می‌نماید تا هر چه زودتر بتواند به ایده‌ها و آرزوهای مادی خود
برسد و از طرفی واضح است که بدن انسان در شبانه روز چند ساعت به
استراحت و آسایش احتیاج دارد.

۱ - سورة اسراء آیه ۱۱.



چنانکه دانشمندان گفته‌اند: «اگر از انسانی تنها ده روز استراحت را سلب کنند هر قدر هم قوی باشد از پا در می‌آید».

در اینجا تنها عاملی که به فعالیت‌های افراد پرکار و به کوشش مردم حریص پایان می‌دهد و آنها را مجبور به مقداری استراحت در شبانه روز می‌کند غلبه خواب است.

بسیار دیده شده که وقتی شوق به کاری برای چند ساعت خواب را از چشم انسان می‌برد بعد از اتمام کار انسان احساس خستگی عجیبی در خود می‌نماید که این خستگی جز بوسیله خواب و استراحت رفع نمی‌شود.

خواب برای افراد حریص و پرکار و کسانی که شوق به فعالیت دارند عیناً مانند مادر مهربانی است که تا به صبح فرزند خسته و زحمت کشیده خود را در آغوش می‌گیرد و یا او را وادار به استراحت می‌نماید.

ممکن است فرزند نادان، مادر را مزاحم خود تصور کند و حتی به مادر مهربان پرخاش نموده و او را از خود دور کند ولی وجود او که منبع مهر و علاقه است خود نعمت فوق‌العاده ارزنده‌ای است.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان با یک جمله همین مطلب علمی و روانی را بیان کرده و می‌گوید:

«وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا»^(۱).

یعنی: ای بشر یکی از نعمتهائی که به تو عنایت



کردیم این بود که خواب را برای تو (مانند مادر
مهربانی که فرزندش را در دامن می‌گیرد و او را مانع
از زحمات طاقت فرسا و کشنده می‌شود) پایان
دهنده و قطع‌کننده فعالیت‌های روزانه تو قرار دادیم.

در اینجا مناسب است که مقداری درباره خصوصیات خواب از نظر
علمی بحث کنیم.

بی‌خوابی و نقصان عقل

در پایان جنگ دوم جهانی رئیس بیمارستان «والتر ایدنیو یورک» تصمیم
گرفت مطالعات دقیقی از خواب از نظر زیست‌شناسی به عمل بیاورد و
پرده از روی اسرار خواب بردارد گروه زیادی از افراد حاضر شدند تحت
مطالعه قرار گیرند و یکی از افرادی که توانست رکورد بی‌خوابی را بشکند
شخصی به نام «پترویب» بود وی هشت روز و هشت شب و نصف روز یا
به عبارت دیگر «۲۱۰ ساعت و ۱۳ دقیقه» بیدار مانده و دیده بر هم نهاد
فشار خون او اندازه‌گیری شد آزمایش‌های دقیقی از او به عمل آمد همه
چیز طبیعی بود بجز یک چیز، قوای عقلانی او نقصان یافته بود پس از
آزمایش‌های مکرر معلوم شد آنچه موجب خواب است و آنچه که انسان را
به خواب می‌برد و ایجاد خواب می‌کند مغز آدمی است و به این ترتیب بر
کلّیه تئوری‌های گذشته خطّ بطلان کشیدند معلوم شد که عامل اصلی خواب
فقط و فقط مغز آدمی است و مغز است که خواب را بوجود می‌آورد. و



خواب تنها وسیله استراحت مغز است که اگر این استراحت از او سلب شود به جنون منجر خواهد شد.^(۱)

ضمناً شما بدانید که خواب و استراحت را هیچ یک از دانشمندان، دشمن وجود بشر نمی‌دانند و حتی هیچ تصمیمی هم برای از بین بردن آن اتخاذ نکرده‌اند بلکه مریضهائی را که مبتلا به کم‌خونی هستند و کم می‌خوابند می‌خواهند به هر وسیله که شده آنها را معالجه کنند و ما برای آنکه اهمیت نعمت خواب را پس از خستگی کاملی مجسم کنیم و هم مطلب خود را ثابت نمائیم تا متوجه این جمله قرآن که در مقام تذکر نعمتهای خدا می‌گوید: «ما خواب را گماشته مانع شدن و قطع کردن زحمات و فعالیت‌های پی‌درپی شما قرار دادیم» گردیم، ناگزیریم به گوشه‌ای از آخرین نظرات علمی دانشمندان در این باره اشاره کنیم:

آخرین نظرات علمی

دانشمندان بزرگ جهان معتقدند که انسان سالم شبانه روز ناگزیر است که شش تا هشت ساعت بخوابد و هر مقدار از این وقت، کمتر استراحت کند در وجود خود یک نوع مسمومیتی ایجاد کرده که ممکن است در آتی نتواند آن را جبران کند.



یکی از مجلات علمی می نویسد:

دو مرد جوان که در یک مؤسسه کار می کنند هر روز مرتباً اول وقت همان صحبت های روز قبل را از سر می گیرند یکی که به موقع سر کارش حاضر می شود زبان به شکایت می گشاید و می گوید:

«باز هم دیشب بی خوابی کشیدم ۱۲ به رختخواب رفتم و ساعت سه، بیدار شدم از آن پس دیگر نتوانستم چشمم را ببندم» دیگری که هر روز به سر کارش دیر می رسد نیز به نوبه خود شکایت می کند و می گوید:

«اصلاً این ساعت شماطه به درد نمی خورد. هیچ وقت نشده حسایی زنگ بزند، گوئی صبحها به خواب می رود دیشب مطابق معمول خیلی زود خوابیدم با اینکه ده ساعت تمام خواب بودم ولی دلم می خواست باز هم بخوابم».

حقیقت این است که وضع این دو جوان استثنائی نیست در دنیا اکثریت باکسانی است که نمی توانند وقت خواب خود را بین شش ساعت تا هشت ساعت تنظیم کنند.

البته آنهایی که بر اثر افراط در مصرف قهوه و سیگار بی خواب می شوند و یا کسانی که بر اثر شب زنده داری به خواب عمیقی فرو می روند مورد بحث ما نیستند.

به این مسأله هم باید توجه داشت اصولاً کسانی که بی خواب می شوند

نمی‌توانند ادعا کنند که تمام شب را بیدار می‌مانند زیرا هیچ فرد سالمی نمی‌تواند بیش از سه روز بدون آنکه تعادل جسمی و روحی خود را از دست بدهد در برابر بی‌خوابی دوام بیاورد.

به این ترتیب آنهایی هم که از بی‌خوابی شکایت می‌کنند می‌خواهند ولی چندین بار بیدار می‌شوند و همین امر موجب بدخوابی آنها می‌شود از این مطلب که بگذاریم باید بگوئیم که سه عامل مهم در کم‌خوابی یا بدخوابی و خوابهای آشفته تأثیر فراوان دارد.

۱- خانه‌نشینی

۲- غذای غیر عادی

۳- کار فکری

خانه‌نشینی - که شخص را از فعالیت جسمی باز می‌دارد مهمترین عامل کم‌خوابی است زیرا «ارگانیسم» بدن کسانی که فعالیت جسمی ندارند کمتر به استراحت احتیاج پیدا می‌کند در حالی که روحشان به آن نیاز مبرمی احساس می‌کند این را هم باید بدانیم که عدم فعالیت جسمی اغلب موجب اختلال عصبی و مغزی می‌شود و همین مسأله بیشتر سبب کم‌خوابی می‌گردد.

بنابراین کسانی که فعالیت جسمی ندارند حتماً باید در مدت شبانه روز ورزش کنند پیاده‌روی برای آنها بهترین و مؤثرترین ورزش است اکنون همه پزشکان به بیماران خود توصیه می‌کنند راه بروید تا خوب بخوابید.



اما غذای غیرطبیعی - مقصود از تغذیه غیرطبیعی، افراط در خوردن غذاهای سنگین و چربی دار است ولی تنها هم نباید به غذاهای فوق العاده سبک مانند ماست یا ساندویچ اکتفاء کرد زیرا در این صورت گرسنگی ممکن است شخص را از خواب بیدار کند.

البته عوامل دیگری از قبیل فشار خون و بیماریهای دیگر موجب بی خوابی است که در این صورت باید به پزشک متخصص مراجعه شود.^(۱)

آقای «دکتر حمید صاحب جمع» در یکی از مجلات علمی ایران نکات بسیار تازه و جالبی را از اهمیت نعمت خواب ترجمه کرده اند که ذیلاً آنها را از نظر شما می گذرانیم.

«گر چه درباره خود خواب چیز زیادی نمی دانیم ولی درباره آنچه که ضمن خواب برای بدن اتفاق می افتد دانستنیهای بسیاری بدست آمده است از آن جمله تعداد ضربات قلب از ۷۵ در دقیقه به ۶۰ تنزل می کند درجه حرارت بدن و متابولیسم بازال به آهستگی سقوط می کند و تعداد بعضی از ۱۶ در دقیقه به ۱۲ می رسد معهذاً بعضی از فعالیت های فیزیولوژیست افزایش پیدا می کنند بنا به دلایل نامعلومی به خصوص غدد عرق خیلی فعال

۱ - نقل از تروردو فرانس (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۲۴۴).

می‌شوند زمانی فیزیولوژیستها تصوّر می‌کردند که ضمن خواب، جریان خون مغز نقصان می‌یابد ولی اینک معلّم شده است که جریان خون مغز در فواصل معین زیاد می‌شوند.

ما به چه مقدار خواب احتیاج داریم؟

اختلافات در این زمینه قابل توجّه است بنا به گفته دکتر «کلاپتمان» که چهل سال است درباره خواب بررسی می‌کند می‌گوید:

بعضی اشخاص واقعاً به ده ساعت خواب شب احتیاج دارند بعضی دیگر چهار ساعت کاملاً برایشان کافی است بعضی اشخاص در ضمن روز، چند بار چرت‌های پنج دقیقه‌ای زده و به این ترتیب رفع خستگی می‌کنند برای این که اینها به خواب بروند فقط چند ثانیه وقت لازم است گاهی اوقات اگر ما به قدر کافی خسته باشیم با چشم‌های باز چند لحظه از خود غافل شده مغز خسته‌مان استراحت می‌کند.

آنچه به عنوان مقدار متوسط و کافی دنیا پذیرفته است هشت ساعت خواب یکسره در شب می‌باشد آیا بهتر این است که ما نیز مانند حیوانات مقدار خواب لازم را روزانه در چند نوبت کوتاهتر انجام دهیم؟ شواهدی در دست است که این کار برای بعضی‌ها واقعاً مفید و قابل اجرا است. اگر



خستگی بدن مختصر باشد با استراحت مختصری برطرف می‌شود ولی خستگی عمیق محتاج به استراحت طولانی‌تری است برای بعضی دانشجویان دو نوبت خواب سه ساعته، از یک نوبت هشت ساعته نیروبخش‌تر است یکی از مهندسان مشهور آمریکا عادت داشت که هر سه ساعت یکبار نیم ساعت چرت می‌زد که در نتیجه مقدار کلی خواب روزانه چهار ساعت می‌شد او بدین ترتیب یک سال با نهایت کفایت کار کرد ولی فقط به علت اشکالات حرفه‌ای این عادت را ترک گفت.

دوست عزیزمان سؤال کرد: «اگر ما خواب لازم را نکنیم چه می‌شود؟».

دانشمند گفت: مطالعه‌ای روی ۱۱۲۲ دانشجو نشان داد که در حدود یک سوم تنها صبحها خسته از خواب بیدار می‌شوند زیرا خواب لازم را نمی‌کنند و به همین جهت موفق به پیشرفت لازم نمی‌گردند. آمار نشان می‌دهد بیشتر از نیمی از ما حداقل در بعضی اوقات مشکلات خواب داریم.

اگر حیوانات را از خواب محروم کنند شرارت می‌کنند. اگر مدت چند روز از خواب شخصی مانع شوند نشانه‌های روانی شدیدی پیدا می‌کند.



توهمات مختلف بوجود می‌آید.

شخصی که محروم از خواب بود تصوّر کرد که زنی کنار یخچال ایستاده و خواست او را کمک کند که داخل شود زیرا یخچال را اتومبیل تصوّر می‌کرد.

دیگری شکایت می‌کرد که کاشیهای کف اتاق مثل آبهای سطح دریا در حال تلاطم هستند.

اگر محرومیت طولانی از خواب چنین نشانه‌های سختی ایجاد کند، کمبود خفیف خواب هم ناراحتیهائی ایجاد خواهد کرد.

هرکس شاید رفتار غیر عاقلانه و بدون دلیل یک کودک خواب‌آلود را شاهد بوده است به همین نحو شخص بالغی که دچار فقر خواب شود همین نشانه‌ها را بروز می‌دهد.

دکتر «هانس سله» دانشمند و پژوهنده که تحقیقات و نظریه‌اش درباره «استرس‌ها» شهرت جهانی دارد عقیده دارد که استرس مداوم از هر منشائی که باشد ممکن است سبب ایجاد بیماریهای کشنده شود کسر خواب خود یک استرس است و تکرار آن ممکن است از همین طریق خطرناک شود. در سال ۱۹۶۰ در نیواورلئان آمریکا بیماری مخصوصی شیوع پیدا کرد که آن را بیماری آیسلند نامیدند این بیماری شباهت زیادی به بیماری فلج اطفال دارد همراه با دردهای عضلانی، سردرد، لکنت زبان، ضعف، خستگی و غالباً ماهها و سالها دوام پیدا می‌کند.



دکتر «فیلیپ تیلر» بررسی دقیقی دربارهٔ این بیماری انجام داد و دریافت تا زمانی که بیماران، خواب کافی داشتند نشانه‌ها، حداقل بود ولی وقتی کمبود خواب پیدا می‌شد ناتوانی بیمار شدید می‌گردید.

این کشف «دکتر تیلر» را به فکر انداخت که آیا راستی سبب اصلی دردهای مهم اشخاص مسن کمبود خواب نیست؟ شاید کتابهای درسی پزشکی اشتباه می‌کردند که پیرها به خواب کمتری احتیاج دارند در اوایل سال ۱۹۶۳ او بررسی در عادات خواب بیماران متجاوز از ۶۰ سال را شروع کرد از ابتدا کاملاً واضح بود که شکایت از خستگی، فشار و تشویش در میان آنهایی که کمتر از هشت ساعت در شب می‌خوابیدند زیاد بود.

دکتر تیلر برای این اشخاص ده ساعت خواب شبانه و یک ساعت چرت روزانه تجویز کرد اگر آنها نمی‌توانستند بخوابند حداقل می‌بایستی در حالی که تلویزیون و رادیو بسته است چشمهای خود را ببندند تحت این برنامه کسانی که وضع خواب نامرتبی داشتند به تدریج به شکل طبیعی خوابشان منظم شد حقیقت تکان دهنده‌ای که نتیجه شد این بود که چرت بعد از ظهر وضع خواب آنان را نیز اصلاح کرد اما مهمتر اینکه در مورد اغلب بیماران شکایتهائی که باعث مراجعه آنها به پزشک شده بود به کلی از میان رفت.

خواب درمانی در زمینه‌های دیگر نیز مورد استعمال پیدا کرده است دکتر «ادوارد هار ریچ» خواب طولانی را اجرا می‌کند بدین ترتیب که بیماران

را مدت ۱۰ تا ۱۴ روز می خواباند ولی هر صبح و عصر برای مدت کوتاهی آنها را بیدار می کند این روش در مورد بیمارانی که با دقت فراوان انتخاب شده اند و در تمام درمانهای دیگر شکست خورده اند بکار می رود در مورد بیماریهایی مختلفی نظیر آسم تورم زخم روده تا بیماریهایی پوستی نتایج نیکویی به بار آورده است.

در بیمارستان «مموریال مونتریال» خواب درمانی طولانی در مورد بیماران روانی که در مقابل اشکال مختلف درمانی مقاومت کرده بودند بکار رفت از ۶۶ بیماری که بدین طریق درمان شدند ۳۸ نفر بهبودی مشخص یا خفیف نشان دادند.

«ویلیام کیتی» در کتابی که به عنوان مبارزه دانش پزشکی نگاشته است مشاهدات خود را بدین گونه شرح می دهد:

فشارهای روانی با ادامه کارهای روز زیاد شده در آخرین ساعات بعد از ظهر به نهایت شدت می رسد اگر این فشارها روز بروز ادامه پیدا کنند نتیجه، اسف آور است اما اگر مردم این سیر صعودی را با یک چرت کوتاه در بعد از ظهر مانع شوند منحنی، سقوط کرده و به حد متوسط می رسد و شخص با حالت نشاط آور بقیه روز را مشغول بکار می شود.

«دکتر تیلر» از تحقیقاتش نتیجه می گیرد که هر چه فشار کار زیادتر شود احتیاج به خواب نیز زیادتر می شود هر چه شخص پر کارتر باشد



بیشتر به خواب نیاز دارد.

بدبختانه اغلب، درست عکس این موضوع اتفاق می‌افتد.

قوانین و آثاری که در بالا ذکر شد در مورد همه ما صادق است بخصوص در مورد مادران جوانی که می‌خواهند فرزندانشان را به شایستگی تربیت کنند خانه خود را اداره کنند و زندگی اجتماعی فعالی داشته باشند هر روز پزشکان بیشتر به این مادران جوان توصیه می‌کنند که همراه با فرزندانشان لحظاتی از روز، چرت بزنند خواب نیمروز عادت بسیار خوبی است زیرا بسیاری از مردم نمی‌توانند با یک نوبت خواب شبانه انرژی لازم برای ادامه یک روز را بدست بیاورند.

صاحب نظران علم پزشکی توصیه می‌کنند که عادت صحیح خوابیدن را باید آموخت هر شب باید سر ساعت معین به خواب رفت.

نباید شبها غذای سنگین خورد نباید به تلویزیون نگاه کرد، رادیو گوش کرد یا کتابهای مهیج خواند به یاد داشته باشید که صبحها در چه وضعی بیدار می‌شوید و شبها موقع خوابیدن نیز همان وضع را به خود بگیرید هنگام خواب عضلات خود را شل کنید و زیاد فکر نکنید.

و خلاصه به عنوان یک قاعده کلی باید گفت که خواب باید آن قدر کافی باشد که ما خودبخود از خواب بیدار شویم شاداب باشیم و آماده گذراندن یک روز و انجام وظایف خود باشیم باید خواب آن قدر کافی باشد که ما کار زیادی را بدون احساس خستگی بتوانیم ضمن روز

انجام دهیم.

«دکتر کلیمان» یکی از دانشمندان بزرگ، که ۳۵ سال زندگی خود را صرف تحقیق درباره خواب کرده است می گوید:

«در موقع خواب فعالیت های مغزی ادامه دارد فقط یک یا دو نقطه در مغز وجود دارد که از فعالیت متوقف می شود و هنوز هیچ دانشمندی موفق نشده که پرده از روی این راز بردارد ولی این اندازه است که جمیع دانشمندان بزرگ جهان منشاء خواب را کسر نسوج مختلف بخصوص بافت های مغزی و مسمومیت آنها از مواد مختلف می دانند بدین معنی که در اثر کار روزانه سلول های کلیه نقاط بدن خاصه بافت های عصبی و مغزی خسته می شوند و احتیاج به استراحت پیدا می کنند و انسان در نتیجه آن به خواب می رود».

در کنگره بین المللی پزشکی که اخیراً در پاریس تشکیل شد خستگی موضوع اصلی این کنگره بود و تمام دانشمندان پزشکی جهان به اتفاق آراء گفتند:

در عصر ما تنها چیزی که می تواند بشر حریص را کنترل کند و او را از این همه ناراحتی ها و خستگی های روزانه و بلکه بیماری های جسمی و روانی نجات دهد همان چند ساعت خواب است که خود بخود بر انسان مستولی می شود.

بنابراین قرآن کتاب آسمانی مسلمانان با جمله فوق به همان مطلبی که



امروز کلیه دانشمندان و بلکه هر انسان بیداری توجه داشته اشاره کرده است.

و مردم مسلمان توجه به این مطلب را برای پیامبر (درس نخوانده و در محیط جزیره العرب پرورش پیدا کرده) یکی از معجزات او می‌شمارند و واقعاً هم فوق‌العاده است.

زیرا عادتاً محال است که یک فرد استاد ندیده آن هم در محیط مردم وحشی جزیره العرب در چهارده قرن قبل زندگی کرده بتواند مطلبی بگوید که با آخرین نظرات علمی و کشفیات امروز سازش داشته باشد.

جالب توجه آنکه قرآن از اصل خواب تنها در سه آیه یاد کرده که در دو آیه آن با کلمه «سبات» یعنی: قطع‌کننده و پایان‌دهنده ناراحتیهای ذکر شده و در این دو آیه خواب را به عنوان یکی از نعمتهای پر ارزش معرفتی کرده چنانکه در بالا از نظر علمی و روانی ثابت شد که این نحوه خواب کاملاً برای بدن لازم است.^(۱)

در یک آیه آنرا از نشانه‌های عظمت و قدرت پروردگار می‌داند و می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^(۲) یعنی: و

۱ - آیه اول در سوره نبا آیه ۹ می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» آیه دوم در سوره فرقان آیه

۴۷ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا».

۲ - سوره روم، آیه ۴۳.



از نشانه‌های قدرت پروردگار خواب شما در شب
و روز است.

چنانکه دانشمندان متفقاً می‌گویند که یکی از مطالب پرپیچ و خم علمی
درک منشاء خواب است.

و علاوه خواب دلیل بر وجود خدائست که نظم عجیب جهان هستی را
آفریده و به مصالح بشر بهتر از خود او متوجه است و می‌داند که بدن انسان
در شبانه روز چند ساعت احتیاج به استراحت دارد و لذا خواب را بر او
مسلط کرده است.

«ولتر» می‌گوید:

یکی از دلایل وجود خدا اینست که انسان
جاهل را در شبانه روز چند ساعت بوسیله خواب
و اداری به استراحت کرده و الا بشر برای بدست
آوردن مال دنیا در اولین فرصت خود را هلاک
می‌کرد.

بنابراین پاسخ هر دو سؤال اول داده شد و دانستیم که خواب نعمت
است نه شر و مزاحمی که لازم باشد خداوند آنرا از سر راه بشر بردارد.
همه رفقا گفتند: از توضیحات علمی دانشمند و بخصوص تطبیق آنها را با
آیات قرآن فوق‌العاده تشکر نمودند.
دوست عزیز ما هم گفت:

حالا که شما درباره لزوم خواب برای بدن سخن



گفتید لطفا درباره رؤیا و خواب دیدن نیز توضیحاتی بفرمائید که فوق العاده مورد احتیاج است.

دانشمند - در مسأله رؤیا و خواب دیدن بقدری سخن زیاد است که اگر بخواهیم تنها نظرات دانشمندان بزرگ دنیا را در این باره که جمع کنیم خود کتاب مفصلی خواهد شد.

تنها نظریاتی که با آخرین تجربیات علمی مردود شده بیش از چهارصد نظریه است.

ما در اینجا نمی خواهیم وقت شما را به رد و قبول گفته های دانشمندان قدیم و جدید بگذرانیم ولی ناگزیریم برای توضیح حقیقت خواب چند جمله از آخرین نظرات علمی دانشمندان جهان را نقل کنیم و سپس نظرات اسلام و ادیان را در این مورد یاد آور شویم.

چرا خواب می بینیم

کتاب دانش که از نظر دانشمندان غرب مجموعه گرانبهایست از معارف بشری صفحه ۲۰۴ تحت عنوان فوق می نویسد:

«موقعی که بخواب می رویم بدن ما سست می شود و استراحت می کند ولی ذهن ما هیچوقت کاملاً از کار نمی افتد آن قسمت از ذهن که ما را بوقایعی که در اطرافمان رخ می دهد متوجه می سازد بخواب می رود ولی

یک قسمت دیگر آن بفعالت خود ادامه می دهد بدین معنی که این قسمت از ذهن تصاویر خیالی را که خواب نامیده می شود در نظر ما مجسم می سازد موقعی که بیدار می شویم ممکنست خوابهائی را که دیده ایم و بعضی از آنها مانند وقایع حقیقی زمان بیداری در نظرمان جلوه کرده اند بخاطر داشته باشیم.

بعضی از خوابها پس از بیداری بنظرمان خیلی کوتاه می آیند و بعکس برخی دیگر طولانی و با دوام جلوه می کنند حتی اتفاق افتاده است که یک خواب مانند داستانی که در چندین شماره مسلسل مجله ای منتشر می شود چندین شب متوالی ادامه پیدا کرده است در بعضی از خوابها ما خود را قهرمان اصلی وقایعی که مشاهده می کنیم می یابیم و در برخی موارد دیگر فقط تماشاچی وقایعی که رخ می دهد می باشیم بعضی از خوابها ممکنست دارای صحنه های مضحک باشد بطوریکه بعضی اوقات با حال خنده از خواب بیدار می شویم برخی از خوابها بعکس غم انگیز یا وحشتناکند.

هنوز بسیاری از اسرار خواب بر ما مجهول است بعضی از اشخاص معتقدند که اصولا خوابهای انسان هیچ مفهومی ندارد.

خیلی از دانشمندان روانشناس معاصر عقیده دارند که اگر ما می توانستیم خوابهای خود را درک کنیم به وسیله آن بر روحيات خود پی می بردیم مشخصات خوابهای انسان در طی طول عمر تغییر می کند. خوابهای اشخاص بالغ معمولاً خیلی پیچیده تر و غامض تر از خوابهای



کودکان است کودکان غالباً در خواب خود را مشغول انجام کارهائی می‌بینند که مایلند در بیداری بتوانند آنها را انجام دهند و نیز آنها مانند افراد بالغ راجع بوقایعی که اتفاق افتاده است خواب می‌بینند ولی وقایعی که در خواب مشاهده می‌شود هیچ‌وقت کاملاً با وقایعی که حقیقتاً اتفاق افتاده تطبیق نمی‌کنند بلکه بمراتب از آن جالب‌ترند خوابهای انسان غالباً تحت تأثیر وضع جسمی او قرار می‌گیرد.

گرما یا سرمای شدید، ناراحتی ناشی از سوء هاضمه، طرز نامناسب قرار گرفتن بدن در بستر و امثال آن ممکنست در خوابهاییکه شخص می‌بیند مؤثر باشد صداهاى بلند و غیرعادی نیز ممکنست باعث تغییر صحنه‌هاییکه در خواب می‌بینیم گردد غالباً صداها و احساس گرما و سرما بدون آنکه ما را بیدار کنند بذهن خفته ما راه می‌یابند در این صورت ممکنست صحنه‌های خواب ناگهان عوض شده و بر اساس عوامل تغییر شکل بدهند مثلاً چنانچه در موقعی که خوابیده‌ایم در اثر وزیدن باد ناگهان در اطاق بشدت بسته شود و صدای آن به گوش ما برسد این صدا ممکنست صحنه‌ای را در خواب بوجود آورد که طی آن دزدی تیری رها می‌کند به عبارت دیگر صدای بسته شدن در به صورت صدای تیر در خواب منعکس می‌گردد همچنین پائین آمدن ناگهانی حرارت هوا ممکنست باعث شود که ما خود را در خواب مشغول راه رفتن روی توده‌ای از یخ ببینیم بعضی از خوابها باندازه‌ای روشن و زنده هستند که

سالها به خاطر انسان می مانند بسیاری از خوابها اصولاً پس از بیداری به خاطر نمی مانند و ما اصولاً پی نمی بریم که چنین خوابهایی را دیده ایم». **سرویس مخصوص خبرگزاری فرانسه در آخرین اخبار علمی خود می نویسد:**

«از چندی پیش روانپزشکان دریافته اند که انسان و حتی حیوان در صورتی که تعادل روانی داشته باشند در خواب (رؤیا) خواهند دید. این مطلب در نتیجه آزمایش روی حیوانات و انسانهای داوطلب معلوم شده است.

اگر در حین خواب حیوانها را متوالیاً بیدار سازیم و این تجربه را ۵-۸ روز ادامه دهیم بعلت انقطاعی که در رؤیاها پیدا می شود اختلالات مرگ آوری روی می دهد در انسان نیز انجام این تجربه سبب بروز ضایعات عصبی می گردد اما رؤیاها یا شیرین هستند یا کابوس مانند و روان پزشکان اکنون علیه کابوسها دست به کار مبارزه شده اند».

بالاخره خواب چیست؟

(خواب) یا بزبان علمی تر «رؤیا» موضوعی است که حالات روحی ما را نشان می دهد او دریچه اطمینان مهمی است که ما را از خطر نجات می دهد. بدین معنی که خوابهای ترسناک، وحشتهای زندگی روزمره را از مغز ما



بیرون می‌برند و بقول دکتر «پرواشد»: هیجانهای جراحی‌ساز انسان که در ضمیر ناخودآگاهش وجود دارند بوسیله رؤیاهای از میان برداشته می‌شود. حتی یک پزشک با شنیدن شرح رؤیائیکه یک مریض در خواب دیده است می‌تواند بنحوه و علت بیماری او پی‌برد و راه درمانش را بیابد. رؤیاهای هر شخص مظهر اضطرابها، آرزوها، عقده‌های ناخودآگاه او هستند اما پزشک در به‌کار بردن این روش باید محتاط باشد و با شرح و بسط این رؤیاهای بیمار را در ناراحتیهای خود غوطه‌ورتر نسازد.

در این شکی نیست که تعبیر خواب به معنای عامیانه آن هیچ پایه و ارزشی ندارد معذالک به عقیده گروه معدودی از روانپزشکان بعضی از رؤیاهای ما به خوبی حالات روحیمان را نشان می‌دهند.

«فرویدروانشناس» معروف هم در موضوع خواب دیدن نظریه‌ای دارد که اکثر دانشمندان با دلائل قاطعی مطالب او را رد کرده‌اند.

جمعی از مادّیین که در موضوع خواب دیدن مطلبی نوشته و نتوانسته‌اند از عقیده خود دست بردارند می‌گویند: خواب دیدن به واسطه وجود تحولات و حالات مخصوص دستگاه عصبی است هر قضیه‌ایکه در فکر ما در حال بیداری تولید می‌شود اثری از خود در مغز ما می‌گذارد که بواسطه علل معینی ممکن است در موقع خواب تهییج شده و در شعور ما آشکار گردد.

«دکتر ارانی» در کتاب «خوابیدن و خواب دیدن» درباره تفسیر رؤیا می نویسد:

«برخلاف آنچه که قرن‌ها پیش تصور شده است خواب از آینده خبر نمی‌دهد و هیچ سری برای ماکشف نمی‌کند و اصولاً تعبیر ندارد برعکس اگر کاملاً معتقد به عقیده فروید باشیم باید اعتراف کنیم که خواب مطالبی از گذشته را برای ما شرح می‌دهد یعنی آنچه را که روزی برای ما اتفاق افتاده است و اکنون در ماورای فهم و ادراک ما مبهم و پنهان است مجدد برای ما آشکار می‌سازد» و در پایان برای نتیجه گفتارش می‌نویسد که:

«پس خواب محصول قضایای گذشته است نه علامت قضایای آینده».

بالاخره مطالعات دقیق راجع به خواب واضح می‌کند که خواب نیز مانند تمام قضایای روحی یک قضیه کاملاً مادی است و قوه ماوراء الطبیعه در آن مؤثر نیست.

در صفحه ۳۲ در کتابچه دیگر بنام «بشر از نظر مادی» می‌نویسد:

بواسطه خواب می‌توان از حالات گذشته روحی اطلاع پیدا کرد ولی به آینده نمی‌توان پی برد. چنین اعتقاد و پیش‌گویی بوسیله خواب نیز ارتجاعی و ایده‌آلیستی است.

«کنتلاسیون» بعنوان جالبترین تحقیق که تاکنون درباره خواب دیدن انسان و حیوان به عمل آمده است تحت عنوان (خواب دیدن یک



ضرورت حیاتی است) می نویسد:

«هرکس بیشتر خواب ببیند سالم تر است از حیوانات فقط لاک پشت و رطیل خواب نمی بینند.

انسان هم سالی یک هزار بار خواب می بیند همه ما (خواب) یا (رؤیا) می بینیم و هرکس برای آنچه در خواب دیده است تعبیر و تفسیرهای متفاوتی می کند و بهر حال همه شایقند که معنای خوابهای خود را بدانند. در این سؤال و جواب نکات بسیار جالبی را درباره خواب برایتان روشن کرده ایم.

آیا همه خواب می بینند؟ بلی آنها که می گویند خواب نمی بینند در واقع آنرا فراموش می کنند اکنون ثابت شده که خواب دیدن یک ضرورت حیاتیست، هرکس باید خواب ببیند حتی اگر بیشتر آنها را بعد از بیدار شدن فراموش کند.

مدت خواب دیدن چقدر است؟

تقریباً ۲۰ درصد مدتی را که در خواب هستیم خواب می بینیم این نسبت بندرت از حدود ۱۸ تا ۲۵ درصد تجاوز می کند کسانی که اختلال رشد عقلانی دارند تقریباً نصف افراد عادی خواب می بینند.

نوزادان در دو ماه اول زندگی ۳ - ۱ برابر بزرگسالان خواب می بینند.

هنگام خواب دیدن بر ما چه می گذرد؟



ما معمولاً ۴ بار در شب خواب می‌بینیم یک خواب طبیعی هشت
ساعته بدین نحو تقسیم می‌شود: یک ساعت خواب، ده دقیقه رؤیا یک
ساعت و نیم خواب، سی دقیقه رؤیا و ...

خوابها رنگی هستند یا سیاه و سفید؟

بیشتر مردم رؤیاهایشان را سیاه و سفید می‌دانند ولی به عقیده
روانپزشکان خوابهای ما رنگی هستند.

حیوانات هم خواب می‌بینند؟

رطیل و لاک پشت خواب نمی‌بینند میمون شبیه انسان خواب می‌بیند
هر چه حیوان تکامل یافته‌تر باشد رؤیا و احتیاج به آن بیشتر است.

آیا می‌توان مدت رؤیا را تغییر داد؟

با بیدار کردن شخص می‌توان مدت رؤیا را کاهش داد ولی اضافه کردن
آن در حال حاضر ممکن نیست.

آیا راه رفتن در خواب ممکن است؟

به هیچ وجه، این اشخاص در حالت نیمه بیدار هستند در خواب
عضلات شل می‌شود و شخص قادر نیست راه برود.

چرا همه رؤیاهایمان را بیاد نداریم؟

هر شخص سالیانه تقریباً هزار رؤیا می‌بیند و امکان ندارد که همه آنها
در خاطر او بماند.



اینها نکاتی هستند که دربارهٔ رؤیا تا به حال از نظر دانشمندان مادی روشن شده است ولی بشر در حالی که در کار کشف فضا است هنوز بسیاری از آنچه را که در درون وجودش می‌گذرد نمی‌شناسد، بهر حال «رؤیا» آئینه روانی انسان است.

ادیان جهان و رؤیا

اما نظر ادیان بزرگ جهان درباره خواب بسیار قابل توجه است اسلام زنده‌ترین مطالب را در همه موضوعات بیان کرده معتقد است که رؤیاها دلیل قاطعی برای استقلال روح است، خدا را ثابت می‌کند و در این باره بیشتر به خوابهایی که از امور مخفی و به خصوص آینده پرده برمی‌دارند استدلال می‌کند و بلکه بعضی از دانشمندان بزرگ کتابهایی^(۱) در اینگونه رؤیاها نوشته‌اند و آنها را دلیل کاملی برای استقلال روح و اطلاع آن از آینده می‌دانند، ما دلیلی بر رد منکرین اینگونه رؤیاها بهتر از وجدان و اینکه بهر حال همه ما در دوران زندگی خوابهایی دیده‌ایم که دلالت بر امور مخفی و یا حتی حل مشکلات علمی و حوادثی که در آینده بوقوع

۱ - از باب نمونه کتابهای «اسرار مرگ» نوشته فلاماریون فرانسوی و مجلدات کتاب

«دارالسلام» نوری معرفی می‌شود.



می پیوسته داشته و دیده ایم نداریم.

آیا می توان گفت کسیکه خواب می بیند که در فلان روز فلان جریان واقع خواهد شد و در همان موقع معین هم واقع می شود مربوط به امور مادی و خاطرات بیداری است؟! چگونه چیزیکه هنوز وجود نیافته ماده با آن ارتباط پیدا کرده باشد؟!

آیا کسیکه خواب می بیند که در فلان مکان ظرفی چنین و چنان دفن است و فلان مقدار طلا و نقره در آن موجود است و بعد از بیدار شدن به سراغ آنجا می رود و زمین را می کند و ظرف را با همان خصوصیات می یابد ارتباطی با آن از نظر تخیلات داشته؟ مسلم خیر آیا اینها مربوط به حواس ظاهری او می شود و روح در آن مؤثر نبوده است؟!

پاسخ واضح است زیرا بدون تردید ارتباط انسان با چیزیکه هنوز وجود پیدا نکرده (که در مثال قبل متذکر شدیم) محال است و همچنین تردیدی نیست که اتصال انسان با امور مادی که از حواس پنجگانه دور است مانند ظرفی که با فاصله زیاد آنهم زیر خاک قرار گرفته قابل درک جسمی نیست.

بنابراین آنچه که سبب این ارتباط می شود همان روح و نیروی معنوی است که از ماوراء الطبیعه الهام می گیرد و امور مخفی و یا علم غیب را آشکار می سازد.



خوابهای عجیب

در قرآن از خوابهایی که از وقائع آینده خبر داده مکرر یاد شده است.
اول - قصه خواب حضرت «یوسف» که او به پدرش گفت من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده کردند.

پس از چهل سال وقتی دید یازده برادر و پدر و مادرش در مقابل او حاضر شدند و برادران او را سجده کردند گفت ای پدر این تعبیر خوابم بود که در قبل برای شما گفتم

دوم - خواب آن دو نفر زندانی که با یوسف هم سلول بودند یکی از آنها گفت من در خواب دیدم که برای شاه شراب تهیه می‌کنم.

دومی گفت من هم در خواب دیدم که بر روی سرم نان حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند (تا آنکه می‌فرماید) یوسف فرمود اما تو ساقی سلطان خواهی شد ولی آنکه خواب دیده پرندگان از نانهای روی سرش می‌خورند مصلوب خواهد شد و پرندگان از مغز سرش می‌خورند.

سوم - ملک مصر به یوسف گفت نظر بده در خوابیکه هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه گندم

خشک.

یوسف گفت: هفت سال زراعت کنید و آنچه را درو کردید در خوشه نگه دارید مگر آن مقداری که برای خوردنتان لازم است زیرا پس از آن، هفت سال سخت پیش می آید که باید آنچه را ذخیره کرده اید بخورید. اینها و چند خواب دیگر که از آینده خبر داده در قرآن ذکر شده مانند خوابی که «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) دید که وارد مسجد الحرام می شود و همان گونه شد.

و خواب دید که بوزینه ها بر منبرش بالا می روند و تعبیر کرد که بنی امیه جای او می نشینند و آنچنان هم شد و حضرت «ابراهیم» خواب دید که باید فرزندش را قربانی کند و صحیح بود و ده ها خواب و رؤیا که در اخبار و احادیث نقل شده که همه آنها دلالت دارد که ممکن است انسان بوسیله رؤیا و خواب از غیب مطلع شود و امور خفیه بر او منکشف گردد. دوستان در اینجا گفتند این مطلبی نیست که منکر داشته باشد زیرا همه افراد یا خودشان دیده و یا از افراد مورد وثوق نمونه این خوابها را شنیده اند.

سپس دوستان هر کدام به نقل خوابی پرداختند که جداً هر یک از آنها برای اثبات مدعای ما کافی بود خودم چند خواب دیده ام که شواهد صدقی



برای مدعای ما دارد و نظرات فروید و فلاسفه‌ای که منکر این معنی هستند، رد می‌کند.

رؤیای عجیب

چند ماهی از فوت آیة‌الله «حاج شیخ هاشم قزوینی» (که یکی از علماء بزرگ مشهد مقدس بودند) بیشتر نگذشته بود.

در خواب دیدم ایشان به منزل ما آمده و من متوجه‌ام که او از دنیا رفته است و می‌دانستم که با روح خود در حضور من نشسته است به طوریکه دست به بدنش زدم تا بینم لطافت روح او چگونه است اول از معظم‌له از شرح حال یکی از علماء که زنده بود و من می‌خواستم با او تماس داشته باشم سؤال کردم.

فرمود: «ولایت و محبتش به خاندان عصمت زیاد نیست» با آنکه به عقیده من از تمام افرادی که من می‌شناختم آن عالم جلیل بیشتر به «اهل بیت» (علیهم السلام) علاقه و محبت داشت ولی او می‌گفت باز هم بیشتر از این، مورد توقع است.

سپس به ایشان گفتم شما دو عالم را دیده‌اید حدود هفتاد سال در دنیا بوده و به نتایج اعمال در عالم برزخ رسیده‌اید بفرمائید در دنیا چه عملی

بہتر است کہ ما انجام بدهیم تا برای آخرت‌مان مفید باشد.

فرمود: «بلی من اطلاع دارم» سپس دست مرا گرفت و از جا حرکت کرد و منہم با ایشان برخواستم در میان صحن منزل روضہ خوانی بود اشارہ کرد بہ مجلس و فرمود: این ... این ... با یکدیگر در اطاق قدم می‌زدیم کنار قفسہ کتابہا رفتیم دیدم با آنکہ قرآن پدرم ہمیشہ با خودش بود ولی حالا روی کتابہای من است ایشان قرآن را برداشتند و قبل از آنکہ آنرا باز کنند فرمودند من می‌گویم کہ این قرآن مترجم است با آنکہ هنوز بازش نکردہ‌ام تا تو بدانی کہ من از علم غیب مطلعم سپس قرآن را باز کردند و آیہ‌ای را بمن نشان داد و فرمود این ... آن آیہ را من مطالعہ کردم و قرآن را از ایشان گرفتم تا آیہ را حفظش کنم دیدم در سر صفحہ طرف راست این جملات از قرآن نوشتہ است:

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^(۱).

این آیہ خطاب بہ بنی اسرائیل است ولی من در عالم رؤیا می‌دیدم کہ با جملہ «عبدی» کہ مجزا نوشتہ بود مطلب را متوجّہ من نمودہ و خطاب بمن بود کہ بیاد بیاورید نعمتی را کہ انعام کردم بر شما و وفای بعہدم کنید تا من وفا کنم بعہد شما و از من بترسید.

من در اینجا انگشتم را لای قرآن گذاشتم و بہ معظم‌لہ نگاہ می‌کردم



ایشان فرمودند تو کاملاً تصدیق نکردی که من از غیب اطلاع دارم زیرا در دل با خودت می‌گوئی اینکه ایشان ندیده گفت این قرآن دارای ترجمه است از زیادی قطرش تشخیص داده بود ولی الان برای تو مطلب دیگری می‌گویم که نتوانی اطلاع مرا از غیب منکر شوی سپس دست برد و کتابی را از قفسه کتابخانه برداشت و آنرا باز نکرده گفت این کتاب چیست و در چه تاریخی چاپ شده و در چه موضوعی نوشته شده است من در عالم رؤیا کتاب را گرفتم دیدم مطالبی را که از آن کتاب شرح داده کاملاً با کتاب تطبیق می‌کند.

سپس از دریچه‌ای که به اطاق مجاور باز بود به دو نفر زن که از نزدیکان من بودند و یک نفر آنها در سن هفتاد سالگی و دیگری در سن چهل سالگی بود نگاه می‌کرد و به من فرمود اینها هم عمرشان تمام شده، رفتنی هستند، سپس خود او وارد اطاقی که آن زن‌ها نشسته بودند شد و من از خواب بیدار شدم.

شواهد صدق

۱ - در همان ساعت قرآن کشف الایاتی داشتم برداشتم تا آیه را از قرآن پیدا کنم آن آیه در وسط صفحه طرف چپ قرآن من واقع شده بود با خود گفتم بینم این آیه در قرآن پدرم که مترجم و در خواب از روی آن قرآن آیه را برایم تلاوت فرموده‌اند در کجای قرآن واقع شده لذا به طرف منزل پدرم رفتم و از او قرآن را خواستم ایشان مدتی عقب قرآنشان

گشتند و فرمودند دیشب که از جلسه قرآن برگشتم همراهم بود (ضمناً پدرم در آن موقع هر شب جلسه قرآن داشتند و مقید بودند که قرآن را همراه داشته باشند) سپس با کمال تعجب وقتی من به منزل برگشتم دیدم قرآن ایشان در کتابخانه من روی کتابها همان جائیکه در خواب دیده بودم می باشد.

وقتی قرآن را باز کردم و آیه را پیدا کردم دیدم آیه در همان سر صفحه طرف راست واقع شده است.

این خود دو شاهد صدق بود که در این قسمت از «رؤیا» دیده شد.
۲- کتابیراکه برداشتند و خصوصیات از آن گفتند در بیداری هم همه آن خصوصیات در کتاب وجود داشت حتی تاریخ چاپ آن با آنچه در خواب فرموده بودند تطبیق می کرد و حال آنکه من به هیچ وجه سابقه ای از آن خصوصیات نداشتم.

۳- راجع به آن دو زن، من در آن وقت تعبیر کردم که ان شاء الله عمرشان زیاد می شود ولی با کمال تاسف پس از چهل روز اول زن جوان چهل ساله با آنکه کاملاً سلامت بود سکتہ کرد و فوت شد و پس از چند روز دیگر آن پیره زن هفتاد ساله از دنیا رفت.

ترجمه و شرح آیه

صبح آن روز خدمت استاد بزرگ آقای «شیخ مجتبی قزوینی» رضوان الله علیه رفتم خوابم را برای ایشان نقل کردم فرمود: رؤیای صادقه ای است.



گفتم لطفا آیه را برایم شرح دهید.

فرمود: طبق آیات متواتره و متعدد «نعمت خدا» برای ما مردم مسلمان که باید همیشه متذکر آن باشیم ولایت «اهل بیت عصمت و طهارت» (علیهم السلام) است. و عهد خدا هم همین بوده که در عوالم ارواح و ذر با بشر مقرر فرموده است.

و کسیکه دارای ولایت و اطاعت از خاندان «عصمت» (علیهم السلام) باشد به بزرگترین سعادت‌ها نائل گردیده است.

سخنان استاد شرح زیادی دارد که فعلا مقتضی نیست که مورد بحث واقع شود. منظور بیان خوابهای صادقه‌ای بود که گمان نمی‌کنم منکر داشته باشد.

بنابراین آیا ممکن است این ارتباط و اطلاع از امور خفیه مخصوصا اطلاع از آینده سرچشمه‌اش تخیلات و خاطرات بیداری باشد؟! مسلم خیر؟

پس راهی برای ما جز اعتقاد بوجود روح و اتصال او به مبدئیکه دانا به غیب است باقی نمی‌ماند.

و این خوابها که وجدان هر کسی است در حقیقت خط قرمزی خواهد بود که روی تمام فلسفه‌های مادی و پیسگولوژی غیرالهی کشیده شده است.

آیه‌ای درباره حقیقت خواب

یکی از دوستان از دانشمند مجلس سؤال کرد که معنی آیه شریفه (۴۲) در سوره ۳۹ را شرح دهید.

دانشمند قرآن را از بغل در آورده و آن آیه را پیدا کرد و ابتدا آنرا تلاوت نمود.

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^(۱)

یعنی: خدا، جان کسانی را که وقت مردنشان رسیده و نیز کسانی را که وقت مردنشان نرسیده در وقت خواب می‌گیرد آنرا که مرگ برای او مقدر شده نگه‌می‌دارد و آنرا که وقت مرگش نرسیده و تنها خواب رفته تا مدت معلومی برمی‌گرداند در این عمل نشانه‌ای از قدرت پروردگار است برای کسانی که عقل خود را به کار بیندازند.

نکات علمی آیه

یک - سنخیت میان مرگ و خواب:

ما در جلد اول همین «پاسخ ما» به مشکلات جوانان با دلایل علمی



استقلال روح را ثابت کردیم و گفتیم که روح انسان همان جسم سیال و لطیفی است که استعداد قبول کردن و محفوظ نگاه داشتن آنچه را که بشر بوسیله حواس خود درک می‌کند دارد و تمام سلولهای بدن غیر از ابزار و اسباب کاری برای او بیش نیستند.

مسلم این موجود در موقع مرگ و همچنین در موقع خواب از بدن خارج می‌شود و شخص خواب از نظر ادراکات باکسیکه مرده است هیچ فرقی ندارد.

چنانکه دانشمندان علم احضار ارواح و خواب مصنوعی از روح هر دو به طور مساوی استفاده می‌کنند.

امروز دانشمندان شرق و غرب پس از آزمایشهای دقیق و تجربی که از آخرین لحظات زندگی نموده‌اند چنین می‌گویند:

«مرگ جز خلاص شدن از زحمات و ناراحتی‌های دنیا چیز دیگری نیست و همان طوریکه شخص خسته وقتی جای راحتی بدست می‌آورد خوشحال شده و چند لحظه‌ای چشمی گرم می‌کند و می‌خواهد برای شخص مریض هم بستر مرگ حکم همان محل استراحت را دارد که او را از ناراحتی دنیا نجات می‌دهد».

لذا «سرویلیام اسلر» طبیب مشهور انگلیسی عکس‌العمل‌های حاصله در پانصد نفر اشخاص محتضر را دقیقاً مورد دقت قرار داده فقط یازده نفر آنها قدری ترس و دو نفر آنها علائم وحشت زیاد نشان دادند.



«جون ریل» پزشک بیمارستان گیز در لندن می‌گوید «مرگ آنقدر که خیال می‌کنیم موحش نیست اغلب اوقات خویشان و دوستان که شاهد آخرین لحظات عمر یک عزیزی هستند بیشتر از خود او در رنجند».

رنج آنها نشانه یک شفقت از روی ساده لوحی است آنها آن ناراحتی را که شخص بتصور خودشان در حال نزع احساس می‌کند در حال خداحافظی نهائی آن کسانیکه از دست ما می‌رود شاید احساس یک تاسف گذرنده بنمایند ولی ابدًا وحشتی احساس نمی‌کنند».

خلاصه تمام دانشمندان دقیق و ذیصلاحیت در این مسأله معتقدند که وحشت مرگ صرفاً خیالی است البته تشنجات تغییر صورت محتضر در حال نزع بعضی اوقات منظره ناگواری دارند و ممکنست بعضی آن را علائم و نشانه درد و رنج تصور کنند ولی این تغییرات جز تشنجات عضلانی چیزی نیست.

آخرین ضربان قلبی که می‌خواهد بایستد لحظه به لحظه خون جذب می‌کند آتش حیاتش کم‌کم خاموش می‌شود و بهر اندازه که قدرت حواس رو بنقصان می‌گذارد رنج بیماری کم می‌شود.

بنابراین همانطور که خواب پس از زحمت و مشقت روزانه آرامش بخش است همچنین مرگ بعد از رنجها و زحمتهای زندگی موجب

آرامش و راحتی انسان است چنانچه «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) فرموده است:



«کمانامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون»

یعنی: همانطور که می خوابید خواهید
مرد و همانطور که بیدار می شوید در روز
رستخیز زنده خواهید شد.

ضمناً معلوم باشد که از نظر دانشمندان علوم روانی افراد گناهکار و
کسانیکه دلبستگی به این دنیا دارند و یا نتوانسته اند تزکیه اخلاق بنمایند در
موقع مرگ دچار اضطراب و وحشت فوق العاده ای می شوند، که در جلد
دوم «پاسخ ما» آنرا نقل نموده ایم.

دو - اینکه روح دارای مکان و حرکت است

دانشمندان علوم روانی در آخرین تحقیقات علمی خود درباره حقیقت
روح می گویند: «روح جسم سیالی است که دارای جمیع اعراض است
بخلاف تصور دانشمندان و فلاسفه قدیمی که به تجرد روح بوده اند و
می گفتند روح به هیچ یک از اعراض متصف نمی شود».

سه - خواب و مرگ طبیعی بدست خدا است

و کسی نمی تواند آنها را بکلی از بین ببرد لذا دانشمندان جهان با
کوشش و فعالیت های فوق العاده ای که در باره از بین بردن خواب و مرگ
نموده اند هنوز موفق به برداشتن کوچکترین قدم مؤثری در این راه نشده اند.

چهار - فرق نگذاشتن بین خروج روح از بدن و مردن انسان

زیرا تردیدی نیست که انسان دارای دو روح است.

یکی روح نباتی که انسان با اشجار و گیاهان در این روح شرکت دارد. دوم روح حیوانی که عقل و علم و سایر صفات انسانی بر او بار است روح حیوانی در موقع مرگ و خواب از بدن خارج می شود ولی روح نباتی فقط در وقت مرگ از بدن فاصله می گیرد و موقع خواب بحال خود باقی است.

حضرت «باقر العلوم» (علیه السلام) پیشوای پنجم شیعیان جهان که کلیه دانشمندان بزرگ روز در مقابل علوم او کوچکی می کنند با توجه باین آیه حقیقت خواب را از نظر روانی چنین توضیح می دهد:

«انسان وقتی که به خواب می رود نفس او (یا روح حیوانی که حامل عقل و علم است) از بدن جدا می شود و به گردش و سیر در فضا می پردازد و روح نباتی او در بدنش باقی می ماند و البته در این موقع ارتباطی بین نفس و روح نباتی باقی است چنانکه خورشید با زمین بوسیله شعاعش ارتباط دارد اگر خدای تعالی اجل انسان را مقدر فرموده باشد روح نباتی به روح انسانی ملحق می شود و انسان می میرد و اگر وقت مرگش نرسیده باشد روح انسانی به روح نباتی در بدن ملحق می گردد».

سپس در همین حدیث درباره خوابهای مختلف می گوید و هر چه انسان در ملکوت آسمان با افاضه غیبی مشاهده می کند تغییر ندارد.



دوست عزیز ما سؤال کرد:

که اگر روح انسان در موقع خواب مانند موقع مرگ از بدن خارج می شود پس چرا ما خوابها را صحیح نمی بینیم یا مانند بیداری در وقت خواب از جهان خارج اطلاعی نداریم.

پاسخ: دانشمندان جهان در آخرین تحقیقات علمی خود در این مورد نظراتی داده اند ولی احتمال دارد که چون انسان عادت کرده و یا شرایط جهان مادی اقتضا می کند که همیشه مدرکات خود را با حواس ظاهری انجام دهد لذا وقتی اسباب و وسائل و ابزار کار معمول را از دست او می گیرند نمی تواند صور اشیا خارجی را آن چنان که هست درک کند مانند شخصیکه با چشم و گوش بسته از منزل خارج شود و نمی تواند آن طوریکه لازم است اشیا را درک کند.

و یا بگوئیم آنچنان که وقتی انسان کاملاً متوجه محل مخصوصی است و یا با علاقه شدیدی به کاری اشتغال دارد آنچه اطراف او واقع می شود درک نمی کند همین طور چون روح در موقع خواب توجه فوق العاده ای به بدن دارد و با علاقه زیادی مایل است او را حفظ کند لذا گاهی ممکن است از جهان خارج بی اطلاع باشد.

و ممکن است گفته شود که چون روح انسان بسیار لطیف است و در خواب ممکن است هر دقیقه ای به قدر سالها که در بدن باشد بتواند سیر

کند و قطعاً آن همه محفوظاتی را که در آن عالم می‌بیند نمی‌تواند با ابزار سلولهای مختصر مغزی به حال بیداری تحویل دهد لذا همه آنها را بایگانی کرده و بسته‌گرفته بعضی از آن مطالب را به یاد می‌آورد چنانکه اگر یک فرد محصل از اول صبح شروع کند بخواندن و تمام کتابهای درسی خود را با سرعت فوق‌العاده‌ای از نظر بگذراند ممکن نیست که همه آنها در حافظه‌اش باقی بماند.

و یا وقتی سوار ماشین سریع‌السیری می‌شویم با اینکه چشمان را کاملاً به کنار جاده دوخته‌ایم در عین حال نمی‌توانیم خصوصیات اطراف جاده را به خصوص مانند تعداد سنگهای کوچک و گیاهان دو طرف جاده را به خاطر بسپاریم (و یا اگر طبق تحقیقات اخیر که همه آنچه را که دیده‌ایم محفوظمان باشد نمی‌توانیم بیاد بیاوریم).

روح هم وقتی از بدن خارج می‌شود شاید گاهی ده‌ها هزار برابر سرعت سیر یک ماشین را داشته باشد کجا می‌تواند هر چه دیده است تحویل دهد.

پس بنابراین باید گفت همان‌طوریکه وقتی در هواپیمای جت نشسته‌ایم و با سرعت فوق‌العاده‌ای بمقصدی می‌رویم پس از پایان مسافرت اگر بخواهیم آنچه را که از ابتدا حرکت تا مقصد بیادمان مانده است با هم ترکیب کنیم شاید گاهی مطالب مضحکی تحویل بدهیم که



دوستان را از خنده روده بر کنیم و گاهی هم ممکن است آنها را از اخباری مطلع سازیم که بدون این وسیله نمی توانستیم آنها را آگاه کنیم.

روح هم همین طور است و بلکه چون سرعت سیرش هزارها برابر بیشتر است از رؤیاهای خود گاهی جز مطالب پیچیده و گاهی مضحک چیز دیگری بیادش نمی ماند و گاهی هم ممکن است ترکیب محفوظاتی که در خواب دیده است به نحوی انجام شود که اخبار فوق العاده قابل توجهی کسب کرده باشد.

و از همین جهت است که هر قدر انسان با مادیات در بیداری بیشتر تماس داشته باشد و یا علاقه روحی نسبت به چیزی از خود نشان بدهد در خواب نیز از همان قسمت رؤیا را فراموش نمی کند عیناً مانند شخصیکه در وطن خود دارای حرفه ایست و یا علاقه ای به چیزی دارد در موقع سیر و سفر چیزیکه از آن مسافرت بیادش می ماند همان مطالبی است که به آن علاقه داشته است.

و ممکن است بگوئیم تنها وقتی انسان خواب می بیند روح او مشغول سیر است ولی در موقعی که خواب نمی بیند روح او هم آرام کنار بدن استراحت کرده و تنها توجهش را به بدن داده که مبادا خطری متوجه او شود.

و لذا در این موقع ممکن است با تلقین به طوریکه شخص خواب بیدار

نشود مطالبی را به او آموخت.

چنانچه در ۲۱ فروردین ماه ۱۳۴۴ قمری آکادمی علوم شوروی اعلام کرده بود:

«محصلین در خواب بهتر درس یاد می‌گیرند!»

و سپس تحت این عنوان نوشته بود: آرزوی محصلین برای اینکه بتوانند درسهای خود را در هنگام خواب فراگیرند در شوروی صورت تحقق یافته است یک دانشجوی دانشگاه «کیف» برنامه درس انگلیسی یک سال را ظرف ۲۸ شب فراگرفت طرز کار بدینقرار است که وقتی شاگرد به خواب رفت مطالب درس را با صدای مخصوص در کنار گوش او نجوا می‌کند شاگرد می‌تواند باین ترتیب هر شب سی کلمه فراگیرد ولی امیدواری این است که ظرفیت فراگرفتن در خواب تا ۶۰ - ۵۰ کلمه در شب افزایش یابد حتی یکی از اعضای آکادمی علوم شوروی عقیده دارد که طی خواب شبانه می‌توان چهارصد کلمه را فراگرفت هر شاگردی به طور متوسط ۸۹/۵ درصد مطالبی را که در حین خواب با او می‌آموزند فرامی‌گیرد قرار است بزودی نتیجه این تجربیات در دسترس همگان قرار گیرد.

با توضیح مطلب فوق واضح می‌شود که یک عده از فلاسفه و دانشمندانی که خواب را تنها توهمات و خیالات می‌دانند و می‌گویند که



انسان در بیداری به آنچه علاقمند است در خواب همان را و همش برای او مجسم می‌کند تا کجا اشتباه کرده‌اند.

بنابراین ما تا اینجا پاسخ سؤال سوم را صریحا بیان کرده‌ایم و ضمناً پاسخ سؤال چهارم که آیا رؤیا دلیل بر استقلال روح است یا خیر؟ از لابلای نوشته‌ها بدست آورده‌ایم و معلوم شد که یکی از بزرگترین دلایل استقلال روح رؤیاها و خواب دیدنها است زیرا اگر روح جز همان فعالیت‌های اعصاب مغزی چیز دیگری نبود در رؤیا صدها اطلاع از آینده معنی‌ایی نداشت و معقول نبود که دیگر روح در خارج سیری داشته باشد و از مطالب پنهانی اطلاعی بدهد و یا با نداشتن وسیله مغزی و حس شنوایی درسهای خود را فرا بگیرد.

بنابراین رؤیا دلیل کاملی بر استقلال روح و در نتیجه خدا را ثابت می‌کند.

پایان

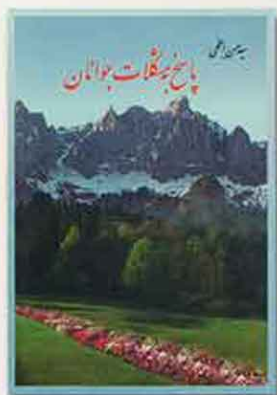


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْكُوْ اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا وَكَثْرَةَ
عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ
وَاعْتِنَا عَلَى ذٰلِكَ يَفْتَحُ مِنْكَ تُعَجِّلْهُ وَبِضُرِّ تَكْشِفْهُ وَنَصْرِ تُعِزِّهِ وَسُلْطَانِ حَقِّ
تُظْهِرْهُ وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلْنَاهَا وَغَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِيْنَ.

بنام خداوند بخشنده مهربان

پروردگارا ما بدرگاه تو شکایت می‌کنیم از فقدان پیامبران و پنهانی
بودن ولیمان (امام زمان علیه السلام) همچنین از زیادی دشمنانمان و کمی
تعدادمان و فتنه‌های سختی که برماست و چیرگی زمانمان بر ما، پس (ای
خدا) بر محمد - صلی الله علیه و آله - و آلش درود بفرست و ما را در همه
این امور یاری کن باگشایشی ازجانب خود و با برطرف ساختن رنج و
سختی و یاری همراه با عزّت و سلطنت حقّه‌ای که تو آشکارگردانی و
رحمت و لطفی از تو که همه ما را شامل گردد و لباس عافیتی که ما را
پیوشاند بلطف و رحمتت ای مهربانترین مهربانان



شابک ۹۶۴-۶۳۳۱-۰۰۸-۴